محمدرضا باطنی

توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی



توصیف

ساختمان دستوری زبان فارسی

بر بنیاد

یك نظریهٔ عمومی زبان

نوشتهٔ

محمدرضا باطنی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران : ۱۳۸۵

باطنی، محمدرضا، ۱۳۱۳.
توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی بر بنیاد یک نظریه عمومی زبان / نوشته محمدرضا باطنی. ـ تهران : امیرکبیر، ۱۳۴۸.
یازده، [۲۱۲] ص. : مصور، جدول، نمودار.
ISBN 964-00-0117-1
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ هجدهم : ۱۳۸۵
واژه‌نامه.
کتابنامه : ص. ۱۸۷؛ همچنین به‌صورت زیرنویس.
۱. فارسی ـ دستور. الف. عنوان.
۴ فا ۵ PIR ۲۶۸۸/ ب ۲ ت ۹
کتابخانه ملی ایران ۴۲۰۵/۷۷-۵۱م*



توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی

تألیف : محمدرضا باطنی
چاپ هفدهم : ۱۳۸۵
چاپ هجدهم : ۱۳۸۵
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران
شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه

شابک ۱-۰۱۱۷-۰۰-۹۶۴ ISBN 964-00-0117-1

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال.
WWW.AMIR-KABIR.COM

پیشگفتار

آنچه دراین کتاب تحت عنوان «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی» عرضه میشود براساس تجزیه وتحلیل تقریباً یازده هزار جمله فارسی امروزیست که از کتابها، مجلات، روزنامه‌ها و نوشته‌های مختلف استخراج شده است. علاوه براین ازگفتگوی دوستان ومعاشران خود نیز الهام گرفته‌ام وازشمّ زبانی خودنیز به‌عنوان یك فارسی زبان استفاده کرده‌ام. جملات مزبور نخست در روی کارتهای مخصوص تجزیه وثبت شد وآنچه‌دراین کتاب عرضه میشود نتیجه‌ایست که ازمقایسه وبررسی اطلاعات مزبوربه دست‌آمده است. در این پژوهش سعی شده روابط ساختمانی زبان فارسی توصیف شود و حتی‌المقدور از توسل به ملاك‌های معنائی خودداری شود. ازآنجائی که شایداین اولین دستور ساختمانی زبان‌فارسی باشدکه بااسلوب نوین زبانشناسی عرضه میشود ، بدون تردید معایبی دارد ولی درابتدای کاراین لغزش‌ها اجتناب ناپذیراست وامید است باتذکرصاحب نظران عیوب آن برطرف‌گردد. اگرچه سعی شده مباحث این کتاب تاحد امکان ساده نوشته شود وبامثالهای فراوان همراه گردد، باوجود این کتابی است فنی وناچار اطلاعاتی را بدیهی فرض‌کرده‌است.

توصیفی که ازساختمان زبان فارسی دراین کتاب عرضه می‌شود برای تدریس دستورزبان دردبستان یادبیرستان‌نیست. این توصیفی است فنی ازساختمان زبان فارسی که در درجهٔ اول برای خوانندهٔ آشنا به زبانشناسی نوشته شده‌است. این توصیف می‌تواند مبنائی برای نوشتن دستورهای مختلف برای منظورهای مختلف قرارگیرد ولی خودبابن صورت برای تدریس‌زبان فارسی یا دستورزبان فارسی درسطح‌های پائین مناسب نیست وبرای چنین منظوری نوشته نشده است.

برای تجزیهٔ جمله‌هایا کلمات فارسی به‌اجزای سازندهٔ آنها گاهی مجبور شده‌ایم از رسم‌الخط معمول فارسی دور شویم ، مثلا بجای «ی» بنویسیم «ای» وغیره ؛ این دخالت‌ها آگاهانه و اجتناب ناپذیر بوده است. از آنجائی که خط

فارسی در بعضی موارد نارسا بوده است ، ناچار شده‌ایم مطالب را واج نویسی (transcription) کنیم. علائمی که در مقابل صداهای زبان فارسی به‌کار رفته درجدول جداگانه‌ای دراول کتاب داده شده است.

اگر قرارباشد نام همهٔ کسانی که بطور مستقیم یاغیر مستقیم در این کتاب سهمی دارند ذکرشود سخن بدرازا می‌کشد و بعید است که نویسنده بتواند حق مطلب را ادا نماید. دراین میان سهم آقای دکترمحمد مقدم استاد و مدیر سابق گروه زبانشناسی ازهمه بیشتراست. اگرتشویق وهمکاریهای ارزندهٔ او نبود شاید این کتاب هرگز نوشته نمیشد. ازنظریات دوست وهمکارم آقای دکترهرمز میلانیان نیز بهره مندشده‌ام وتأثیراودرلابلای مطالب کتاب بچشم میخورد. سهم دانشجویان گروه زبانشناسی که بانظریات نقاد خود توجه نویسنده را به نکات بسیاری جلب کرده وموجب اصلاح بسیاری ازلغزشها شده‌اند نیزبسیاربزرگ است؛ در اینجا از همهٔ آنان سپاسگزاری میکنم و از اینکه نام آنان را جداگانه نمی برم پوزش میخواهم.

محمدرضا باطنی

اسفندماه ۱۳۴۸

علائم صوتی

فهرست علائم صوتی که در این کتاب برای واج نویسی به‌کار رفته و مقایسهٔ آنها باعلائم خطی فارسی

علائم صوتی	علائم خطی فارسی	علائم صوتی	علائم خطی فارسی
p	پ	z	ز ، ذ ، ظ ، ض
b	ب	r	ر
t	ت،ط	š	ش
d	د	ž	ژ
k	ك	y	ی
g	گ	x	خ
q	ق ، غ	h	ح ، ه
ʔ	ع ، ء	a	ـَ
č	چ	e	ـِ
j	ج	o	ـُ
m	م	a:	آ
n	ن	i	ای
l	ل	u	او
f	ف	ow	اَوْ (مانند rowšan روشن)
v	و		
s	س ، ص ، ث		

فهرست

موضوع | صفحه

فصل سوم

مقولات دستوری نظریهٔ عمومی زبان

فصل چهارم

ساختمان جمله

موضوع	صفحه

فصل پنجم

ساختمان بند

موضوع	صفحه

فصل ششم

ساختمان گروه فعلی

فصل هفتم

ساختمان گروه اسمی

موضوع	صفحه
۷ـ۴ طبقه‌ای که درجایگاه « ش ۱» قرار میگیرد	۱۴۰
۷ـ۵ طبقاتی که درجایگاه ش ۳ و ش ۴ قرار میگیرند	۱۴۲
۷ـ۶ طبقه‌ای که درجایگاه ش ۲ قرار میگیرد	۱۴۲
۷ـ۷ اعداد اصلی ، اعداد ترتیبی واعداد وصفی	۱۴۵
۷ـ۸ وابسته‌های پی‌رو	۱۴۶
۷ـ۹ عنصر ساختمانی «ر» یك	۱۴۶
۷ـ۱۰ عنصر ساختمانی «ر» دو	۱۴۷
۷ـ۱۱ عنصر ساختمانی «ر» سه	۱۵۳
۷ـ۱۲ عنصر ساختمـانی «ر» چهار	۱۵۸
۷ـ۱۳ عنصر ساختمانی «ر» پنج	۱۵۸
۷ـ۱۴ عنصر ساختمانی هسته	۱۶۲
۷ـ۱۵ دستگاههای گروه اسمی	۱۶۳
۷ـ۱۶ تکرار همپایه درگروه اسمی	۱۷۰

فصل هشتم

ساختمان گروه قیدی

۸ـ۱ تعریف ساختمانی گروه قیدی	۱۷۱
۸ـ۲ طبقه‌بندی گروههای قیدی	۱۷۱

فصل نهم

ساختمان کلمه

۹ـ۱ تعریف ساختمانی کلمه	۱۷۸
۹ـ۲ عناصر ساختمانی کلمه	۱۷۸

ملحقات

فهرست افعال نـامنظم فارسی	۱۸۲
معرفی کتاب	۱۸۷
واژه‌نامه به ترتیب الفبائی فارسی	۱۸۸
واژه‌نامه به‌ترتیب الفبائی انگلیسی	۱۹۱
نمودار شبکهٔ ارتباطی واحدهای پنجگانهٔ زبان فارسی	۱۹۴
تجزیهٔ یك جمله درشبکهٔ ارتباطی واحدهای پنجگانه	۱۹۵

فصل اول

دیباچه

۱ـ۱: عنوان این پژوهش «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی بر بنیاد یك نظریهٔ عمومی زبان» گذاشته شده است. در این مقدمه کوشش می‌شود واژه‌هائی که در این عنوان گنجانیده شده‌اند توصیف شوند. واژه‌هائی که در این عنوان قرار دارند، با توجه به زمینهٔ کار این پژوهش انتخاب شده‌اند و روشن کردن معنی فنی آنها در این مقدمه به فهم بحث اصلی کمك خواهد کرد.

۱ـ۲: تعریف زبان:

تعریف زبان به نحوی که مورد قبول همهٔ زبانشناسان و دیگر دانشمندانی باشد که با زبان و مطالعهٔ آن سروکار دارند، مقدور نیست. این اشکال از طبیعت خود زبان ناشی می‌شود. زبان پدیدهٔ بسیار پیچیده‌ای است که مطالعهٔ آنرا نمی‌توان به یك قلمرو علمی خاص محدود کرد. زبان دارای جنبه‌های فراوانی است. (ازیك طرف زبان وسیلهٔ ارتباط بین افراد جامعه است. زبان تنها وسیله‌ای است که می‌تواند افراد جامعه را به هم بپیوندد، و در نتیجه یك واحد اجتماعی به‌وجود آورد: به عبارت دیگر زبان مهمترین نهاد اجتماعی است) بنابراین، جامعه‌شناسان ومردم شناسان به خود حق میدهند زبان را ازدیدگاه خودشان تعریف کنند.

ازسوی دیگر زبان وسیلهٔ بیان افکار واحساسات ما است. زبان تنها وسیله-یا مؤثرترین‌وسیله‌ای است که جهان اندیشه‌ودنیای‌درون‌مارا باجهان بیرون‌مرتبط می کند. زبان والگوهای زبانی چنان باافکار و احساسات ما پیوند خورده‌اند که تجزیهٔ آنها اغلب غیر ممکن است، وخود منشاء این کشمکش علمی است که آیا فکر بدون زبان می‌تواند وجود داشته باشد یانه. ازاین گذشته، زبان یکی از جنبه-های رفتار انسانی است . وقتی زبان ازیك طرف تااین حد مربوط به جهان ذهنی ما وازطرف دیگر یکی ازجنبه‌های مهم رفتار انسانی باشد، روانشناسی که مطالعهٔ دنیای درونی انسان و رفتار او را قلمرو خاص خودمی‌داند، بخود اجازه می‌دهد که به زبان از دیدگاه خود بنگرد . بنابراین روانشناسان نیز از زبان تعریفهائی که خاص آنها است به دست داده‌اند.

درهمین زمینه باید توجه خاص فیلسوفان و منطقیان را نیز به زبان یادآور شد. فعالیت فیلسوف برای شناخت جهان بیرون و دنیای درون انسان از دو طرف به‌زبان محدود می‌شود. ازیك طرف ، زبان فیلسوف میدان اندیشهٔ او را محدود می کند. ممکن است این میدان برای فیلسوف وسیع‌تر از میدان فکری افراد معمولی اجتماع باشد، ولی واژگان (vocabulary) ونحوزبان (syntax) خواهی نخواهی برای جهان اندیشه وفعالیت فکری فیلسوف حدی می گذارد و اجازه می‌دهد فکر اوفقط درمجراهای خاصی حرکت کند. ازطرف دیگر او ناچار است اندیشه‌های خودرا به‌زبان جاری کند، ودراینجا نیززبان به‌او محدودیت‌هائی تحمیل می کند. درزمینهٔ منطق، باید یادآور شد که مباحث منطقی درحقیقت مباحث زبانی هستند. مبانی منطق از زبان‌استخراج شده‌است، و کسانی تا آنجا پیش رفته‌اند که گفته‌اند مردمی که دارای زبان‌متفاوت باشند دارای‌منطق متفاوت هستند. باچنین پیوستگی که بین فلسفه ومنطق وزبان وجود دارد، باید به فیلسوفان و منطقیان نیز حق‌داد که به‌زبان ازدریچهٔ چشم‌خودنگاه کنند وما تعریف‌های فراوانی از زبان‌داریم که براساس تعبیرهای فلسفی ومنطقی قرار گرفته‌اند.

درسالهای‌اخیر که‌انتقال صوت به‌وسیله دستگاههای الکترونی میسر شده‌است،

زبان مورد مطالعهٔ گروه تازه وارد دیگری به‌نام مهندسان ارتباطات (communi - cation engineers) قرارگرفته است. این عده بیشتر باخصوصیات فیزیکی زبان سرو کار دارند. اینان می‌خواهند بدانند خصوصیات فیزیکی صداهای زبان درهنگام انتقال بوسیله تلفن، رادیو، تلویزیون، بلندگو وغیره ازفاصله‌های دور و نزدیك چگونه عمل می کنند. اینان نیز بخود اجازه می‌دهند زبان را از دیدگاه خودشان وباتوجه به زمینهٔ کار خودشان تعریف کنند.

یکی ازپیشرفتهای مهم در زمینهٔ زبانشناسی، تکامل روز افزون کار ماشین ترجمه است که‌با حسابگرهای الکترونی (computer) انجام می گیرد. ازآنجائی که برنامه‌هائی که برای این ماشین تهیه می‌شود باید به‌زبان خاص ریاضی باشد تا برای ماشین قابل فهم باشد، عده‌ای از ریاضیدانان و زبانشناسانی که به ریاضی گرایش دارند می کوشند که زبان را از دیدگاه ریاضی مطالعه کنند. ایشان هم نظریه‌ها و تعریف‌های خاصی که اساس ریاضی دارد از زبان بدست داده‌اند.

زبان و زبانشناسی:

علاوه بردانشمندان فوق که به مطالعهٔ زبان به علت ارتباط آن بامسائل دیگر علاقه‌مند هستند، گروه دیگری هستند که مطالعهٔ زبان را قلمرو خاص خود می‌دانند. اینان زبانشناسان هستند که زبان را نه بخاطر ارتباط آن با موضوعات دیگر بلکه بخاطر خود زبان مورد مطالعه قرار میدهند. تعریف هائی که این دانشمندان اززبان کرده‌اند برطبعت واقعی زبان بیشتر تکیه می کند. ولی تعریف زبان‌حتی دراین قلمرو محدود هم‌کار ساده‌ای نیست. زبان آنچنان پیچیده ودارای بعدهای فراوانی است که گنجاندن تمام خصوصیات آن در یك تعریف غیرممکن است. بنابراین، زبانشناسان هم براساس زمینهٔ فکری خود ومکتب خاصی که بآن تعلق‌دارند اززبان تعریفهای متفاوتی کرده‌اند. درتعریف یك زبانشناس ممکن‌است بعضی ازخصوصیات زبان بیشتر مورد تکیه قرار گیرد و در تعریف گنجانده شود و بعضی دیگر دردرجهٔ دوم وسوم اهمیت قرارگیرد وصریحاً در تعریف زبان به‌آنها

اشاره نشود، درحالیکه درتعریف یك زبانشناس دیگر ممکن است خصوصیاتی که درتعریف قبلی بطور ضمنی به آنها اشاره شده بود بیشتر مورد توجه قرار گیرد و صریحاً درتعریف گنجانیده شود، وبرعکس خصوصیاتی که دراولی صریحاً درتعریف گنجانیده شده‌بود دراینجا دردرجهٔ دوم‌یاسوم اهمیت قرار گیرد وازآنها بطورضمنی یاد شود.

آنچه باید به یاد داشت این است که(اکثراین تعریفها، باتوجه به نقطهٔ دید خاص آنها،)درست است. اکثرآنها بهیچوجه ناقض یکدیگر نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند. بنابراین اگر ما باتعریفهای مختلفی اززبان برخورد کردیم نباید تصور کنیم که فقط یکی ازآنها درست وبقیه غلط است، بلکه باید بخاطر آوریم که این تعریفها ازدیدگاههای مختلف شده است و این طبیعت پیچیدهٔ زبان است که اجازه می‌دهد ازآن تعریفهای مختلفی بدست داده شود. درحقیقت تعریف کاملی که تمام خصوصیات وکاربردهای زبان را دربر گیرد غیرممکن است.

کارکرد زبان:

مهم نیست که مازبان راچگونه تعریف کنیم، یا اینکه اصلاً تعریف نکنیم. آنچه مهم است اینست که ما طبیعت زبان را بشناسیم وچگونگی کار آنرا دریابیم. زبان ازدوطرف بادنیای مادی بیرون مربوط است:

الف ــ زبان وقتی ازقوه به‌فعل می‌آید یا بصورت گفتاراست یا بصورت نوشتار. اگر بصورت گفتار باشد، مادهٔ اولیه‌ای که درآن بکار برده می‌شود صدا است: یعنی ارتعاش هوا وجابجا شدن انرژی. روشن‌است که این پدیده‌ای‌است فیزیکی ومتعلق بجهان مادی بیرون. اگرزبان بصورت نوشتارباشد، مادهٔ اولیهٔ‌آن نشانه‌هائی است دیداری که آنهم متعلق بجهان فیزیکی بیرون است. (دراین بحث هرجا «زبان» بکار برده می‌شود مقصود جنبهٔ گفتاری آنست مگر آنکه تصریح شود که نوشتار مورد نظر است.)

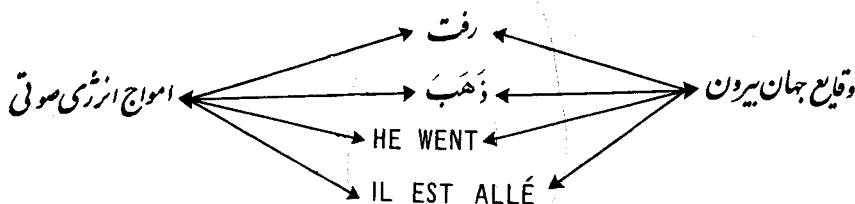
ب ــ ما این امواج صوتی را بکار می‌بریم تا دربارهٔ اشیاء، وقایع، روابط و

دیگر خصوصیات دنیای بیرون بحث کنیم. مثلاً وقتی می گوئیم «او رفت» این جمله قطعه‌ای از زبان است که از یك طرف، جز یك رشته امـواج صوتی با انرژی های متفاوت، چیزی نیست. از طرف دیگر این امواج را بکار می‌بریم تا دربارهٔ واقعه‌ای در دنیای فیزیکی بیرون گزارش بدهیم: یعنی دربارهٔ حرکت یك انسان شناخته از نقطه‌ای نزدیك به نقطه‌ای دور در زمانی گذشته....

بنا بر این زبان از دو طرف با دنیای خارج در ارتباط است. ما این امواج انرژی صوتی را در زبانشناسی **ماده** یا **جوهر** (substance) می گوئیم و به وقایع دنیای بیرون که این امواج انرژی را در رابطه با آنها بکار می‌بریم **محیط** نام می گذاریم. مـاده و محیط هردو به زبان مربوط‌اند، ولی هیچکدام جزء زبان نیستند. امواج صوتی یك پدیدهٔ عادی دنیای فیزیکی بیرون است. همچنین وقایع و اشیاء جهان خارج ــ درمثال بالا رفتن شخصی ـ می‌توانند مستقل از زبـان وجود داشته باشند. آنچه واقعاً زبان نام دارد رابطه‌ای است که زبانهای مختلف بطور متفاوت بین این امواج انرژی صوتی و وقایع دنیای خارج برقرار کرده‌اند. توضیح این بیان این است که امواج انرژی صوتی یکنواخت ویك پارچه نیستند، بلکه دارای طرحهای متفاوتی هستند. بعبارت دیگـر، انرژی صوتی در قالبهای متفاوتی ریخته می‌شود و زبانهای جهان بطور متفاوت بین این الگوها و وقایع جهان بیرون رابطه برقرار می کنند. ازاینجاست کـه گفته می‌شود آنچه زبان نـام دارد مـادهٔ صوتی و وقایع جهان بیرون نیست بلکه مجموعهٔ این الگوها و رابطهٔ آنها با جهان بیرون است.

همهٔ زبانهای جهان برای گفتگو دربارهٔ دنیای بیرون از انرژی صوتی استفاده می کنند. ازاین لحاظ همهٔ زبانها یکسان هستند. ولی نوع رابطه‌ای که بین امواج انرژی صوتی و وقایع جهان بیرون برقرارمی کنند متفاوت‌است و از اینجا زبانهای متفاوت پدید آمده است. مثال بالا «اورفت» را درزبان فارسی، عربی، انگلیسی‌و فرانسه مطالعه می کنیم:

درهر چهارزبان، امواج انرژی صوتی برای بیان یك واقعیت واحد دنیای خارج به‌کار رفته است. ولی الگوها یاطرحهای انرژی صوتی که در هریك از این



چهارقطعه وجود دارد متفاوت است: این چهار زبان برای بیان یك واقعیت واحد، الگوهای متفاوتی را به مادهٔ صوتی تحمیل کرده‌اند، یا به‌عبارت دیگر بین‌الگوهای صوتی ووقایع دنیای بیرون بطور متفاوت رابطه برقرار کرده‌اند.

پس مجموعهٔ این‌الگوها وروابط است که زبان نامیده می‌شود. به‌این مناسبت است که درمکتب زبانشناسی انگلستان، که بعداً مفصل دربارهٔ آن گفتگو خواهیم کرد، زبان را چنین تعریف کرده‌اند (زبان نوعی رفتار انسانی است که دارای طرح است)[1].

اگر این تعریف را کمی بسط دهیم، می‌شود گفت: (زبان نوعی رفتار انسانی است که‌دارای طرح است؛ این طرحها و الگوها بین امواج انرژی که از گوینده ساطع می‌شود از یك طرف و وقایع جهان بیرون از طرف دیگر رابطه برقرار می‌کند.)

۱-۳: ساختمان:

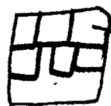
به مجموعهٔ این الگوها ونظامی که بین آنها قرار دارد **ساختمان زبان** گفته می‌شود. برای اینکه بهتر به مفهوم ساختمان زبان پی ببریم به توضیحی نیازمندیم. وقتی که سخن ازساختمان بطورکلی به میان می‌آید، همیشه دومفهوم بطورضمنی در آن گنجانده شده است.

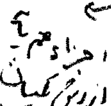
الف ــ هر ساختمان دارای اجزائی است که گرد هم جمع می‌شوند و آن ساختمان را پدید می‌آورند. اگر این اجزاء سازنده، عناصر مادی باشند، آن

۱- (Language is a kind of patterned human behaviour)

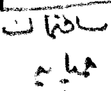


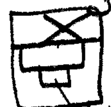
ساختمان یك پدیدهٔ مادی خواهد بود ـ مثل دیوار که ازاجتماع چندصد آجرساخته شده است. ولی ممکن است آن اجزاء یك رشته روابط مجرد باشند. در آنصورت آن ساختمان یك پدیدهٔ انتزاعی خواهد بود. مثلا هیئت وزیران دارای سازمان یا ساختمانی می‌باشد ومقصود ازاین ساختمان شبکه روابط چند جانبه‌ای است که بین وزراء ازیکطرف وشخص نخست وزیر وسایر وزراء ازطرف دیگروجود دارد. چنین ساختمانی که ازیك شبکه روابط مجرد درست شده، ساختمانی‌است انتزاعی.



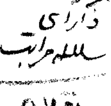


ب ـ اجزاء یك ساختمان با نظم خاصی گردهم می‌آیند. نحوهٔ ترکیب یا نظم این اجزا یکی ازمهمترین مشخصه‌های یک ساختمان است. اجزاء یک ساختمان ممکن است بطور همپایه باهم ترکیب شوند، مثل آجرهائی که دیواری‌را می‌سازند که همه دارای یک ارزش هستند، ویا ممکن است درقشرهای مختلفی قرار گیرند وبین آنها سلسله مراتبی باشد. چنین ساختمانی را ساختمان قشری می‌نامند.





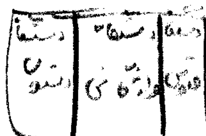
زبان دارای ساختمانی قشری وانتزاعی است. البته به عنوان مادهٔ اولیه از انرژی صوتی که عنصری ماده است استفاده می کند، ولی چنانکه در بالا گفته‌شد، آنچه بالاخص به‌آن زبان گفته می‌شود خودصداها نیستند بلکه الگوها وطرحهائی هستند که این اصوات بیانگر آنها هستند و به‌این علت ساختمان زبان را غیر مادی یا انتزاعی می‌نامیم. ازطرف دیگر این الگوها وطرحها نسبت به هم دارای روابط پیچیده‌ای هستند وبین آنهاسلسله مراتبی برقراراست و بهمین‌جهت ساختمان زبان را ساختمانی قشری می‌دانیم.





۱ـ۴: دستور:

الگوها و روابطی که مجموعاً ساختمان زبان‌را پدیدمی‌آورندا نواع متفاوتی دارند. مـا میتوانیم آنها را ازسه پهلو (level) مطالعه کنیم: دستور ، واژ‌گان و اصوات. به عبارت دیگر اگر تمام زبان را یک دستگاه واحد بدانیم این‌دستگاه بزرگ به‌سه دستگاه کوچکتر تقسیم می‌شود که به آنها دستگاه دستوری، دستگاه واژگانی و دستگاه صوتی گفته می‌شود. هریک ازاین دستگاهها خود دربردارندهٔ



دستگاههای فرعی دیگری هستند. به‌همین اعتبار است که بعضی اززبانشناسان زبان را «دستگاهی ازدستگاهها» تعریف کرده‌اند.)

ما درفصل بعد راجع به آن نظریهٔ عمومی زبان که اساس‌کاراین تحقیق‌قرار گرفته‌است صحبت خواهیم کرد، ودرآنجا «دستور»را تعریف می کنیم ووجه‌امتیاز آنرا مخصوصاً باواژگان معلوم‌می کنیم. در اینجا باید یادآور شویم که این نوشته فقط به ساختمان دستوری زبان فارسی می‌پردازد و از واژگان و دستگاه صوتی زبان فارسی بحثی نخواهد کرد، مگر درمواردی که بحث دستور بدون بحث صوتی یا واژگانی غیرممکن باشد. کلمهٔ «دستور» درعنوان به این جهت گنجانده شده‌است که مفهوم وسیع ساختمان‌را به این قلمرو خاص محدود کند.

۱-۵: فارسی:

تااینجا توضیح داده‌ایم که کلمات «ساختمان»، «دستور»، و «زبان» راچگونه بکار می‌بریم. دراین‌قسمت می‌خواهیم روشن کنیم که‌کلمهٔ «فارسی» را چگونه تعبیر می کنیم و آنرا در چه مفهومی بکار می‌بریم. بطور کلی وقتی گفته می‌شود زبان فارسی یا انگلیسی یا امثال آن، مثل این است که گفته شود درخت چنار یاتبریزی یا هردرخت دیگر. درخت چنار یا تبریزی یک مفهوم مجرد است و هر کدام از این دونوع دردنیای بیرون افرادی را دربر میگیرند که ازنظر شکل، اندازه و دیگر خصوصیات باهم متفاوت هستند. همچنین زبان فارسی یا انگلیسی یا هرزبان دیگر یک مفهوم‌کلی است ودرواقع از اجتماع گونه (variant) های فراوانی تشکیل یافته است که به‌منزلهٔ افراد این مفهوم‌کلی ومجرد هستند. گونه‌های زبان را ازجهات مختلف می‌توان طبقه‌بندی کرد، و ما دراینجا سعی می کنیم اساس این طبقه بندی را باتوجه به زبان فارسی روشن گردانیم.

الف- گونه‌های فارسی از نظر زمان: زبان فارسی در روی بعد زمان به گونه‌های بیشماری تقسیم می‌شود که به صورت زنجیری از فارسی باستان تا امروز ادامه دارند. معمولاً فارسی را از نظر تاریخی به فارسی باستان، فارسی میانه و

فارسی از نظر مکان
۱ تهرانی
۲ اصفهانی
۳ یزدی
۴ کاشانی

فارسی از نظر زمان یا تاریخ
۱ فارسی باستان
۲ فارسی میانه
۳ فارسی نوین بعد از اسلام تا امروز

فارسی نوین تقسیم می کنند، ولی در هریك از این گونه‌های کلی، گونه‌های فرعی بیشمار دیگری میتوان شناخت که همه از نظر دستور، واژگان وساختمان صوتی با هم تفاوتهائی دارند. مثلاً فارسی نوین که به فارسی بعد از اسلام تا به امروز گفته می‌شود، خود در بردارندهٔ دوره‌ها و گونه‌های فوق‌العاده متنوعی است.

ب - گونه‌های فارسی از نظر مکان: زبان فارسی گذشته از اینکه در قسمت بزرگی از قلمرو جغرافیائی کشور ایران زبان مادری محسوب می‌شود، زبان رسمی تمام قلمرو جغرافیائی ایران است. زبان فارسی در قلمرو جغرافیائی خود قابل تقسیم به گونه‌هائی است: تهرانی، اصفهانی، یزدی، کاشانی و غیره وهمهٔ این گونه‌ها از نظر واژگان ساختمان صوتی و دستوری با هم تفاوتهائی دارند.

پ - گونه‌های فارسی از نظر تعلیم و تربیت وموقعیت اجتماعی: نوع و میزان تعلیم و تربیت وموقعیت اجتماعی هر کس در زبانی که به آن گفتگو می کند، یا به عبارت دقیق‌تر در گونه زبانی که بکار می‌برد، منعکس می گردد. طبقات اجتماعی مختلف گونه‌های زبانی مختلف بکار می‌برند. جامعهٔ ما از نظر اجتماعی به گروههائی تقسیم شده است. این اختلافات اجتماعی و تربیتی در زبان فارسی نیز منعکس شده و آنرا هم به گونه‌هائی تقسیم کرده است. آن گونهٔ فارسی که در جنوب شهر تهران بکار می‌رود با آن گونهٔ فارسی که در شمال شهر به کار می‌رود متفاوت است. یك رانندهٔ تاکسی و یك استاد دانشگاه هردو یك گونهٔ واحد از زبان فارسی را بکار نمی‌برند. اختلاف تعلیم و تربیت، اختلاف موقعیت اجتماعی و اختلاف نقش اجتماعی آنها، موجب اختلاف در زبان آنها می‌شود. کسانی که علاقه‌مند به این نوع مطالعهٔ اجتماعی - زبانی باشند می‌توانند از گفتگوی مشتریان یك رستوران جنوب شهر و یك رستوران درجهٔ اول شمال شهر تهران نواری تهیه ومقایسه کنند. به‌زودی آشکار خواهد شد که نه تنها موضوعاتی که دراین دومحیط مطرح می‌شود متفاوت‌است، بلکه گونه‌های زبانی که آنان بکار می‌برند نیز متفاوت است. این گونه‌های فارسی از نظر واژگان وساختمان صوتی ودستوری با هم تفاوتهائی دارند.

۱ راننده تاکسی ← استاد دانشگاه

فارسی از نظر تعلیم و تربیت و موقعیت اجتماعی

۲ رستوران جنوب شهر ← رستوران شمال شهر

فارسی از نظر کاربرد

۱ روزنامه‌ای ۴ نامه‌های اداری

۲ نظم ۵ نثر علمی

۳ نثر ادبی ۶ نثر غیرمشخص ← کاربرد وسیع‌تری دارد

بنابراین زبان فارسی از نظر سطح تعلیم و تربیت و موقعیت اجتماعی گویندگان آن نیز قابل تقسیم به گونه‌هائی است.

ت ـ گونه‌های فارسی از نظر کار برد: ما زبان را برای مقاصد مختلف در اجتماع بکار می‌بریم. به عبارت دیگر، زبان در زندگی ما نقش‌های اجتماعی متفاوت ایفا می‌کند. هریك از این نقش‌ها یا کار بردهای متفاوت به گونهٔ متفاوتی از زبان نیاز دارد. این گونه‌های متفاوت نمی‌توانند جانشین یکدیگر گردند. همه کس می‌داند که فارسی یك نامهٔ اداری با فارسی یك نثر ادبی تفاوت دارد: یعنی برای این دو کار برد مختلف باید دو گونهٔ متفاوت زبان‌را بکار برد. گونه‌های فارسی که در روی این محور می‌توان آنها را طبقه‌بندی کرد بسیارند و به‌عنوان مثال می‌توان به گونه‌های زیر اشاره کرد: گونه‌های روزنامه‌ای، نظم، نثر ادبی، نامه‌های اداری، نثر علمی و نثر غیرمشخص که‌معمولاً می‌تواند کاربردهای‌وسیعتری داشته باشد.

ث ـ گونه‌های فارسی از نظر رابطهٔ اجتماعی گوینده و شنونده: رابطه‌ای که از نظر موقعیت اجتماعی بین گوینده‌و شنونده‌وجود دارد درزبان آنها منعکس می‌شود. آن گونه زبانی که بین گوینده و شنونده جریان می‌یابد، نشان دهندهٔ اختلاف موقعیت اجتماعی آنها است. زبان فارسی نسبت به‌نشان دادن این اختلاف سطح اجتماعی حساس است. جملات زیررا مقایسه می کنیم:

۱ـ بنده ازجنابعالی استدعای عاجزانه می کنم که...

۲ـ بنده ازشما خواهش می کنم که...

۳ـ من ازشما خواهش‌می کنم که...

۴ـ من ازتو می‌خواهم که...

۵ـ من به‌تو می گویم که...

۶ـ من به‌تو دستور می‌دهم که...

این جملات از نظر معنی کم و بیش یکی هستند، ولی نمایندهٔ اختلاف سطحهای متفاوت اجتماعی بین گوینده و شنونده هستند، و بنا بر این متعلق به

فارسی از نظر رابطه اجتماعی

۱ رسمی ۵ زیردست

۲ دوستانه

۳ خودمانی

۴ بالادست

گونه‌های متفاوتی می‌باشند. درجملهٔ اول شنونده ازنظر اجتماعی درسطحی برتر از گوینده قراردارد واین‌اختلاف سطح به‌تدریج‌کاسته می‌شود بطوری که درجملهٔ ششم گوینده ازنظر اجتماعی‌درسطحی برتر ازشنونده قرار می‌گیرد.

بنابراین نوع رابطهٔ اجتماعی و اختلاف سطح اجتماعی شنونده و گوینده مولد گونه‌های متفاوت دیگری در زبان فارسی است. گونه‌های فارسی که در روی این محورآنها را می‌توان طبقه‌بندی کرد بسیارند که به‌عنوان مثال می‌توان گونه‌های زیررا نام‌برد: گونه‌های رسمی، دوستانه، خودمانی، بالادست، زیردست وغیره.

ج- گونه‌های فارسی از نظر وسیلهٔ بیان: زبان یا به‌صورت گفتار از قوه به فعل می‌آید و یا به‌صورت نوشتار. در اکثر زبانها بین هنجار (norm)های گفتار و نوشتار تفاوت وجود دارد. یعنی مردم در گفتار واژه‌ها یا الگوهائی دستوری بکار می‌برند که هرگز نمی‌نویسند یا به‌ندرت می‌نویسند و یا در نوشته واژه‌ها یا الگوهائی بکار می‌برند که در گفتار نمی‌آورند. اختلاف بین گفتار و نوشتار در بعضی زبانها کم است، ولی در بعضی زبانها این شکاف وسیع است. زبان فارسی از زبانهائی است که بین هنجارهای گفتار و نوشتار تفاوت زیاد می‌گذارد. صدهاواژه وجود دارد که بیشتر فارسی‌زبانان ـ حتی‌تحصیل کرده‌ها ـ روزانه به کار می‌برند ولی این واژه‌ها معمولاً درنوشته‌ها ظاهر نمی‌شوند. مثلا: خیت، چندش، الم‌شنگه، تپل، کشکی، توپیدن وغیره. همچنین الگوهائی دستوری در گفتار بکار می‌بریم که نمی‌نویسیم زیراآنهارا غلط می‌دانیم، ولی از بکار بردن آنها در گفتار ناراحت نمی‌شویم: مثلا «شما گفتی» که فاعل آن جمع و فعل مفرد است. یا «به من‌گفتش» که در مکالمه زیاد بکار برده می‌شود، ولی در نوشته به‌صورت «به من گفت» بدون «ـ ش» ظاهر میشود. یا «اورا دیدمش» که در نوشته به‌صورت « دیدمش یا او را دیدم» ظاهر می‌شود. پس گفتار و نوشتار دو گونهٔ متفاوت زبان فارسی هستند که‌از نظر دستور و واژگان باهم تفاوتهائی دارند.

آنچه می‌خواهیم ازبحث بالا نتیجه‌بگیریم این‌است که زبان فارسی یك‌گونهٔ

یك‌دست و یکسان نیست، بلکه یك مفهوم کلی است و ازاجتماع گونه‌های بیشماری ترکیب شده است که از جهات مختلف آنها را می‌توان طبقه بندی کرد. این گونه‌های بیشمار زبان، همه دارای یك هستهٔ مشترك هستند، ولی در پاره‌ای خصوصیات مربوط به دستور و واژگان و ساختمان صوتی با هم اختلاف دارند. تفاهم متقابلی که بین گویندگان گونه‌های مختلف وجود دارد به‌علت هستهٔ مشترك این گونه‌ها است.

وقتی دربارهٔ «ساختمان زبان فارسی» صحبت می کنیم باید دقیقاً معلوم کنیم در بارهٔ کدام یك از گونه‌های بیشمار زبان فارسی گفتگو می‌کنیم، زیرا چنانکه دیدیم، فارسی یك پدیدهٔ یکنواخت و یك دست نیست، بلکه مرکب از گونه‌های فراوانی است که با یکدیگر تفاوتهائی دارند. یکی از عیوب بزرگ در اکثر دستور زبانهای فارسی موجود این است که گونه‌های زبان را مخلوط کرده‌اند (به شمارهٔ ۱ ـ ۸ نگاه کنید). آن گونهٔ زبان فارسی که در این کتاب به تجزیه و تحلیل ساختمان آن می‌پردازیم از نظر زمان محدود به‌فارسی امروز واز نظر مکان محدود به فارسی تهران است. از نظر تعلیم و تربیت و موقعیت اجتماعی، فارسی تحصیل کرده‌ها، واز نظر کار برد، گونهٔ غیر مشخص است: یعنی کار برد آن اختصاصی نیست. از نظر وسیلهٔ بیان، بیشتر متعلق به گونهٔ نوشتار است، ولی در مواقعی که بین گونه‌های نوشتار و گفتار شکاف شدید نباشد، گونهٔ گفتار را نیز در بر می‌گیرد.

۱ـ۶: توصیف:

مقصود از ذکر کلمهٔ «توصیف» در عنوان، تصریح این نکته است که‌ماصرفاً به بیان چگونگی آن گونه زبان فارسی که انتخاب کرده‌ایم می‌پردازیم، و ازاین پا فراتر نمی‌گذاریم. یعنی هیچ نوع قضاوت خوب یا بد، درست یا غلط در بارهٔ الگوهای زبان که توصیف کرده‌ایم نخواهیم کرد. در این توصیف به‌این اکتفا می کنیم که نشان دهیم گویندگان زبان، این گونهٔ خاص زبان را چگونه بکار

می‌برند و بهیچوجه امر و نهی نخواهیم کرد که مردم فلان واژه یا الگوی دستوری را بکار ببرند یا نه. دستوری که در اینجا بحث می‌شود، یک دستور توصیفی (descriptive) است نه تجویزی (prescriptive). همچنین قید کلمهٔ «توصیف» در عنوان، قلمرو کار ما را از طرح‌ریزی زبان (language planning) جدا می‌کند. طرح‌ریزی زبان یعنی دخالت عمدی در خط سیر طبیعی زبان. در بعضی کشورها، دولت و یا مقامات فرهنگی وابسته به آن، مثل آکادمی‌ها (فرهنگستان)، این نقش را به‌عهده میگیرند: مثلاً واژه‌های تازه می‌سازند، یا بعضی از اشکال زبان را تشویق و بعضی را تقبیح می‌کنند، رواج گویشی را مناسب تشخیص می‌دهند و در ترویج آن می‌کوشند و یا برعکس از اشاعهٔ بعضی گویشها یا زبانها در کشور خود جلوگیری می‌کنند، و امور دیگری از این قبیل. خلاصه اینکه در بارهٔ خط مشی زبان در قلمرو خاص خود آگاهانه تصمیم می‌گیرند. در توصیف ساختمان زبان، نه به‌امر و نهی و تجویز پرداخته می‌شود و نه به طرح‌ریزی زبان، بلکه هدف توصیف واقعیت است، آنچنانکه هست.

۱ـ۷: نظریهٔ عمومی زبان:

زبانهای جهان از نظر ساختمان متفاوت هستند، و تجارب زبانشناسان که نتیجهٔ تجزیه و تحلیل زبانهای مختلف در نقاط مختلف جهان است مؤید این حقیقت است. ولی این گفته نباید چنان تعبیر شود که هیچ وجه اشتراکی بین زبانهای جهان وجود ندارد. تجارب زبانشناسان مؤید این حقیقت نیز هست که زبانها علیرغم وجوه اختلافشان، دارای وجوه اشتراکی نیز هستند. زبانشناسان صاحب‌نظر این وجوه اشتراک را در نظریه‌هائی به‌نام نظریه‌های عمومی زبان تدوین کرده‌اند. نظریهٔ عمومی زبان یعنی بیان اینکه زبان بطور مطلق چگونه کار می‌کند. نظریهٔ عمومی زبان، مثل دیگر نظریه‌های علوم تجربی، براساس استقراء ناقص قرار گرفته است و تا وقتی که خلاف پیش‌بینی‌های آن ثابت نشود معتبر خواهد بود. نظریهٔ عمومی زبان مدعی است که اصول آن بر کلیهٔ زبانهای جهان قابل انطباق است، و تا وقتی که

زبانی یافت نشود که خلاف این ادعا را ثابت کند باید عمومیت آنرا پذیرفت. ولی تنها یك نظریهٔ عمومی زبان وجود ندارد. درحال حاضر نظریه‌های عمومی زیادی راجع به طبیعت زبان وجود دارد که هریك کم و بیش بین زبانشناسان طرفدار دارد. اختلاف این نظریه‌ها مربوط به اختلاف نقطهٔ دید و تعبیرهای متفاوت زبانشناسانی است که آنهارا تدوین کرده‌اند. اینکه دربارهٔ یك پدیدهٔ واحدچندین نظریه دوش بدوش هم وجود داشته باشد چیزی‌نیست که منحصر به‌زبانشناسی باشد. مثلاً در فیزیك برای توجیه نوردو نظریه وجود دارد که هردو ازعهدهٔ تبیین این پدیده بخوبی برمی‌آیند.

به‌عنوان مثال می‌توان به‌سه نظریهٔ‌عمومی زبان دراینجا اشاره کرد:

نظریهٔ	Transformation از	N. Chomsky
نظریهٔ	Scale and Category از	M. A. K. Halliday
نظریهٔ	Tagmemics از	K. Pike

چون توصیف ساختمان زبان فارسی که دراین رساله مطرح می‌شود براساس نظریهٔ Scale and Category که مهمترین نظریهٔ عمومی مکتب زبانشناسی انگلستان است، قرار گرفته است، ما درفصل بعد دربارهٔ اصول این نظریه مفصلتر بحث خواهیم کرد.

علاوه برتوجیه عنوان این پژوهش چند نکتهٔ دیگر نیز باید دراین مقدمه مورد بحث‌قرار گیرد.

۱ـ ۸ : عیوب دستور زبانهای موجود:

اکثر دستورزبانهای موجود فارسی دارای عیوبی هستند که برخی ازآنهارا می‌توان چنین برشمرد.

الف ـ نداشتن نظریه:

این دستور زبانها بر بنیاد هیچ نظریهٔ عمومی زبان قرار نگرفته‌اند. داشتن نظریه‌ای در بارهٔ طبیعت و کار کرد زبان بطور کلی چون چراغی است که راه محقق را در تجزیه وتحلیل ساختمان زبانی که مورد توجه او است روشن می کند و بکار

او نظامی علمی می‌بخشد. وقتی محقق زبان مجهز به‌چنین نظریه‌ای نباشد، به‌بیراهه‌های تاریك می‌افتد. از آنجائی که عموماً این دستورها برمبنای نظریه‌ای در باره زبان قرار نگرفته‌اند، ناچار توصیف آنها از ساختمان دستوری زبان آشفته، نامنظم، بریده بریده، وصله وصله و در بسیاری موارد نادرست و گمراه کننده است.

ب ـ مخلوط کردن گونه‌های زبان:

قبلا توضیح داده شد که زبان فارسی ـ مثل هرزبان دیگر ـ مرکب از گونه‌های فراوانی است که همه از نظر دستور، واژگان و ساختمان صوتی با یکدیگر تفاوتهائی دارند و یادآور شدیم که این گونه‌های مختلف را از جهات مختلف می‌توان طبقه‌بندی کرد. دستورهای موجود اکثراً به‌این نکته توجه نکرده‌اند و گونه‌های زبان را بهم درآمیخته‌اند. این آمیختگی از نظر زمان، از نظر مکان، از نظر کاربرد و از جهات دیگر است. مثلاً دستور زبانی که برای تدریس در مدارس نوشته می‌شود، معمولاً باید نظر به‌ساختمان فارسی امروز داشته باشد ومثالهای خودرا از زبانی که در پیرامون دانش‌آموز بکار برده می‌شود انتخاب کند (مگر در مواردی که قصد نویسنده تدریس قواعد دستوری فارسی قدیم باشد). ولی در هیچ دستور زبان دبستانی یا دبیرستانی که نگارنده دیده است این شکل فعل استمراری که همهٔ ما روزانه بکار می‌بریم «دارم می‌روم»،«داشتم می‌رفتم» و (دیگر صیغه‌های آن) وارد نشده است، درحالیکه‌اکثراً شکل‌های استمراری متروك «همی‌رفتم» و«رفتمی» درج شده و از شعرهای قدیمی برای آنها شاهد آورده شده است.

همی گفت کای پاك دادار هور ‌ ‌ ‌ فـزایندهٔ دانش و فـر و زور
چو کودك زکوشش به‌نیروشدی ‌ ‌ ‌ بهر جستنی در پی آهو شدی
زکشور بـدرگـاه‌شاه آمدی ‌ ‌ ‌ بدان نـامور بـارگاه آمـدی[1]

ازاین گذشته اکثر این دستورها از نظر گویشها نیز مخلوط هستند. وازهمه

۱ ـ دستور زبان فارسی برای سال سوم وچهارم دبیرستانها، تألیف آقایان عبدالعظیم قریب، ملك‌الشعراء بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال همائی، رشید یاسمی، استادان دانشگاه، کتابخانه و چاپخانهٔ مرکزی، صفحات ۴۲ و ۴۵.

جالبتر اینکه تقریباً همهٔ شواهد خود را برای ساختمان نثر فارسی از شعرهای قدیم انتخاب کرده‌اند که در این کار دو خطا موجود است: الف ــ نظم و نثر از نظر ساختمان دستوری دو گونهٔ متفاوت زبان فارسی هستند که نمی‌توان از یکی برای دیگری شاهد آورد. ب ــ این شعرها معمولاً قدیمی‌هستند و از نظر زمان با فارسی امروز فرق دارند.

ج ــ تجویزی هستند نه توصیفی:

این دستورها، دستور می‌دهند که مردم باید چگونه حرف بزنند. به آن نمی‌پردازند که ساختمان زبان‌را توصیف کنند، بلکه به امر و نهی می‌پردازند. بعضی اشکال دستوری را تجویز و بعضی‌را تقبیح می کنند. به همین دلیل ما آنها را تجویزی می‌نامیم. در بیشتر دستور زبانها، خود دستور زبان را «راهنمای درست سخن گفتن و درست نوشتن» تعریف کرده‌اند، والبته مقصود از «درست» آن‌چیزی است که نویسندهٔ دستورزبان «درست» تصور می کند.

د ــ تحمیل کردن مقولات زبانهای بیگانه به‌زبان فارسی:

قبلاً گفته‌ایم که زبانها دارای‌ساختمانهای مختلف هستند. بنابراین، مقولات و تقسیم‌بندیهائی که برای زبان الف معتبر است برای زبان ب که دارای ساختمان متفاوتی است معتبر نیست. اکثر دستور نویسان ما الگوهای صرف و نحو عربی‌را به زبان فارسی که دارای ساختمان متفاوتی است تحمیل کرده‌اند و دستور زبان فارسی را از روی زبان عربی نوشته‌اند. بعضی از متأخرین نیز که به زبانهای اروپائی آشنائی داشته‌اند، الگوهای زبانهای اروپائی را به زبان فارسی تحمیل نموده‌اند. ساختمان دستوری زبان را باید از درون زبان استنباط کرد و مبانی دستوری آنرا با مطالعهٔ خود زبان به عنوان یك‌پدیدهٔ مستقل استخراج نمود. تحمیل کردن مقولات زبانی برزبان دیگر باعث گمراهی می گردد. مثلاً همهٔ دستورهائی که برای اسم درزبان فارسی امروزچهار حالت فاعلی، مفعولی، اضافی و ندائی شناخته‌اند گول صرف و نحو عربی یا بعضی از زبانهای دیگر را خورده‌اند و خوانندهٔ خودرا نیز گمراه کرده‌اند، زیرا اسم درفارسی امروز درحالات‌مختلف

نحوی صرف نمی‌شود، وبنا براین ازنظر صرفی مشخصه‌ای نیست که آنها را از هم متمایز کند، درحالیکه در عربی این‌حالات از یکدیگر قابل تشخیص هستند،زیرا اسم درشرایط مختلف نحوی تغییر می کند.

هـ ـ مخلوط کردن صورت ومعنی:

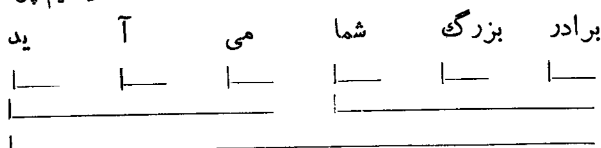
اکثراین دستورها ساخت یاصورت (structure یا form) را بامعنی مخلوط کرده‌اند ودرنتیجه دستوری به‌دست داده‌اند که دراغلب موارد نه‌ازلحاظ ساختمانی معتبر است و نه ازنظر معنائی (semantic) درزیر (شماره ۱ـ۹) توضیح داده خواهد شد که مقصود از دستور ساختمانی چیست ورابطه آنرا با معنا چگونه باید مطالعه کرد، ولی باید دراینجا یادآورشویم که چون‌این دستورها الگوهای‌دستوری زبان را ازروی معنی آنها تعریف کرده‌اند، اغلب تعریف‌های آنها نادرست یاناقص و نارسا است. مثلا دربیشتر دستورها، فعل ماضی را چنین تعریف کرده‌اند «فعل ماضی آنست که‌برانجام‌کاری یابودن‌حالتی درزمان گذشته دلالت کند». این‌تعریف کاملا درست نیست. ماهمیشه فعل ماضی را برای بیان‌کاری یاحالتی در گذشته‌به‌کار نمی‌بریم. مثلامی گوئیم «شایدفردا رفتم نیاوران». وقتی که اتوبوسی درحال‌آمدن است ممکن‌است بگوئیم «اتوبوس آمد». درمثال اول صیغهٔ ماضی‌را درمفهوم آینده (فردا) به‌کار برده‌ایم، ودر مثال دوم درمفهوم حال. مثال دیگر: دربارهٔ فعل گفته شده است که «هرفعل سه مفهوم کاریا حالت وزمان وشخص را دربردارد». ولی‌وقتی ما میگوئیم «اینکاررا باید کرد» ویا «او را میتوان فریفت»، «باید کرد» و «می‌توان فریفت» متعلق به طبقه‌ای ازافعال هستند که هیچ وقت در فارسی فاعل نمی‌پذیرند وبنابراین هیچوقت ازنظر شخص وعدد (مفرد وجمع) مشخص نیستند.

به طوری که مشاهده می‌شود، اکثر تعریفهای دستورهای موجود نادرست است واین ازآن‌جهت است که نویسندگان‌آنها صورت ومعنی را مخلوط کرده‌اند.

۱ـ۹: رابطهٔ صورت و معنی:

قبلاتوضیح داده‌ایم که ساختمان زبان عبارتست ازشبکه روابطی که بین‌اجزاء

سازندهٔ آن وجود دارد. مجموعهٔ این روابط، ساختمان یا صورت زبان را به وجود می‌آورد. توصیف و تشریح این شبکه روابط و نقش هریک ازاجزاء در کل ساختمان زبان، مورد بحث یک دستور ساختمانی یاتوصیفی قرار می گیرد. از طرف دیگر گفته شد که مااین الگوها یاطرحهای زبان‌را بکارمی‌بریم تا دربارهٔ اشیاء ووقایع ودیگر خصوصیات جهان بیرون گفتگو کنیم. نقشی که این الگوها درارتباط با جهان بیرون بازی می کنند، معنی آنها را تشکیل می‌دهد. بنابراین، هر قطعه‌ای اززبان دارای صورت و معنی است که اولی نتیجه رابطه درونی و دومی نتیجه رابطه بیرونی آن‌است. مثلا وقتی میگوئیم «برادر بزرگ شما می آید»، اجزاء سازندهٔاین جمله بانظم خاص و سلسله مراتب ویژه‌ای گرد هم آمده‌اند و از ارتباط همه آنها ساختمان‌جمله حاصل شده‌است که ما بعداً به بحث مفصل آن خواهیم پرداخت.



ازطرف دیگر، این جمله در جهان بیرون نقشی بازی می کند، یعنی اشاره بـه واقعه‌ای می کند که معنی این جمله را معین می کند. بـرای روشن شدن این رابطه‌می‌توان خارج اززبان مثالی زد. ساعت دستگاهی است کـه دارای ساختمانی داخلی است: یعنی بین اجزاء سازندهٔ داخلی آن روابطی برقرار است و هر یک نقشی‌را که در آن شبکه‌پیچیده برعهدهٔ آن محول‌است ایفامی کند. اگرما به‌توصیف این شبکه داخلی بپردازیم ، از ساعت یك توصیف ساختمانی به دست داده‌ایم که نظیر دستور ساختمانی زبان است. ولی این ساعت باجهان بیرون نیز رابطه دارد : یعنی حرکت عقربه های آن با حرکت زمین مربوط است . اگر عقربه‌های آن بررویهم وددروی عدد ۱۲ قرار گیرند معنی ظهر یانیمه‌شب از آن گرفته می‌شود. این تعبیر خارجی کـه ازحرکت عقربه‌ها می‌شود، نظیر معنی الگوهای زبان‌است.

دستوری که ما دراین کتاب به دست می‌دهیم یک دستور ساختمانی از زبان فارسی است، یعنی تنها به توصیف شبکه داخلی زبان می‌پردازیم و دربارهٔ معنی یـا

نقش خارجی آن بحثی نمی کنیم (زبانشناسی جدید به‌این نتیحه رسیده است که در قدم اول باید ساختمان زبان را ازداخل توصیف کرد و درمرحله دوم بـه توصیف رابطه این شبکه داخلی باجهان بیرون پرداخت. یعنی باید اول ساخت یا صورت، وبعد معنی را بررسی کرد، زیرا بهم آمیختن این دو موجب گمراهی خواهد شد، چنانکه در گذشته شده است.)

اکثر دستور نویسان قدیم صورت و معنی را مخلوط کرده‌اند و عموماً سعی کرده‌اند ازروی معنی صورت زبان‌را تعریف کنند مثلا درتعریف اسم گفته‌اند «اسم کلمه‌ای است که برشخصی یا حیوانی یا شیئی یا حالتی دلالت کند» و یا «اسم کلمه‌ای است که بـرای نـام بردن کسی یا چیزی بکار می‌رود». این تعریفها مثل بسیاری ازتعاریف دیگر که دربالا بحث شد نادرست است وعلت آن وارد شدن بـه ساختمان زبان ازدریچه معنا است.

فصل دوم

نظریهٔ زبانی مقوله و میزان

۲ـ۱ : نظریهٔ عمومی زبان توجیه می کند که زبان بطور مطلق چگونه کار می کند. در بخش ۱ـ۷ توضیح داده‌ایم که نظریه‌های عمومی زبان برچه اساسی قرار دارند، و چگونه تدوین شده‌اند. نظریه‌های علوم تجربی پس از پیدایش باید بتوانند در باره پدیده‌های مورد بحث خود پیش‌بینی کنند و این پیش بینی‌ها باید در عمل مصداق پیدا کنند، یعنی تجربه آنها را تأیید کند. در مورد نظریهٔ عمومی زبان نیز که یك نظریهٔ تجربی است چنین است نظریـهٔ عمومی زبان در صورتی عمومی و کلی است که پیش بینی‌های آن در بارهٔ ساختمان و نحوهٔ کار همه زبانها صادق باشد: به‌عبارت دیگر، اصول آن بتواند در توصیف زبانهای تازه بکار رود و تجربه، درستی آن اصول را تأیید کند.

۲ـ۲ : نظریه‌ای که در اینجا از آن بحث می‌شود ، یکی از این نظریه‌های عمومی زبان است کـه برساختمان زبان فارسی به‌عنوان یك مورد خاص منطبق شده‌است. این نظریه در مکتب زبانشناسی انگلستان از همه نظریه‌ها شناخته تراست و اساس کار بیشتر زبانشناسان در آن کشور است. این نظریـه را در آمریکا بیشتر بنام نظریهٔ مقولات (Categories) می‌شناسند، ولی‌در انگلستان بیشتر بنام Scale and Category معروف است که ما آنرا «مقوله و میزان» ترجمه می کنیم. این نظریه

بوسیلهٔ ام. ا. کی. هلیدی (M. A. K. Halliday) ، استاد زبانشناسی دانشگاه لندن عرضه شده است[1] و به میزان وسیعی از نظریات جی. آر. فرث (J. R. Firth) زبانشناس فقید انگلیسی متأثر است. ما در اینجا فقط به طرح کلی این نظریه می‌پردازیم و از بحث در بارهٔ جزئیات آن چشم می‌پوشیم.

طبق این نظریه همه زبانهای جهان از امواج صوتی در گفتار، و از نشانه‌های دیداری در نوشتار ، بعنوان مادهٔ اولیه استفاده می کنند تا در بارهٔ جهان بیرون و دریافت انسان از آن بحث کنند. زبانهای مختلف بطور متفاوت بین مادهٔ اولیه خود وجهان بیرون رابطه برقرار می کنند، یعنی طرحها والگوهای متفاوتی برمادهٔ اولیه تحمیل می نمایند. شبکه روابطی را که بین مادهٔ اولیه و جهان بیرون وجود دارد، می توان به صورت نمودار زیر نمایش داد:

خارج از زبان ولی مربوط بزبان	زبان			خارج از زبان ولی مربوط بزبان
ماده اولیه	↔	صورت (Form)	↔	
صوتی (phonic)	→ دستگاه صوتی (phonology) ↓	دستور (grammar)	بافت (context)	← محیط
خطی (graphic)	→ دستگاه خط (orthography)	واژگان (lexis)		

۲-۳ : در این نمودار ، ستون آخر سمت چپ نشان دهندهٔ مادهٔ اولیه‌ای است که زبان بکار می‌برد. چنانچه این مادهٔ اولیه بصورت صوت باشد آنرا مادهٔ صوتی می‌نامیم. مادهٔ صوتی از نظر فیزیکی امواج انرژی است. چنانچه مادهٔ اولیه بصورت

1- M. A. K. Halliday,"Categories of the Theory of Grammar" Word, vol. 17, No. 3, 1961 pp. 24-92.

خط باشد آنرا مادهٔ خطی می گوئیم. مادهٔ خطی از نظر فیزیکی نشانه‌های دیداری است که برروی کاغذ یا چیزدیگری نقش می‌شود. این هردو نوع ماده، پدیده‌هائی فیزیکی هستند و بهمین جهت گفته می‌شود که آنها خارج از زبان ولی مربوط به زبان هستند.

۲ـ۴: ستونهای دوم وسوم و چهارم ازسمت چپ جزو ساختمان داخلی زبان هستند که ما بشرح هریك خواهیم پرداخت.

۲ـ۵: فونولوژی یا دستگاه صوتی عبارتست از منتزع کردن خصوصیات ممیز (distinctive features) مادهٔ صوتی و تنظیم آنها در یك شبکه یا دستگاه. توضیح این‌مطلب‌اینست که کلیه‌خصوصیات مادهٔ صوتی درزبان حائزاهمیت نیستند. زبان از مادهٔ صوتی استفاده می کند ولی نه از همهٔ خصوصیات آن. فقط پاره‌ای‌از خصوصیات مادهٔ صوتی در زبان دارای نقش با معنائی هستند، و بهمین جهت آنهارا «خصوصیات ممیز» یا «خصوصیات تمایز دهنده» می‌نامیم. اگرما دونفر گوینده را از اهل یك زبان، مثلا زبان فارسی، انتخاب کنیم که متعلق به گویش واحدی، مثلا گویش شمال تهران، باشند و از نظر خصوصیات دیگرهم‌هرچه ممکن است به‌هم نزدیك باشند و از آنها بخواهیم یك جملهٔ واحدرا ادا کنند، مثلا بگویند «امروز هوا سرداست»، ممکن نیست که گفتهٔ این دونفر از نظر خصوصیات فیزیکی صوت صد در صد یکسان و برهم منطبق باشد. حتی اگر یك فرد واحد را انتخاب کنیم و از او بخواهیم که این جمله‌را چند بار تکرار کند مشاهده خواهیم کرد که در هر بار خصوصیات فیزیکی صوت با دفعهٔ قبل تفاوتهائی دارد. دستگاههای دقیق صوت نگاری وجود دارد که نشان می‌دهد توزیع انرژی صوتی در هر بار اختلافاتی دارد. ولی باوجود این اختلافات، هر بار که این جمله به وسیلهٔ یکی ازآن دو نفر یا به‌وسیلهٔ یك‌فرد واحد تکرار شود، ما ازآن یك‌معنی واحد می‌فهمیم. توجیه این مطلب در اینجا است که رابطهٔ نسبی خصوصیات ممیز صوتی در همهٔ این گفته‌ها حفظ شده و ثابت مانده است، ولی خصوصیاتی که ممیز نبوده‌اند هردفعه تغییر کرده‌اند وازآنجائی که‌این خصوصیات متغیر، نقش‌بامعنائی

در زبان ایفا نمی کنند، تغییر آنها معنی جمله را دگرگون نساخته است.

مثلا در فارسی چهار کلمهٔ «پر» ، «بر» ، «سر» و «زر» متفاوت هستند زیرا چهارمعنی مختلف دارند. ما می‌توانیم این چهار کلمه را دو به‌دو این‌طور دسته‌بندی کنیم :

پر/بر par/bar

سر/زر sar/zar

چون دوواج[1] (phoneme) آخر /ar/ در هرچهار کلمه مشترك است ، بنا براین وجه امتیاز آنها در واج اول است. /p/ و /b/ از نظرواجگاه (مخرج) و نحوهٔ تولید (manner of articulation) کاملا شبیه هستند. تنها وجه امتیاز این دو از یکدیگر این‌است که در هنگام ادای /p/ تارآواها به‌لرزش درنمی‌آیند در حالیکه در هنگام ادای /b/ تار آواها مرتعش می گردند. بنا براین ، لرزش تارآواهادرمقابل آرامش آنهایك خصوصیت ممیزصوتی‌است که‌تضاد واك بر(voiced)/ بی‌واك (voiceless) را به‌وجود می‌آورد و در این‌مورد بخصوص وجه امتیاز دو صامت (consosnant) /p/ و /b/ قرار می گیرد و سرانجام دو کلمهٔ «پر» و «بر» را از یکدیگرمتمایزمی کند.

این خصوصیت صوت که در فارسی ممیزاست در این مورد بخصوص درعربی ممیز نیست(مقصود عربی کلاسیك است). به عبارت‌دیگرزبان عربی ازتضاد واك بر/ بی‌واك بـرای امتیاز /p/ و /b/ که در فارسی متمایز هستند استفاده نمی کند و بهمین جهت درعربی کلماتی یافت نمی‌شوند که مانند «پر» و «بر» درفارسی تنهاوجه امتیاز آنها اختلاف /p/ و /b/ باشد. چون زبان عربی تنها واج واك بر/b/ را بکار می‌برد و گونه بی‌واك آن یعنی/p/ را مورد استفاده قرار نمی‌دهد، بنابراین چنانچه اهل زبان از روی‌سهل‌انگاری و یاخارجیان از روی اشتباه /b/ را بی‌واك تلفظ کنند، شنوندهٔ عرب بااین‌تفاوت‌فیزیکی صوت که‌در زبان او ممیز نیست بی‌اعتنا

۱- واج (phoneme) عبارتست ازآن واحد صوتی که بتواند بین‌کلمات زبان تمایزمعنائی ایجادکند، مانند /p/ و /b/ که موجب تمایز دوکلمهٔ «پر» و«بر» وبسیاری‌کلمات دیگردر زبان فارسی می‌شوند.

می‌ماند و /p/ را /b/ تعبیر می کند یا به عبارت دیگر /p/ را /b/ می‌شنود .

همین تفاوت نیز بین /s/ و /z/ وجود دارد. این دو واج از نظر واجگاه و نحوهٔ تولید کاملاً شبیه‌هستند، تنها اختلاف این‌دو، واک بر بودن /z/ و بی‌واک بودن /s/ است که موجب امتیاز در معنی دو کلمهٔ «زر» و «سر» در زبان فارسی است . بعضی زبانها از تضاد واک بر / بی‌واک در مورد /z/ و /s/ استفاده نمی کنند، و بنا بر این نسبت به تفاوت فیزیکی این دو که برای آنها ممیز نیست بی‌اعتنا هستند.

چنانکه توضیح داده شد ، /s/ و /p/ هردو بی‌واک هستند و /z/ و /b/ هردو واک‌بر. در اینجا زبان فارسی از تضادهای دیگری استفاده می کند تا بین /s/ و /p/ و همچنین بین /z/ و /b/ تمایز ایجاد کند . یکی از این تضادها ، تضاد انسدادی/سایشی است . در حالت انسدادی جلو جریان هوائی که از ریه می آید به وسیله اندامهای صوتی بسته و سپس باز می‌شود و حالتی انفجاری تولید می کند. در صورتی که در حالت سایشی راه بیرون رفتن هوا به‌وسیله اندامهای صوتی تنگ می‌شود و جریان هوا با صدائی که در نتیجهٔ برخورد و سایش ایجاد می‌شود به‌خارج راه می‌یابد. در اینجا /s/ از نوع سایشی و /p/ از نوع انسدادی است . همچنین /z/ سایشی و /b/ انسدادی است.

زبان فارسی برای اینکه بین این واجها و واجهای دیگر که دارای همین خصوصیات ممیز هستند فرق بگذارد ، از تضادهای دیگری نیز استفاده می کند. تضاد دیگری که در مورد این چهار واج طرح آن لازم می آید ، تضاد دولبی (bilabial) / لثوی (alveolar) است که مربوط به واجگاه است . در اینجا /s/ و /z/ لثوی و /p/ و /b/ دولبی هستند. بنابراین ، تضادهائی را که زبان فارسی در مورد واجهای صامت به عنوان خصوصیات ممیز از صوت استخراج می کند می‌توان به سه دسته تقسیم کرد : تضادهای مربوط به واجگاه ، تضادهای مربوط به نحوهٔ تولید و تضاد مربوط به واک . به عنوان مثال چهار واج فوق را در جدول تضادهای زیر می‌توان نمایش داد:

	واجگاه		نحوهٔ تولید		واك	
واج	دولبی	لثوی	سایشی	انسدادی	واك‌بر	بی‌واك
p	+	—	—	+	—	+
b	+	—	—	+	+	—
s	—	+	+	—	—	+
z	—	+	+	—	+	—

(تضادمربوط به‌واجگاه که در اینجا دولبی/لثوی است و تضاد مربوط به‌نحوهٔ تولید که در اینجاسایشی/انسدادی است در مورد واجهای دیگرممکن است متفاوت باشد، ولی در هرحال از نظر آواشناسی عضوی (Articulatory Phonetics) تضادهای صوتی را که در تمایز واجهای صامت مؤثرند می‌توان در زیرسه عنوان واجگاه، نحوهٔ تولید و واك طبقه‌بندی کرد. خصوصیات ممیزصوتی که از نظر آوا-شناسی عضوی در چهارچوب تضادهای‌مربوط به واجگاه، نحوهٔ تولید و واك قابل توصیف می‌باشند، در آواشناسی فیزیکی (Acoustic Phonetics) ازنظر توزیع انرژی و با ملاکهای دیگری قابل توجیه می‌باشند.)

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که زبان فارسی چگونه از سه تضاد استفاده می‌کند تا چهار واج /z/s/b/p/ را از یکدیگر متمایز کند و بدین وسیله بین‌چهارکلمهٔ«پر»، «بر»، «سر» و «زر» فرق بگذارد. اصل‌تضاد در خصوصیات ممیزصوتی که در بارهٔ این چهار واج گفته شد در بارهٔ دو واج /a/ و /r/ در مثالهای فوق و در بارهٔ دیگر واجهای زبان فارسی نیزصادق است. براساس این ویژگی در کارکرد زبان است که گفته می‌شود کلیهٔ خصوصیات فیزیکی صوت در زبان حائزاهمیت نیستند، بلکه برخی از آنها نقش با معنائی بازی می‌کنند که به آنها خصوصیات ممیز گفته می‌شود.

برای‌نشان دادن تفاوت‌های فیزیکی صوت که در زبان نقشی به‌عهده ندارند

مثالهای فراوان می‌توان ذکر کرد. اگر یك نفر همدانی بالهجهٔ محلی بگوید «کار» و یك نفرتهرانی نیز بگوید «کار» ما در هردو مورد یك‌معنی را درك می کنیم، زیرا درهردو نوبت‌یك کلمهٔ‌واحدزبان‌فارسی‌رامی‌شنویم. ولی‌خصوصیات‌فیزیکی‌واج /k/ در این دومورد متفاوت است. از نظرآواشناسی عضوی واجگاه [k] همدانی درکام دهان جلوتر از [k] تهرانی قرار می گیرد. ولی چون این تفاوت از نوع تفاوت یا تضادهائی نیست که در زبان نقش تمایز دهنده به عهده دارند، بنابراین باوجود اختلاف فیزیکی آنها، ما درهردو نوبت معنی واحدی را از کلمه می‌فهمیم. همچنین واجگاه «چ» [č] در تلفظ اصفهانی «چای» با واجگاه [č] در تلفظ تهرانی «چای» متفاوت است ولی در این مورد نیز تفاوت فیزیکی این دوصدا در دو گویش مختلف ممیز نیست و در نتیجه، این اختلافات در زبان فارسی نقشی در تغییرمعنا به‌عهده ندارد.

خصوصیاتی که بتوانند واجی را به واجی دیگر تبدیل کنند ودر نتیجه تغییر معنا ایجاد کنند، خصوصیات ممیزهستندویك‌چنین‌تضادی‌راتضاد واجی(phonemic) می گوئیم. خصوصیاتی که ازنظرفیزیکی متفاوت باشند ولی نتوانند چنین تغییر معنائی ایجاد کنند، خصوصیات ممیز نیستند وچنین تفاوتهائی را تفاوت واجگونه-ای (allophonic) می‌نامیم. تازمانی که گوینده خصوصیات ممیز صوت رادرست مورد استفاده قراردهد، با وجود تفاوتهای واجگونه‌ای که در گفتار اوممکن است باشد، اهل زبان مقصود اورا به درستی‌درك خواهند کرد. ولی چنانچه دربکاربستن خصوصیات ممیزسهل انگاری یا اشتباه کند، اهل زبان مقصود او را بدرستی درك نمي کنند ویا غلط درك می کنند. ما ازروی تفاوتهای واجگونه ای، بشرط داشتن تجربه، می‌توانیم دربارهٔ پاره‌ای خصوصیات غیرزبانی گوینده قضاوت کنیم؛ مثلاً حدس بزنیم که اهل کجا است و متعلق به چه گویشی است؛ خارجی است یا اهل زبان، مرد است یا زن یا بچه، آیا دراندامهای صوتی او نقصی وجود دارد (مثل کسانی که لب شکری هستند، یا دندانهای مرتبی ندارند و یا تودماغی حرف می‌زنند)، مست است یا هوشیاروخصوصیات دیگری ازاین قبیل.

زبانهای مختلف، خصوصیات مختلفی را به عنوان خصوصیات ممیز بکار می برند. به عنوان مثال می‌توان فشار نفس یا دمش (aspiration) را درارتباط باواج /P/ موردمطالعه قرارداد. دمش در فارسی ممیز نیست زیراواج /P/ همیشه دمیده است. این خصوصیت فیزیکی درزبان فرانسه نیز ممیز نیست زیراواج /P/ هیچگاه در گفتارعادی با دمش همراه نیست. در زبان انگلیسی واج /P/ بسته به محیط آوائی (phonetic context) خود ممکن‌است بادمش همراه باشد، مثلاً در تلفظ pink ، ویا نباشد، مثلا درتلفظ spice . ولی بودن یا نبودن دمش درزبان انگلیسی یك اختلاف واجگونه‌ایست نه یك تضادواجی. بنابراین ، این‌خصوصیت فیزیکی صوت درزبان انگلیسی نیزممیز نیست، ولی دمش درزبان‌سندی (Sindhi) درهندوستان دارای نقش تمایزدهنده‌است زیرا واج/P/ نادمیده وواج /P/دمیده دوواج متفاوت هستندوموجب اختلاف درمعنی کلمات می‌شوند .

خصوصیات ممیزصوت فقطدرمورد تمایزواجها ازیکدیگرمطرح نمی‌گردند، بلکه این ویژگی درمورد تکیــه (stress) ، آهنگ (intonation) و درنگ (juncture) نیزصادق است.

ما ازتکیه که یك خصوصیت‌فیزیکی صوت‌است استفاده می کنیم تابین‌دو کلمهٔ انگلیسی cóntent به معنی «محتوی» و contént به معنی«راضی، خوشحال‌وغیره» که ازنظرتعداد، نوع وتوالی واجها یکسان هستند تمایزبگذاریم: در کلمـهٔ اول تکیه را روی هجای اول قرار می‌دهیم ودرکلمهٔ دوم روی هجای دوم و بدین وسیله آنهارا ازیکدیگرمتمایزمی کنیم. درفارسی نیزازاین خصوصیت صوت برای‌متمایز کردن واژه هائی که ازنظرواجها شبیه هستند استفاده می کنیم . مثلاتفاوت کلمـهٔ «ولی» به معنی «اما» وکلمهٔ «ولی» به‌معنی «سرپرست، بزرگتروغیره» دراین نهفته است که درمورد اول تکیه‌روی هجای اول قرارمی گیرد /váli/ ودردومی روی هجای دوم /valí/ .

یکی دیگرازخصوصیات فیزیکی صوت که به عنوان خصوصیت ممیزممکن استدرزبان به‌کاررود، درجات مختلف زیروبم (pitch) صدا است که‌آهنگ‌جمله

اورفت ← خبری

اورفت ← سؤالی

(intonation) را به‌وجود می آورد. به‌عنوان مثال اگر ما درفارسی جملهٔ «اورفت» را طوری بخوانیم که آهنگ صدا در آخر جمله بم یا افتان باشد، جمله‌معنی خبری خواهد داشت، ولی اگر آنرا طوری بخوانیم که آهنگ صدادر آخر جمله زیر یاخیزان باشد، جمله‌معنی سؤالی خواهد داشت. به‌عبارت دیگر زبان فارسی اززیروبم به‌عنوان نمود (exponent) یك مقولهٔ دستوری استفاده می کند. نقش آهنگ درزبانهای مختلف متفاوت است. دربعضی زبانها نقش تمایز دهنده برعهده ندارد، ولی همهٔ زبانها به نحوی از زیروبم صدا استفاده می کنند.

یکی دیگر ازخصوصیات ممیز که زبان‌ممکن است از آن استفاده کنددرنگ یا سکوت کوتاه است. از آنجائی که همهٔ زبانها از قراردادن «بودن» در مقابل «نبودن» چیزی، بعنوان یك تضاد معنی دار، استفاده می کنند، بنابراین سکوت یعنی نبودن صدا در مقابل بودن آن نیز می‌تواند با معنا باشد و نقش تمایز دهنده‌ای برعهده بگیرد. بعنوان مثال میتوانیم دو جملهٔ زیررا در فارسی مقایسه کنیم:

۱ـ ماهمه / کارمی کنیم.
۲ـ ماهمه کارمی کنیم.

درجملهٔ اول پس از «همه» درنگ کوتاهی قراردارد و معنی جمله چنین است: «همهٔ ما کار می کنیم»، ولی در جملهٔ دوم پس از کلمهٔ «همه» درنگی وجود ندارد ومعنی جمله چنین است: «ما همه نوع کارمیکنیم». دراین دوجمله مشاهده می کنیم که درنگ یك نقش تمایز دهندهٔ دستوری به عهده دارد، زیرا بودن و نبودن آن موجب تغییر نقش نحوی عناصر جمله می‌شود.

ازآنچه دراین قسمت مطرح شد می‌توانیم نتیجه بگیریم که کلیهٔ خصوصیات فیزیکی مادهٔ صوتی درزبان نقش تمایزدهنده برعهده ندارند. دستگاه صوتی زبان یعنی‌منتزع کردن خصوصیات‌ممیزمادهٔ صوتی وتنظیم کردن آنها درشبکه‌یادستگاهی که عملا برای نمایاندن واژگان ومقولات دستوری زبان بکارمیرود. پیکانی که درنمودار بالا ازجانب مادهٔ صوتی بسوی دستگاه صوتی می آید نمایندهٔ رابطه بین

صوت به‌عنوان مادهٔ اولیه و شبکهٔ خصوصیات ممیز در دستگاه صوتی زبان‌است.

۲-۶: آنچه دربارهٔ رابطهٔ صوت به عنوان مادهٔ اولیه و دستگاه صوتی گفته شد، دربارهٔ نشانه‌های دیداری به عنوان مادهٔ اولیه و دستگاه خط نیز صادق است. هما نطور که سخن گویان مختلف یك زبان از نظر جزئیات فیزیکی اصواتی که در گفتار بکار می‌برند باهم فرق دارند، همچنان نیز از نظر جزئیات خط با یکدیگر اختلاف دارند. حتی ما نسبت به اختلاف خط افراد آگاه تریم تا نسبت به اختلاف خصوصیات فیزیکی صوت در گفتار آنها. باوجود اختلافاتی که بین خط افرادوجود دارد، ما معمولا میتوانیم خط یکدیگررا بخوانیم. توجیه این واقعیت دراین است که تمام جزئیات نشانه های خطی ممیز نیستند؛ فقط پاره‌ای خصوصیات هستند که نقش تمایزدهنده بعهده دارند وچنانچه آن خصوصیات ممیزدرخط رعایت شوند، علیرغم اختلافات دیگر، آن خط خوانا خواهد بود. مثلا درخط فارسی دو حرف «ص» و «ح» را ممکن است افراد به طرق مختلف بنویسند. ولی وجه امتیاز این دو ازیکدیگرممکن است درچند چیز باشد: یکی بیضی شکل بودن حلقهٔ صادو گوشه‌دار بودن حلقهٔ حاء، دیگری بسته بودن حلقهٔ اولی واغلب بازبودن حلقهٔ دومی، سوم بودن بر آمد گی یادندانه‌ای بعداز حلقهٔ صاد درمقابل نبودن چنین بر آمد گی درحاء وغیره. مجموعهٔ این مشخصات ممیزاست که دو حرف صاد وحاء و در نتیجه دو کلمهٔ «حرف» و «صرف» را در نوشتن از یکدیگر متمایز می کند. چنانچه این مشخصات ممیزدر نوشتن رعایت شوند، تنوع درجزئیات در دستگاه خط بی اهمیت خواهد بود.

بنابراین، دستگاه خط یعنی انتزاع خصوصیات ممیز ازنشانه های دیداری خطی وتنظیم آنها دریك شبکه. پیکانی که در نمودار ازمادهٔ خطی بسوی دستگاه خطی می‌آید نمایندهٔ رابطه‌بین نشانه‌های دیداری به‌عنوان مادهٔ اولیه ودستگاه خط به عنوان شبکهٔ خصوصیات ممیزاست. پیکانی که از دستگاه صوتی بسوی دستگاه خطی می‌آید نشان می‌دهد که دستگاه خطی کم وبیش نمایندهٔ دستگاه صوتی زبان است. البته درهیچ زبانی خط نمایندهٔ صددرصد واقعی دستگاه‌صوتی نیست. خطوط

الفبائی فعلی انعکاس ناقصی ازدستگاه صوتی زبان می‌باشند.)

۲-۷: خصوصیات ممیز مادهٔ صوتی و خطی که در دستگاه صوتی و خطی زبان تنظیم می‌شود برای نمایاندن الگوهای دستوری و واژگان زبان بکار می‌روند: یا به‌بیان دیگر، الگوهای دستوری وواژگان زبان ازطریق این دو دستگاه به‌صورت صوت یا خط نمایانده می‌شوند. دو پیکانی که در نمودار از جانب دستگاه‌های صوتی و خطی بسوی دستور وواژگان می‌روند نمایندهٔ این رابطه هستند. دستور وواژگان برروی‌هم جنبهٔ صوری (formal aspect) زبان را تشکیل می‌دهند.

۲-۸: (دستور به آن قسمت از جنبهٔ صوری زبان گفته می‌شود که در آن طبقات بسته عمل می‌کنند. طبقات بسته دستگاههای دستوری را در برمی‌گیرند وانتخاب را در مفهوم زبان شناسی ممکن می‌سازند) (انتخاب در مفهوم زبانشناسی یعنی **امکان** برگزیدن ازمیان چند شق (alternative)).

(واژگان به‌آن‌قسمت ازجنبهٔ‌صوری زبان گفته می‌شودکه درآن طبقات بازعمل می‌کنند. طبقات‌بازدرواژگان دستگاهی بوجودنمی‌آورند ولی دراینجا نیزانتخاب وجوددارد.)

درفصل سوم دربارهٔ مقولات دستورمفصل بحث خواهدشد ومفاهیم دستگاه و طبقه ووجه امتیاز طبقات دستوری از طبقات واژگانی توضیح داده خواهد شد.

۲-۹: (بافت(context) شبکه روابطی‌است که‌بین صورت (دستور و واژگان) و جهان بیرون وجود دارد و در حقیقت معنی خارجی زبان را تشکیل می‌دهد پیکان‌هائی که در نمودار از دستور و واژگان به بافت می‌آیند و از بافت به محیط می‌روند نمایندهٔ این‌رابطه هستند) (وقایع، اشیاء وپدیده‌های جهان بیرون وبرداشت‌ما ازآنها که به‌طور کلی به‌آنها دراینجا محیط گفته می‌شود بسیارپیچیده ودارای خصوصیات بیشماری هستند) وقتی ما زبان را بکارمی‌بریم تا دربارهٔ محیط گزارش دهیم، به کلیهٔ خصوصیات پدیده های محیط اشاره نمی‌کنیم، بلکه پاره‌ای ازخصوصیات یك پدیده را برمی گزینیم و نسبت‌به‌بقیه‌بی‌اعتنا می‌مانیم. همانطور که زبانهاخصوصیات مختلف مادهٔ صوتی را به‌عنوان خصوصیات ممیزانتخاب می کنند، دراین مورد نیز

خصوصیات مختلف محیط را برمی گزینند. به‌بیان دیگر، هرزبانی ازپیش پاره‌ای خصوصیات محیط را برمی گزیند و گویندهٔ خودرا ناچارمی کندکه به آنها اشاره کند و نسبت به بقیه در روی محور انتخابی (paradigmatic axis) بی اعتنا باشد. مجموعهٔ این خصوصیات ممیز معنی خارجی زبان (یا یك قطعه از زبان) را بوجود می‌آورد. بنابراین بافت را می‌توان انتزاع خصوصیات ممیزمحیط وتنظیم آنها در یك شبکه تعریف کرد. آنچه معمولاً بآن «معنی» می گویند دراصطلاح این نظریه قابل تقسیم به دو بخش است: معنی صوری ومعنی خارجی. «بافت» اصطلاح‌فنی‌برای معنی خارجی زبان است.

جملهٔ «می‌رفتی» را به عنوان مثال درنظر بگیرید. این جمله از نظر مادهٔ صوتی، ازتموج انرژی صوتی باطرحهای مختلف ساخته شده است. درمرحلهٔ دوم، در داخل دستگاه صوتی، این امواج انرژی قابل تقسیم به واحد هائی هستند: /mirafti/ مرکب است از۷ واج که یکی ازآنها تکراری است؛ آهنگ جمله افتان وتکیهٔ آن روی هجای اول است. درمرحلهٔ بعد، از نظرصورت، جمله فوق قابل تقسیم به عناصردستوری وواژگانی است mi+raf+t+i . در این جمله ‎-i,-t,mi‎- عناصر دستوری هستند زیرا متعلق به طبقات بسته می‌باشند و از درون دستگاههای دستوری انتخاب شده‌اند (به فصل سوم نگاه کنید)، درحالیکه raf متعلق به واژگان زبان است، زیرا ازیك طبقهٔ باز انتخاب شده است. بنابراین۷واج این جمله ازنظردستوروواژگان به خود شکل می گیرند، ودرشبکهٔ روابط دیگری قرارمی گیرند. در آخرین مرحله، این‌شبکه دستوری وواژگانی به‌اتفاقی درمحیط اشاره می کند ولی این واقعه درجهان بیرون بسیار پیچیده‌تر و خصوصیات آن متنوع‌تر ازآنست که زبان فارسی بیان می کند. کلیهٔ اطلاعاتی که این‌جمله‌درباره واقعهٔ جهان بیرون بمامی‌دهد ازاینقراراست:

۱ــ رونده یکنفربوده است نه بیشتر.

۲ــ رونده مخاطب است وغایب نیست.

۳ــ عملی که انجام شده حرکت از یك نقطه نزدیك به نقطهٔ دورتری

بوده است.

۴ـ عمل در گذشته انجام گرفته است.

۵ـ این‌عمل یا به دفعات انجام شده و یا درموقعی که گوینده اشاره میکند در حال وقوع بوده است.)

کلیه اطلاعاتی‌که ما در باره این واقعهٔ جهان بیرون ازاین جمله استنباط می کنیم دراین پنج قسمت گنجانده شده است ومجموعهٔ آنها معنی این جمله‌را برای ما تعیین می کند. ولی چنانچه گفتیم خود این پدیده دردنیای بیرون، ازاین‌بسیار پیچیده‌تر وخصوصیات آن بسیارفراوانتراست، ولی ساختمان دستوری زبان‌فارسی بجز پنج نکتهٔ فوق که آنها را خصوصیات ممیزمحیط تشخیص داده، ما را درمورد بقیهٔ خصوصیات این پدیده ناآگاه می گذارد. مثلاً ما نمی‌دانیم رونده زن‌بوده‌یامرد یا بچه وچه سنی داشته است؛ ازنظراجتماعی رونده متعلق به‌چه طبقه‌ای بوده است، خصوصیات قیافهٔ اومثل مو، چشم یا اندام اوچگونه بوده است؛ آیا رفتن پیاده انجام گرفته یا با وسیلهٔ نقلیه‌ای و اگر وسیلهٔ نقلیه‌ای بکار رفته، چه بوده است؛ آیا عمل در گذشتهٔ دورانجام گرفته یا در گذشتهٔ نزدیك ومیزان دوری و نزدیکی زمان آن چقدر بوده است؛ آیا رونده تنها بوده یا همراهی داشته است، وصد ها خصوصیات دیگر.

زبان فارسی دراین جمله نسبت به‌کلیهٔ این خصوصیات که خارج ازآن پنج خصوصیت ممیزهستند بی‌اعتنا است. هیچ زبانی نیست که همهٔ این خصوصیات را ممیز تشخیص دهد وهمهٔ آنها را ناگزیردریك جملهٔ فعلی خود بگنجاند. ولی زبان‌های مختلف ازاین خصوصیات متفاوت ومتنوع محیط، بطورمتفاوت‌انتخاب‌می کنند. البته مقصود این نیست که زبان فارسی ازبیان این اطلاعات درجمله ناتوان است: مقصود این است که زبان فارسی به طورخودکار از میان این همه خصوصیات یك پدیده ، فقط این پنج خصوصیت را دراین موردممیز دانسته واختیار گوینده را در کم وزیاد کردن آن سلب کرده است. مثلا معادل ترجمه ای «رفت» در عربی «ذهب» یا «ذهبت» است : یعنی زبان عربی بالاجبار برای گویندهٔ خود تصمیم

می گیرد که مشخص کند آیارونده مذکراست یامؤنث، درحالیکه زبان‌فارسی چنین تمایزی را به‌گویندهٔ خود تحمیل نمی کند. به‌بیان دیگرفرق مذکر / مؤنث یك خصوصیت ممیز محیط است که گویندهٔ عرب بایدآنرا رعایت کند و زبان عربی در موردآن‌انتخابی نمی‌شناسد، درحالیکه چنین‌تمایزی درفارسی‌خصوصیت ممیز نیست وزبان فارسی در بیان‌آن اجباری نمیشناسد. همچنین دوجملهٔ فارسی زیردارای یك معادل ترجمه‌ای‌درانگلیسی هستند:

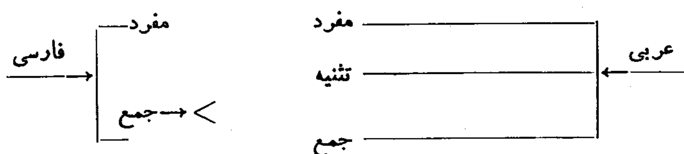
میرفتی	You were going
میرفتید	

زبان انگلیسی به تمایز بین دوم شخص مفرد ودوم شخص جمع بی‌اعتنااست ودراین موردمشخص نمی کندکه‌آیا رونده یکنفر بوده است یا بیشتر . به بیان دیگراین خصوصیت را درپدیده جهان بیرون ممیز نمی‌شناسد، درحالیکه زبان فارسی آنرا ممیز می‌داند و رعایت این تمایز را برای گویندهٔ خود اجباری می کند.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که «معنی خارجی» یا «بافت» مجموعهٔ خصوصیات ممیز محیط است که زبان به‌آن اشاره می کند وچنانکه گفته شد، این خصوصیات جزء ناچیزی از کلیهٔ خصوصیات یك پدیدهٔ پیچیده درجهان خارج هستند. نتیجهٔ دیگری که می‌توان از این بحث گرفت اینست که اگرچه‌ما می‌توانیم معادلهای ترجمه ای برای جملات در زبانهای مختلف پیدا کنیم، معنی واقعی این‌جملات بریکدیگرمنطبق نیستند مگر اینکه شبکهٔ خصوصیات ممیزمحیط که بآنها اشاره می کنند بریکدیگرمنطبق باشند.

۲-۱۰: چنانکه قبلا گفته شد، آنچه معمولا بآن معنی گفته می‌شود، به دو بخش تقسیم می‌شود: معنی خارجی یا بافت ومعنی صوری. مادر بحث فوق معنی خارجی را توضیح دادیم. معنی صوری یعنی ارزشی که یك عنصر ساختمانی در شبکهٔ روابط دستوری زبان بخود می گیرد. از آنجائی که تقسیمات صوری و شبکهٔ

روابط دستوری درزبانهای مختلف متفاوت است، معنی صوری عناصرساختمانی نیز در آنها متفاوت است. مثلاهم در زبان فارسی وهم درزبان عربی، صیغهٔ جمع وجود دارد، ولی معنی صوری « جمع » در این دو زبان متفاوت است زیرا « جمع » در دو زبان در دو شبکه متفاوت قرار می گیرد: در زبان فارسی « جمع » در تضاد با «مفرد» است درحالیکه درعربی درتضاد با «مفرد» و «تثنیه» است. «جمع» در فارسی یعنی بیش ازیك، ولی درعربی یعنی بیش ازدو)



فصل سوم

مقولات دستوری نظریهٔ عمومی زبان

۳ـ۱ : در این بخش آن قسمت از نظریهٔ عمومی زبان که مربوط به دستور است گسترش داده می‌شود .

۳ـ۲ : محورهای زنجیری و انتخابی:

باید بحث خود را باتوضیح دومحورزبان آغاز کنیم (زبان برروی دومحور کارمی کند: یکی محور زنجیری (syntagmatic axis یا chain axis) که نمایندهٔ تسلسل یا توالی عنصرهای سازندهٔ زبان درروی بعد زمان است، و دیگری محورانتخابی (paradigmatic axis یا choice axis) که نمایندهٔ امکانات گوناگونی است که درهر نقطه اززنجیر گفتاردر اختیار گوینده قرارداده تاازمیان آنها یکی را برگزیند.)

کارزبان برروی این دومحورشباهت زیادی به کاردستگاه عدد نویسی دارد. کاردستگاه‌عدد نویسی نیز براساس دومحور است. یکی محور انتخابی که‌نماینده ده امکان‌مختلف است: یعنی ده علامت که ازنظرشکل وارزش متفاوتند ومی‌توان از میان آنها انتخاب کرد. این علائم عبارتند از: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹ وصفر. دیگری محورزنجیری است که نمایندهٔ امکان ترکیبات مختلف (یعنی توالی های‌مختلف) وتکراراین علائم می‌باشد. مثلاًاگرعدد ۲۷۹۳۷ را داشته باشیم می‌توانیم آنرا در

روی محورزنجیری و انتخابی چنین توجیه کنیم: ما ازمیان ۱۰ علامت موجودچهار تای آنرا با توالی خاصی که دراین عدد می‌بینیم روی محور زنجیری قرار داده‌ایم یا به‌عبارت دیگر، ترکیب کرده‌ایم. علاوه براین، یکی از علائم (یعنی ۷) را دو بار به‌کار برده‌ایم. ازطرف دیگر، درهر نقطه ازمحورزنجیری، ده امکان مختلف وجودداشته است که ما ازمیان آنها یکی را انتخاب کرده‌ایم درحالیکه ممکن بود به‌جای آن، هریك ازعلائم دیگررا بکاربرده باشیم. رابطهٔ این عدد را با دومحور زنجیری و انتخابی می‌توان درجدول زیر نمایش داد:

محورزنجیری →

محور انتخابی ↓

آنچه انتخاب کرده ایم ←	۷	۳	۹	۷	۲
آنچه می‌توانستیم انتخاب کنیم	۰	۰	۰	۰	۰
	۱	۱	۱	۱	۱
	۲	۲	۲	۲	۳
	۳	۴	۳	۳	۴
	۴	۵	۴	۴	۵
	۵	۶	۵	۵	۶
	۶	۷	۶	۶	۷
	۸	۸	۷	۸	۸
	۹	۹	۸	۹	۹

بنابراین کاردستگاه عدد نویسی مبتنی برسه اصل است:

۱ـ داشتن ده علامت مختلف هم ازنظرشکل وهم ازنظر ارزش (مربوط به محورانتخابی).

۲ـ امکان توالی‌ها یا ترکیب‌های مختلف علائم در روی محور زنجیری.

۳ـ امکان تکراریك علامت درروی محورزنجیری.

۳ـ۳: محور زنجیری زبان:

آنچه در بارهٔ محور زنجیری دردستگاه عدد نویسی گفته شد، اصولا در بـارهٔ محورزنجیری زبان نیزصادق است. عناصرزبان ناچارند پشت سرهم قرار گیرنـد زیرا واجهای زبان باید یکی پس ازدیگری توسط اندامهای گویـائی تولیدشوند واین مستلزم یك تسلسل یا نظام‌خطی است که گسترش آن درزمان است[۱]. به‌عبارت دیگر، گفتن یك کلمه یا یك جمله یا هرقطعه‌ای اززبان مستلزم گذشت زمان‌است. کشش یا ادامهٔ زبان درروی یك بعد است و آن نیزبعد زمان می‌باشد. شما می‌ توانید به یك تصویردریک لحظه نگاه کنید، زیرا تصویردارای دوبعد است ولی گفتگو کردن دربارهٔ آن تصویر دریك لحظه ممکن نیست زیرا زبان (گفتار) یك بعدی است وچون آن بعد زمان می‌باشد، بنابراین صحبت کردن الزاماً با گذشت زمان همراه است. محوری که نمایندهٔ تسلسل یا توالی عناصرسازندهٔ زبان درروی بعد زمان است، محور زنجیری نامیده می‌شود. محور زنجیری زبان، مانند محور زنجیری دردستگاه عدد نویسی، نشان دهندهٔ دو امکان است: الف ـ عناصر سازندهٔ زبان می‌توانند در روی‌این محور تکرار شوند. ب ـ عناصر سازنده زبان می‌توانند در روی این محور با توالی‌های متفاوت (یعنی ترکیبات متفاوت) ظاهر گردند.

۳ـ۴: محور انتخابی زبان:

آنچه در بارهٔ محورانتخابی دردستگاه عدد نویسی گفتـه شد، اصولا در بـارهٔ محورانتخابی زبان نیزصادق است. درهر نقطه اززنجیر گفتار گوینده امکاناتی در اختیاردارد که ازمیان آنها فقط یکی را برمی گزیند ودرروی محورزنجیری قرار می‌دهد. محوری که نمایندهٔ امکانات مختلف گوینده در نقاط مختلف زنجیر گفتـار است، محورانتخابی نام دارد.

به عنوان مثال می‌توانیم جملهٔ «من می‌خوردم» رادررابطه با دومحورزنجیری وانتخابی موردتجزیه وتحلیل قراردهیم. این‌جمله درآخرین قشرتجزیه‌دردستگاه

---

۱ اگرزبان بصورت نوشتارظاهرگردد این تسلسل یا نظام‌خطی در مکان‌است ، زیرا حروف باید یکی‌پس ازدیگری درمکان درکنار یکدیگرقرار گیرند.

صوری زبان‌فارسی به‌پنج‌واژك (morpheme) تقسیم‌می‌شود (واژك یعنی کوچکترین جزء معنی داری که درساختمان صوری زبان دارای نقشی باشد) . این پنج واژك عبارتند از: من + می + خور + د + م (man+mi+xor+d+am). پنج‌واژك فوق همه معنی دارهستند، زیرا درساختمان صوری زبان نقشهای متمایزی ایفـا می کنند؛ و کوچکترین جزء معنی دارهستند، زیرا اگر آنها را بیشتر تجزیه کنیم دیگرمعنی خود را حفظ نمی کنند.ما می‌توانیم توالی این عناصر را روی محـور زنجیری و بعضی امکانات دیگری را که درهر نقطه اززنجیر گفتاردراختیار گوینده قراردارد در روی محور انتخابی به صورت نمودار صفحه ۳۹نمایش دهیم. چنانچه ملاحظه‌می‌شود،ما«خورد» را به‌دوواژك «خور + د» تجزیه‌می کنیم: «خورد» (ستاك گذشته) معادل است با «خور» (ستاك حال)+د (علامت گذشته). ولی چون توجیه این تجزیه مفصل است، بحث آنرا در گروه فعلی مطرح خواهیم کرد. درجدول صفحه۳۹، برای ساده کردن بحث،«خورد» را باآنکه دوواژك‌است دریك ستون‌قرار می‌دهیم .

درستون‌یکم به‌جای «من» ممکن بود هریك ازپنج ضمیرشخصی دیگر را که درزیر آن قرار گرفته‌است انتخاب کنیم. ویا ممکن‌بود اصلا ازطبقهٔ ضمایر انتخاب نکنیم وبجای‌آن ازطبقهٔ اسم که درزیرضمایرقرار گرفته است بر گزینیم. همچنین ممکن‌بود ازهیچکدام از دوطبقه‌انتخابی نکنیم و به‌جای‌آن ∅ (صفر)رابر گزینیم، یعنی دراین‌ستون هیچ چیزقرار ندهیم. درستون دوم ممکن بود به‌جای «می» ∅ را انتخاب کنیم.درستون‌سوم به‌جای «خورد» می‌توانستیم هریك‌از امکانات‌دیگر که‌در زیر آن‌ذکرشده‌ویااز میان‌بسیاری دیگر که متعلق به‌همین طبقه هستند ولی دراینجا آورده نشده‌اند،انتخاب کنیم.درستون چهارم غیرازـَـم که بر گزیده‌ایم، پنج امکان دیگرنیز وجود دارد. ولی‌انتخاب ازاین طبقه مشروط به‌نحوهٔانتحاب درستون یکم است.اگرانتخاب درستون‌یکم‌ازطبقه‌ضمایر باشد، باید الزاماً قرینهٔ آن‌ضمیردرستون چهارم‌انتخاب شود. اگرانتخاب درستون‌یکم ازطبقهٔ‌اسم باشدباید درستون چهارم ∅ یاـَـندالزاماًانتخاب‌شود(∅درصورت مفرد بودن‌اسم‌وـَـند درصورت جمع بودن‌آن.)

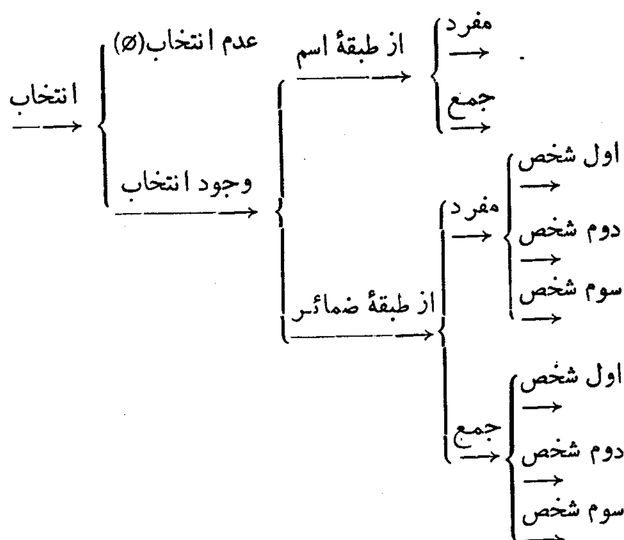
محور زنجیری

	۱	۲	۳	۴
آنچه انتخاب کرده‌ایم←	من	می	خورد	ـَم
	ما	∅	کرد	ایم
	تو		برد	ای
	شما		چشید	اید
	آن/ او		کشید	∅
	آنها/ ایشان		زد	ـَ ند
	حسن		خندید	
	هوشنگ		رفت	
	اسب		آمد	
	∅			

چنانچه در ستون یکم ∅ باشد، هریک از شش امکان ستون چهارم را می‌توان برگزید.

نکته‌ای که در رابطه با انتخاب باید بخاطرداشت، اختیاری یا اجباری بودن خود انتخاب است. در پاره‌ای نقاط زنجیر گفتار در درجهٔ‌اول بین انتخاب کردن و انتخاب‌نکردن، امکان انتخاب‌هست، یعنی شما می‌توانید از میان یک‌دسته امکانات یکی را انتخاب کنید و یا می‌توانید اصلاً انتخاب‌نکنید. درپاره‌ای دیگر از نقاط زنجیر گفتاربین انتخاب کردن و نکردن امکان انتخاب نیست، یعنی شما مجبورید از میان چند امکان الزاماً یکی‌را برگزینید. درستون یکم از مثال بالا، می‌توان در درجهٔ‌اول برای‌جمله فاعلی انتخاب کرد یا انتخاب نکرد. چنانچه فاعلی‌انتخاب

نکنیم عدم انتخاب را پذیرفته‌ایم. چنانچه تصمیم به انتخاب گرفته شود، از میان امکانات متعدد می‌توان یکی را برگزید: از طبقهٔ اسم (مفرد/جمع) یا از طبقهٔ ضمائر (اول شخص/دوم شخص/سوم شخص مفرد یا جمع). این امکانات در نمودار زیر نمایش داده می‌شود:



در صورتیکه انتخاب در ستون یکم ∅ باشد، انتخاب از ستون سوم اجباری است و این اجبار مستلزم برگزیدن از میان امکانات نامحدود آن طبقه‌است. ولی چنانچه انتخاب در ستون یکم غیراز ∅ باشد، انتخاب از ستون سوم اجباری نیست. انتخاب از ستون چهارم در هرحال اجباری است و این اجبار مستلزم برگزیدن یکی‌از شش‌امکان درآن طبقه می‌باشد که‌مشروط به‌نحوهٔ‌انتخاب درستون‌اول‌است.

بنابراین در زبان، انتخاب بمعنی مطلق وجود ندارد. چنانکه ملاحظه شد، در بعضی‌موارد، انتخاب خوداجباری‌است. گاهی نیزانتخاب پاره‌ای عناصر، انتخاب یاعدم انتخاب پاره‌ای‌عناصردیگررا اجباری می کند: به‌عبارت دیگر، انتخاب بعضی عناصر در نقطه یانقاطی از زنجیر گفتار، انتخاب در نقطه یا نقاط دیگری را از بین

می‌برد یا محدود می‌سازد.

نتیجهٔ دیگری که می‌توان از مثال فوق در رابطهٔ با دومحور زنجیری و انتخابی گرفت فرق بین طبقات دستوری و طبقات واژگان است. طبقات دستوری، طبقات بسته‌هستند، یعنی برای انتخاب، امکانات محدودی عرضه می کنند، درحالیکه طبقات واژگان باز هستند و نمودار امکانات نامحدودی برای انتخاب می‌باشند. در مثال فوق طبقهٔ ضمایر در ستون یکم و طبقهٔ یك عضوی ستون دوم (مـی) و طبقهٔ ضمایر متصل فاعلی در ستون چهارم، طبقات بستهٔ دستوری هستند و بهمین‌جهت انتهای آنها با خطی در روی نمودار مسدود شده است. از طرف دیگرطبقهٔ اسم درستون یکم و ستاك فعل در ستون سوم نماینده طبقات واژگان هستند و بهمین جهت انتهای آنها در روی نمودار بسته‌نشده و با نقطه چین نمایش داده شده‌است. چنانکه قبلا تعریف شد دستور به آن‌قسمت‌از دستگاه‌صوری زبان گفته‌می‌شود که باطبقات‌بسته وامکانات محدودی سر وکار دارد درحالیکه واژگان به قسمتی گفته می‌شود که طبقات باز و امکانات نامحدود را در برمی گیرد.

۵-۳ جملهٔ «من می‌خوردم» کــه تجزیه و تحلیل آنــرا در رابطه بــا محــور زنجیری نشان دادیم، می‌تواند در دستگاه صوتی زبان بنحو دیگری تجزیه شود. ایــن جمله در آخرین قشرتجزیه در این دستگاه بــه یــازده واج تقسیم می‌شود: man mixordam که یکی ازآنها/m/سه‌بار و دیگری /a/دوبار تکرار شده‌است. دستگاه صوتی زبان فارسی دارای ۳۰واج است[1] که مجموعاً محور انتخابی‌را در دستگاه صوتی تشکیل می‌دهند. درهر نقطه از یازده نقطه زنجیری جملهٔ فوق ممکن بود بـه جای آنچه انتخاب شده است یکی دیگر از واجها انتخاب شود. مثلا اگر به‌جای‌واج شمارهٔ ۲ /a:/، به‌جای واج شمارهٔ ۳ ∅، به جای واج شمارهٔ ۶ /g/، به جای واج شمارهٔ ۸ /f/، به‌جای واج شمارهٔ ۹ /t/، و به جای واج شمارهٔ ۱۰ /i/ انتخاب می‌شد، جملهٔ «من می‌خوردم» به «ما می گفتیم» تبدیل می‌شد:

۱ــ بیست و سه صامت (consonant)، شش مصوت (vowel) و یك مصوت ترکیبی (diphthong).

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱

m a n m i x o r d a m من می‌خوردم

m a: ø m i g o f t i m ما می گفتیم

(ولی در اینجا نیزمثل دستگاه دستوری زبان، اختیار انتخاب ، مطلق نیست.

واج آرائی: قوانین‌حاکم برترکیب واجها، یعنی واج آرائی (phonotactics) ، امکان‌بسیاری از ترکیبات را از فهرست ساقط می کند) مثلا زبان فـارسی ترکیب /mna/ را نمی‌پـذیرد در حالیکه ترکیبات /man/ «من» ، /nam/ «نم» و /amn/ «امن» را می‌پذیرد. زبان از کلیهٔ امکاناتی که قوانین واج آرائی مجاز می‌شمارد نیزاستفاده نمی کند. مثلا ترکیب /emn/ مخالف قوانین واجی زبان فارسی نیست ولی زبان از آن استفاده نمی کند، درحالیکه از قرینهٔ‌آن /amn/ «امن» که با /emn/ فقط در واج اول‌اختلاف‌دارد استفاده می کند.(تعداد ترکیباتی که یا بعلت ناسازگاری با قوانین واج آرائی یا بعلت عدم استعمال کنار گذارده می‌شوند ، خیلی بیش از امکاناتی است که در زبان بکار برده می‌شوند. مثلا کلمهٔ «من» را درنظر بگیرید):

m	a	n
۲۹ واج دیگر	۲۹ واج دیگر	۲۹ واج دیگر

از نظرتئوری ، در هریك از سه نقطه این کلمهٔ سه‌واجی ممکن است که ما یکی دیگر از امکانات محور انتخابی را بر گزینیم، یعنی واج دیگری بکاربریم. (از لحاظ تئوری تعداد ترکیباتی که بدون تکرار از ۳۰ واج زبان فارسی بصورت کلمات سه واجی می‌توان داشت با فرمول (n—۲) (n—۱) n محاسبه می‌شود) در این‌فرمول n تعداد واجهااست. بنابراین‌خواهیم‌داشت: ۲۴۳۶۰ = ۲۸ × ۲۹ × ۳۰. یعنی اگرترکیباتی چون «باب» /ba:b/ و «مام» /ma:m/ را که در آنها یك واج تکرار شده است‌کنار بگذاریم، می‌توانیم با ۳۰ واج ۲۴۳۶۰ کلمهٔ سه‌واجی‌بسازیم.

و اگرتکرار یك واج را نیزمجاز شماریم حساب آن تابع فرمول $Q=n^k$ می باشد که در آن Q تعداد کلمات سه واجی ، n تعداد واجها یعنی ۳۰ و k نماینده تعداد

نقـاط در روی محور زنجیری ، یعنی سه می‌بـاشد : ۳۰×۳۰×۳۰=۲۷۰۰۰ .
بدین ترتیب از لحاظ تئوری می‌توانیم ۲۷۰۰۰ کلمهٔ سه‌واجی در زبان فارسی داشته باشیم که همه از لحاظ ساختمان واجی باهم متفاوت باشند. ولی روشن است که تعداد کلمات سه‌واجی که ما در زبان فارسی عملاً بکار می‌بریم نسبت باین رقم فوق‌العاده کم و شاید ناچیز است . همانطور که در دستگاه عدد نویسی ترکیباتی که در آنها صفر در سمت چپ عدد قرار گیرد جزو ترکیبات متمایز قرار نمی گیرند، در زبان نیز بعضی ترکیبات یا بعلت ناسازگاری با قوانین واج‌آرائی یا بعلت عدم احتیاج اهل زبان در ردیف ترکیبات رایج و مستعمل زبان قرار نمی گیرند. ولی می‌توان گفت به‌طور کلی سه اصلی که در دستگاه عدد نویسی مورد بهره برداری قرار می گیرد در دستگاه صوتی زبان نیز بکار برده می‌شود:

۱ـ داشتن بیش از یك علامت: در اینجا علامت، واج و تعداد آن ۳۰ است .

۲ـ امکان تکرار یك علامت : واجها می‌توانند روی محور زنجیری تکرار شوند، مانند «مام» /ma:m/ ، «نان» /na:n/ .

۳ـ امکان ترکیب علائم بطرق مختلف: واجها می‌توانند باتوالی‌های مختلف قرار گیرند : «من» /man/ ، «نـم» /nam/ یا «امـن» /amn/ .

۳ـ۶ : این نظریهٔ عمومی زبان برای دستور چهار مقوله می‌شناسد که عبارتند از **واحد** (Unit) ، **ساختمان** (Structure) ، **طبقه** (Class) و **دستگاه** (System) . دو مقولهٔ اول از این چهار (واحد و ساختمان) متعلق به محور زنجیری و دو مقولهٔ دیگر (طبقه و دستگاه) متعلق به محور انتخابی هستند.

واحد و ساختمان زنجیری

انتخابی

۳ـ۷ : واحد :

گفتیم زبان یك نوع رفتار انسانی است که دارای طرح است. همچنین یادآور شدیم که زبان بـا یك نظام خطی در روی بعد زمان گسترش می‌یابد . اگر چیزی دارای طرح باشد، ناچار باید قابل تقسیم به‌واحدهائی باشد. اگر نباشد ، پدیده‌ای است یك پارچه و چنین پدیده‌ای دارای طرح نیست. بنابراین، این نظریه ازفرض اولیهٔ خود نتایج زیررا استخراج می کند:

۱ـ تمام زبانهای جهان در روی محور زنجیری قابل تقسیم به واحدهائی هستند.
۲ـ تعداد این واحدها از یکی بیشتر است؛ زبانها حد اقل دارای دو واحد هستند. ولی حداکثر واحدها از لحاظ تئوری نامشخص است و نسبت به زبانهای مختلف تفاوت مـی کند.

۳ـ واحدهای زبان از نظر اندازه یکسان نیستند، یعنی دارای اندازه‌های بزرگ و کوچك هستند.

۴ـ واحدهای کوچکتر در ساختمان واحدهای بزرگتر بکار می‌روند.

ولی پیش بینی این نظریه در بارهٔ واحدهـای زبان از این فراتر نمی‌رود و اینکه هرزبانی چند واحد دارد و چگونه در ساختمان یکدیگر بکار می‌رونـد و خصوصیات دیگر، به‌توصیف زبانهای خاص مربوط می‌شود[1]. همهٔ زبانها خصوصیات فوق‌را درمورد واحد نشان می‌دهند و زبان فارسی هم، اگراین نظریه درست باشد، باید این خصوصیات را داشته باشد و خواهیم دید که چنین است. ما بعداً به تفصیل در این باره صحبت خواهیم کرد، ولی در اینجا لازم است به عنوان مثال قطعه‌ای اززبان فارسی‌را به واحدهای سازنده تجزیه کنیم:

«همهٔ روانشناسان می‌دانند که سن بلوغ مبدأ تحول مهمی در فکر و هـوش نوجوانان است وراه را به اصطلاح استاد پیاژه برعقل نظری باز می کند.»

تجزیه و تحلیل این جمله مطابق نمودار صفحهٔ ۴۵ میباشد.

ما درفصول بعد که منظماً به‌توصیف زبان فارسی می‌پردازیم، توضیح خواهیم داد که تجزیهٔ این جمله براساس چه ملاکهائی قرار دارد. ولی به‌طوریکه‌می‌بینیم زبان فارسی در روی محور زنجیری قابل تقسیم به پنج واحد است. این واحدها همه یك اندازه نیستند، بعضی‌بزرگتر و بعضی کوچکترند. مامی‌توانیم این واحدها را در درجات مختلف نسبت بهم قرار دهیم به‌طوریکه بزرگترین واحد در بالای همه‌و کوچکترین‌واحد در زیرهمه قرار گیرد. در اینصورت ترتیب‌واحدهای‌فارسی

۱ــ آنچه نظریهٔ عمومی زبان در بارهٔ کار زبان پیش‌بینی می‌کند مربوط بـه اصول است. جزئیات این اصول مربوط به توصیف (description) خاص زبانها است.

همه (یِ) روان + شناس + ان ی + دان + ـَ ند که سن ـِ بلوغ مبدأ ـِ تحول ـِ مهم ی در فکر و هوش ـِ

واژک

کلمه: + ان | است | د | راه | را | به | اصطلاح | ِ | استاد | پیاده | بی | عقل | ِ | نظر+ی | باز | ی+کن+ َ د

گروه

بند

جمله

از بزرگتر به کوچکتر عبارت خواهد بود از: جمله، بند، گروه، کلمه و واژك[1].
وضع هرواحد را نسبت به واحد بالاترو پائین‌تر از خود «مرتبه» (Rank) و وضع همه آنها را نسبت بهم «سلسله مراتب» (Rank Scale) می گوئیم. هر واحدی از یك یا چند واحد که بلافاصله در مرتبه پائین‌تر از آن قرار گرفته ساخته می‌شود، یا به‌عبارت دیگر، یك یا چند واحد از یك مرتبه درساختمان واحدی که بلافاصله در بالای آن قرار گرفته بکار می‌رود. بنا بر این، عناصر ساختمانی یك واحد، واحدهای مرتبهٔ پائین‌تر هستند. مثلا در فارسی، بند عنصر ساختمانی جمله، گروه عنصر ساختمانی بند، کلمهٔ عنصر ساختمانی گروه و واژك عنصر ساختمانی کلمه است. چون واژك کوچکترین واحد در سلسله مراتب است، بنا بر این دارای ساختمانی نیست: بعبارت دیگر قابل تجزیه به عناصر ساختمانی دستوری ریزتری نمی‌باشد.

۸ـ۳ : ساختمان:

چنانکه‌درشمارهٔ ۳ـ۴ نشان دادیم، انتخاب بعضی عناصر در روی محور زنجیری انتخاب یاعدم انتخاب بعضی‌عناصر دیگررا در نقاط دیگرزنجیر گفتار اجباری‌می کند: یعنی عناصری که در روی محور زنجیری در یك واحد قرار می گیرند نسبت به‌هم روابطی دارند که انتخاب مطلق را، به‌نحوی که در دستگاه عددنویسی وجود دارد، غیر ممکن می‌سازد. همچنین در بالا اشاره کردیم که واحدهای مرتبهٔ پائین‌تر در ساختمان واحدهای مرتبهٔ بالاتر بکار می روند به‌طوری که هرواحدی از یك یا چند واحد مرتبهٔ پائین‌تر ازخود ساخته شده‌است. شبکهٔ روابطی که در یك واحد وجود دارد و واحدهای مرتبهٔ پائین‌تردر آن شبکه نسبت به‌هم مناسباتی را ظاهرمی کنند، ساختمان یك واحد را به‌وجود می آورد. (به بیان دیگر، ساختمان یك واحد یعنی این واحد از چند واحد کوچکتر از خود ساخته شده و این عناصر ساختمانی در چه شبکه ارتباطی نسبت بهم قرار می گیرند) مطابق این تعریف، همه واحدهای زبان بجز واژك که کوچکترین آنهاست، دارای ساختمان هستند. تعریف ساختمان

۱ ـ اگر ما جمله‌را به مجموعه‌ای ازکلمات تعریف کنیم، واحدهائی را که بین کلمه وجمله قراردارند (بند وگروه) وواحدی را که درزیرکلمه قرارمیگیرد (واژك) نادیده میگیریم. این خود دلیل دیگری است که چنین تعریفی را برای جمله ناقص بشماریم.

واحد بدین نحو که از یك یاچند واحد مرتبه پائین‌تر از خود ساخته شده باشد به ما امکان می‌دهدتا موارد فراوانی را که در زبان زنده روزمره یك واژك یا یك کلمه بجای جمله می‌نشیند، از لحاظ تئوری توجیه کنیم. مثلاً دیده می‌شود که یك پاسخ «نه» یا «آره» نقش یك جمله کامل‌را بازی می‌کند. ما می‌توانیم این را بدین نحو توجیه کنیم که «نه» یا «آره» جمله‌ای‌است‌که از یك بند ساخته‌شده، و بندی است که از یك گروه و گروهی است که از یك کلمه، و کلمه‌ای‌است که از یك واژك ساخته‌شده است. یابرعکس واژکی است که یك کلمه ساخته، کلمه ای‌است که یك گروه ساخته، گروهی است‌که یك بند ساخته و بندی‌است که یك جمله‌ساخته‌است.

۳-۹ : طبقه :

در بالا شرح دادیم که عناصرساختمانی هرواحد را واحدهای مرتبه‌ای که بلافاصله در زیرآن قرار می‌گیرند تشکیل می‌دهند (واحدهای یك مرتبه از نظر نقشی که در ساختمان واحد بالاتر به‌عهده می‌گیرند، متفاوت هستند و بنابراین در گروه بندیهای مختلف ظاهرمی‌شوند. مثلاً «این یك جلد پایان‌نامه مخصوص دورهٔ فوق‌لیسانس» و «نباید برداشته‌شده باشد» هردو متعلق به‌واحد گروه‌هستند. ولی‌چون درساختمان واحدبالاتریعنی بند، نقش‌متفاوتی را درتقابل (contrast) بایکدیگر ایفامی کنند، بنابراین متعلق به‌دوطبقهٔ‌مختلف‌می‌باشند: اولی‌طبقهٔ‌اسمی‌از واحد گروه و دومی‌طبقهٔ‌فعلی‌از واحد گروه یا باختصار گروه‌اسمی‌و گروه‌فعلی نامیده می‌شوند.)

(وقتی این دو گروه دریك بندقرار گیرند، گروه‌اسمی می‌تواندجایگاه مسند‌الیه (subject slot) و گروه‌فعلی جایگاه اسناد (predication slot) را اشغال کند. «مس» به عنوان علامت اختصاری برای مسند الیه و «ا» برای اسناد بکار برده می‌شود.)

نباید برداشته شده‌باشد	این یك جلد پایان‌نامه مخصوص دورهٔ فوق‌لیسانس
ا	مس

بنا براین یك واحد دارای رده‌های مختلفی است که هر کدام در یك نقطه بخصوص ازساختمان‌واحدبالاتر بکارمی‌روند: به آن‌دسته از نمودهای(exponents)

واحد یك مرتبه که همهٔ افرادآن در یك نقطه‌از ساختمان واحد بالاتر بتوانندنقش یگانه‌ای را به عهده بگیرند طبقه می گوئیم. همه واحدها دارای طبقاتی هستند.

مثالی که در بالا داده شد، بندی است که دارای دو عنصر ساختمانی است : مسندالیه و اسناد. در این‌مثال یك گروه اسمی درجایگاه مسندالیه ویك گروه‌فعلی در جایگاه اسناد نشسته است: به بیان دقیق‌تر ایــن دو گروه به عنوان دو نمود از دوطبقه‌ای که می‌توانند این‌دوجایگاه‌را اشغال کنند، ظاهرشده‌اند. همین‌دوجایگاه را می‌توانیم با نمودهای دیگر این دوطبقه پر کنیم.

مسند الیه	اسناد
او	خواهد رفت
حسن	می‌رود
پیرمرد	باید خریده باشد
برادر بزرگ شما	داشت می آمد
رئیس ادارهٔ آمار	کشته شده است
هواپیما	رفته است

تمام اقلامی که جایگاه مسندالیه را اشغال کرده‌اند، متعلق به طبقهٔ اسمی از واحد گروه می باشند (گروه‌اسمی) و تمام آنهایی که جایگاه اسناد را پر کرده‌اند متعلق به طبقهٔ فعلی از واحد گروه میباشند (گروه فعلی) . چنانکه می بینیم هردو طبقه باز، یعنی نامحدود، هستند. وقتی یك گروه اسمی در جایگاه مسندالیه و یك گروه فعلی در جایگاه اسناد قرار می گیرد، در واقع به‌عنوان نمود دو طبقه‌ای که می‌توانند در این دوجایگاه قرار گیرند ظاهرمی‌شوند.

چنانکه ملاحظه می‌شود ما اقلامی را در یك طبقه گذاشته‌ایم، مثلاً در طبقهٔ گروه‌اسمی، که از نظرساخت (morphology) متفاوتند: مثلاً «او» و «رئیس‌ادارهٔ آمار». چون ملاك نحوی (syntactic) اساس رده‌بندی برای‌ورود به‌یك‌طبقه‌است،

(یعنی نقشی که در واحد بالاتر ایفا می‌شود) بنابراین، تمام اقلامی که در جدول بالا یك جایگاه را اشغال کرده‌اند، علیرغم اختلاف ساخت آنها، متعلق بـه یك طبقه هستند. اختلاف ساخت این اقلام در قشرهای پـائین‌تر توصیف می‌شود. در اینجا کافی است گفته‌شود «او» یا «حسن» گروه‌هائی هستندکه فقط از یك کلمه تشکیل شده‌اند درحالیکه «رئیس ادارهٔ آمار» با توجه به دو «اضافه»ای که در آن‌قراردارد از پنج کلمه ساخته شده‌است.

یکی از اختلافات طبقه بندی نحوی که در اینجا عرضه شده، با طبقه بندی معنائی (semantic) که در دستورهای سابق‌بدست داده شده‌است با توجه به‌جدول زیر روشن می‌شود:

متمم (مفعول)		اسناد
اسم عام ـ ذات	کتاب را	انتخاب کردم
اسم‌خاص ـ ذات	فریدون را	انتخاب کردم
اسم مکان	اینجارا	انتخاب کردم
اسم زمان	حالا را	انتخاب کردم
اسم معنا	سرخ را	انتخاب کردم
مصدر	ماندن را	انتخاب کردم
اسم معنا	دوستی‌را	انتخاب کردم

اگرچه‌اسم‌هائی که قبل‌از «را» قرار گرفته‌اند، از نظر دستور زبانهای‌متداول ممکن است به طبقات مختلف عام، خاص، ذات، معنا وغیره تقسیم شوند، ولی چون همهٔ آنها در ساختمان بند که واحد بزرگتراست نقش یگانه‌ای را بعهده گرفته‌اند، بنا براین بدون توجه باختلاف خارجی آنها، از نظر نحوی همه در یك طبقه قرار می گیرند.

۳ـ۱۰: دستگاه:

(دستگاه نمایندهٔ امکانـاتی است کـه گوینده می‌تواند از میان آنها یکی را

انتخاب کند. دستگاه مربوط به سازمان یا گروه‌بندی داخل طبقه است. دستگاه در اصطلاح این نظریه دارای چهار خصوصیت زیر است:

۱ـ تعداد امکانات (یعنی تعداد اعضاء) یك دستگاه مشخص و قابل شماره است.

۲ـ امکانات یك دستگاه مانعة‌الجمع هستند یعنی دوعضو یا دو امکان نمی‌توانند باهم ظاهر شوند.

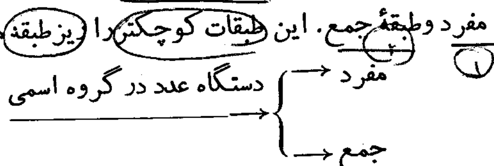
۳ـ امکانات یك دستگاه را می‌توان بطریق منفی نیز تعریف کرد.

۴ـ اگر امکان تازه‌ای در دستگاه وارد شود معنی امکانات دیگر را در شبکه تغییر می‌دهد.

اگر بخواهیم خارج از زبان، دستگاهی را با این خصوصیات پیدا کنیم، شاید چراغهای راهنمائی مثال مناسبی باشد. تمام این خصوصیات در چراغ راهنمائی جمع است. چراغ راهنمائی دارای سه امکان یا سه عضو است که مشخص و قابل شماره‌اند: سرخ، سبز، زرد. امکانات این دستگاه مانعة‌الجمع هستند یعنی در آن واحد از سه نور فقط یکی می‌تواند روشن باشد نه بیشتر. امکانات این دستگاه را می‌توان به طریق منفی تعریف کرد: سبز یعنی نه سرخ و نه زرد، سرخ یعنی نه سبز و نه زرد، و زرد یعنی نه سرخ و نه سبز. اگر علامت تازه‌ای یا امکان تازه‌ای به دستگاه اضافه شود معنی امکانات دیگر را تغییر می‌دهد. مثلاً اضافه کردن یك پیکان ← روی رنگ سبز ممکن است اجازه دهد که نور سبز و قرمز هر دو روشن باشد؛ با این تغییر معنی که عبور به سمت راست آزاد ولی عبور مستقیم ممنوع. بهرحال وارد شدن یك امکان تازه در معنی کل شبکه تغییراتی ایجاد می کند.

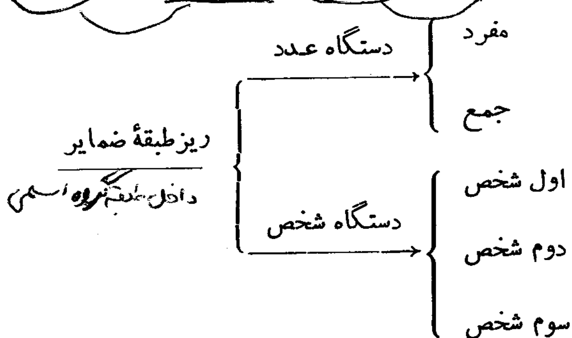
تمام این خصوصیات دربارهٔ دستگاههای دستوری زبان نیز صادق است. قبلاً گفته شد که همواره طبقه‌ای از واحد مرتبهٔ پائین‌تر در نقطه‌ای از ساختمان واحد بالاتر نقشی را به‌عهده می گیرد. این طبقه کلی ممکن است به طبقات کوچکتری که نسبت به‌هم در تضادهستند، یعنی مانعة‌الجمع می‌باشند، تقسیم شود. طبقات کوچکتر ممکن است باز به طبقات کوچکتری تقسیم شوند تا جایی که طبقات یك عضوی ظاهر گردند. مثلاً طبقهٔ گروه‌اسمی در نقطه یا نقاطی از ساختمان بند می‌تواند نقشی

را به‌عهده بگیرد. ولی این طبقه در داخل خود به‌طبقات کوچکتری تقسیم‌می‌شود که دستگاههای مختلف گروه اسمی را به‌وجود می‌آورند. یکی از این دستگاهها، دستگاه عدد (number) است ، یعنی طبقهٔ گروه اسمی به دو طبقهٔ کوچکتر تقسیم می‌شود: طبقهٔ مفرد و طبقهٔ جمع. این طبقات کوچکتر را ریزطبقه می‌نامیم.

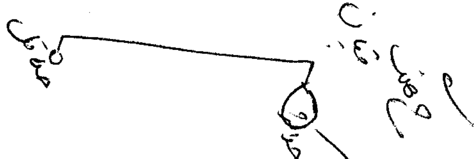


این دستگاه دارای تمام‌خصوصیات چهارگانه‌ای‌است که‌در بالاذکر کردیم. امکانات آن‌مشخص وقابل شمارش هستند: مفرد و جمع ؛ امکانات آن مانعة‌الجمع هستند، هر گروه اسمی‌یامفرد است یاجمع؛ امکانات آن را به‌طریق منفی می‌توان تعریف کرد، مفرد یعنی نه‌جمع، و جمع یعنی نه مفرد؛ چنانچه امکان تازه‌ای به دستگاه وارد شود معنی‌امکانات دیگردر دستگاه تغییرمی کند: مثلاً در زبان‌عربی که در دستگاه عدد بجای دو امکان، سه امکان وجود دارد (مفرد ــ تثنیه ــ جمع) معنی جمع معادل جمع فارسی نیست.

ریزطبقهٔ ضمایر که خود در داخل طبقهٔ گروه اسمی قرار دارد، نتیجهٔ تلفیق دو دستگاه است: دستگاه عدد با دو امکان و دستگاه شخص با سه امکان.



مجموعهٔ امکانات دودستگاه تلفیق شده معادل است با ۶ = ۲ × ۳ ومی بینیم که طبقهٔ ضمایرنیز دارای‌شش عضواست: من، ما، تو، شما، او/ آن، ایشان/ آنها.



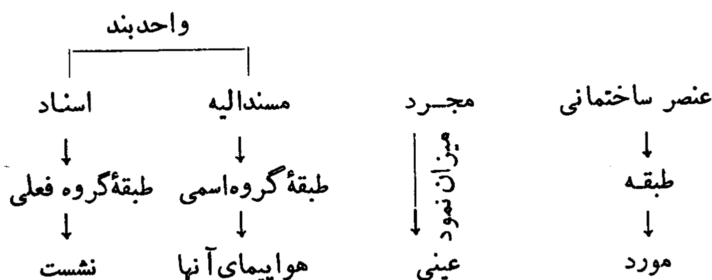
در اینجا در آخرین حدرده بندی به ریز طبقه هائی می‌رسیم که فقط یك عضودارند.

۳ ـ ۱۱: این نظریه در دستگاه دستوری زبان سه میزان (Scale) می‌شناسد. میزان یعنی رابطهٔ پیوسته بین‌چند عنصر یاچند عامل که دریك طرف‌نشان دهندهٔ حداقل و درطرف‌دیگر نشان دهندهٔ حداکثریك خصوصیت باشد. به‌عنوان‌مثال‌غیرزبانی‌می‌توان شاهنگ قپان را نمایندهٔ یك میزان دانست: وقتی سنگ‌دریك گوشهٔ انتهائی باشد، نمایندهٔ حداقل وزن ووقتی که در گوشهٔ انتهائی دیگر باشد، نمایندهٔ حداکثر وزن میباشد. این‌سه‌میزان دستوری عبارتنداز میزان مراتب (Scale of Rank)، میزان نمود (Scale of Exponence)، و میزان تحلیل (Scale of Delicacy). میزان مراتب یاسلسله مراتب نشان‌دهندهٔ رابطهٔ واحدها از بزرگتر به کوچکتر یا از کوچکتر به بزرگتر است ومادرشمارهٔ ۳ـ۷ بآن اشاره کرده‌ایم. درزیر به شرح دومیزان دیگر یعنی میزانهای نمود و تحلیل می‌پردازیم.

۳ـ۱۲ : میزان نمود:

میزان نمود یعنی رابطهٔ عنصر ساختمانی، طبقه و مورد (instance) که به ترتیب از مفهومی مجرد (abstract) به مفهومی عینی (concrete) سیر می‌کند.

قبلا توضیح داده ایم که واحد مرتبه پائین تربه عنوان عنصر ساختمانی در ساختمان واحد مرتبهٔ بالا تربه کار می‌رود. همچنین شرح داده ایم که آنچه در ساختمان واحد بالاتر به‌کارمی‌رود، طبقه ای ازواحد مرتبه پائین تراست. در واقع طبقه ای ازواحد پائین تربه عنوان مظهر یا نمودی ازیك عنصرساختمانی در واحد بالاتر به حساب می‌آید، و وقتی‌که به‌یك مثال یامورد خاص اشاره شود، آن مثال یا موردبه عنوان مظهریا نمودی ازطبقهٔ مزبور به حساب‌می‌آید. رابطهٔ این‌سه‌را می‌توان چنین نشان داد:



بطوریکه مشاهده می کنیم، طبقهٔ گروه اسمی نمود عنصر ساختمانی مسندالیه درواحد بند وطبقهٔ گروه فعلی نمود عنصر ساختمانی اسناد درهمان واحداست (در یك مرحلهٔ پائین‌تر، «هواپیمای آنها» به‌عنوان یك مورد، نمود طبقهٔ گروه‌اسمی و «نشست» نمودطبقهٔ گروه فعلی واقع شده‌است) این رابطه‌را که یکی به‌عنوان نمود دیگری بکار میرود میزان نمود می نامیم.

۳ـ۱۳ میزان تحلیل :

میزان تحلیل نشان دهندهٔ ظرافتی است که مادرتجزیه و تحلیل یك قطعهٔ زبان نشان می‌دهیم. بسیاری ازساختمانهای زبان در قشر اول به یکدیگر شبیه هستنـد، زیرا دارای عناصرساختمانی همانندی هستند. تجزیه و تحلیل این‌ساختمانها درقشرـ های پائین ترزوابط پیچیده ترومتفاوتی رانشان می‌دهد که درقشر اول بحث آنها مطرح نمی‌شود. برای مثال دوجمله زیر را مقایسه می کنیم:

۱ـ همکاریهای ثمربخش و ارزندهٔ وزارت محترم فرهنگ وهنرکـه همواره مرکزملی تأتررا با مساعدتهای مادی ومعنوی درجهـت پیشرفت و اعتلای هنرنمایش در ایران یاری نموده ووسائل چـاپ و انتشار این نشریهٔ سالانهٔ روزجهانی تأتررا ازهرحیث فراهم ساخته است/ درخورسپاس/ است.

مس   م   ا

۲ـ او معلم است

مس م ا

جملهٔ اول باهمه پیچیدگی بندی است که ازسه عنصرساختمانی تشکیل شده است: مسندالیه، متمم ، اسناد (مس م ا) . ازآغاز جمله تا اولین خط / مسندالیه

ودو قسمت دیگر متمم واسناد[1] جمله را تشکیل میدهد. جمله دوم نیز باتمام سادگی دارای همین ساختمان است. بنابراین (این دوجمله در قشراول یا در سطحی ترین قشر تجزیه، دارای ساختمانی همانندهستند) اگرما تجزیهٔ خودرا در اینجامتوقف کنیم، درسطح فوقانی میزان تحلیل قرارمی گیریم. ولی اگر تجزیه‌وتحلیل خودرا درداخل این گروه‌ها ادامه دهیم، روی میزان مزبور به‌طرف پائین سیر می کنیم. وقتی که توانستیم کلیهٔ روابطی را که در داخل این واحدها وجود دارد به‌تفصیل توصیف و توجیه کنیم، به‌آخرین نقطه در روی میزان تحلیل رسیده‌ایم. بنابراین، وقتی گفته می‌شود این دوساختمان درقشراول یکسان هستند، یعنـی دراولین یا سطحی ترین قشر تجزیه وتحلیل همانند هستند.

۳-۱۴ : قبلاً گفته‌ایم کـه واحدهـای کوچکتر بـه طور صعودی در ساختمـان واحدهای بزرگتر بکارمی‌روند. ولی ممکن است این نظم واژگون شود ودرنتیجه واحدی در ساختمان واحد همپایه یا پائین تراز خود به کار رود. چنین پدیده ای را واژگونی مرتبه (Rank - Shift) می‌نامیم وچنین واحدی را واژگون مرتبه‌یا باختصارواژگون می گوئیم. مثال:

مردی (که پسر بچه ۱۳ ساله ای را بعنوان جمع کردن هیزم به صحرا برده و پس ازفریب وی او را کشته‌بود) دیروز در دادگاه عالی جنائی به اعدام

مس

محکوم شد.

قسمتی که بین دوهلال قرار گرفته خود جمله‌ای است که ازدو بند ساخته‌شده است، ولی دراینجا واژگون شده و به عنوان عنصری در ساختمان گروه اسمی که جایگاه مسندالیه را اشغال کرده و باخطی درزیر آن مشخص شده است ، به‌کار رفته است. چون عناصرساختمانی گروه از نوع واحدهای مرتبهٔ پائین تریعنی کلمه می‌باشند، وجملهٔ بین دوهلال نیز به‌عنوان یك عنصرساختمانی در گروه بکاررفته است،

---

۱ ـ ما«اسناد»را به‌عنوان نام یك عنصرساختمانی درواحد بند بکارمی‌بریم؛ همان عنصری‌که گروه فعلی نمودآن واقع می‌شود. چون‌این تعبیر باتعبیرهای معمولی تفاوت دارد، باید توجه داشت که اختلاف تعبیرباعث آشفتگی‌مقولات نشود.

درواقع جملهٔ مزبور به جای کلمه نشسته وواحدی واژگون شده است. می‌توان به جای تمام آن جمله یك کلمه قرارداد، مثلاً:

«مردی **جانی** دیروزدردادگاه عالی جنائی باعدام محکوم‌شد.»

در مثالهای زیرواحد واژگون بند است، وبین دو هلال قرار گرفته است:

۱ـ کتابی (که میخواستی) اینجاست : بندواژگون به‌جای کلمه‌درساختمان گروه اسمی
مس

۲ـ (آنچه می‌دانم) کافی نیست : بند واژگون به‌جای گروه اسمی درساختمان بند.
مس

۳ـ (هرچه بدهی) خوبست : بندواژگون به‌جای گروه‌اسمی در ساختمان بند.
مس

۴ـ (هرچه بکنی) او نمی‌پسندد : بندواژگون به‌جای گروه اسمی‌در ساختمان بند.
متمم

درمثالهای زیر بندهای‌واژگون با تأویل (transformation) به‌جای کلمه درساختمان بند به‌کاررفته اند. بندهای واژگون بین‌دوهلال گذارده شده‌وساختمان هائی که مؤول ازآنها هستند درمقابلشان قرارداده شده است.

۱ـ مرغ (پر کنده) — مرغی که پرش کنده شده است.

۲ـ کاغذ (خط کشی شده) — کاغذی که خط کشی شده است.

۳ـ نامهٔ (پاکنویس شده) — نامه ای که پاکنویس شده است.

۴ـ زندگی (برباد رفته) — زندگی که برباد رفته است.

۵ـ فرد (ازاجتماع رانده شده) — فردی که ازاجتماع رانده شده است.

۶ـ بچهٔ (مردم‌آزار) — بچهٔ مردم آزارنده ← بچه ای که مردم را می‌آزارد.

۷ـ آدم (دردسر ایجاد کن)　　　　　آدم دردسر ایجاد کننده ← آدمی که دردسر ایجاد می کند.

۳ـ۱۵ : در شمارهٔ ۲ ـ ۲ در روی نمودار نشان دادیم کـه روابط صوری زبـان به دو بخش دستور و واژگان تقسیم می‌شوند، و تفاوت این دورا درشمارهٔ ۳ـ۴ بیان داشتیم. دراین فصل به‌بحث مقولات و میزانهائی که از دیدگاه این نظریه نمایندهٔ روابط صوری در دستور زبان هستند پرداختیم . دراینجا می‌خواهیم به‌بحث روابط صوری که درواژگان زبـان وجـود دارند بپردازیم. برای روشن شدن موضوع، سه جمله‌زیررا مقایسه می کنیم:

۱ـ بچه‌ها همسایه‌ها راعصبانی کردند.

۲ـ خیانچه‌ها پیانچه هارا تلویجه کردند.

۳ـ بچه‌ها اقیانوس‌هارا ماست مالی کردند.

جمله اول ازنظرهرفارسی زبانی قابل قبول است، زیرا دستورو‌واژگان آن متعلق به‌زبان‌فارسی ومنطبق‌برهنجار(norm)های آنست. جملهٔ دوم نیزازنظردستوری درست است ، زیرا الگوی دستوری آن (X ها Y ها را Z کردند) همان است که درجمله اول بکاررفته است، ولی واژه های آن متعلق‌به واژگان زبان‌فارسی نیستند، یعنی واژه های‌آن بی‌معنی هستند. جملهٔ سوم باآنکه دارای همان الگوی‌دستوری جملهٔ اول است وباآنکه همهٔ واژه های‌آن متعلق به واژگان زبان فارسی می‌باشد، باوجود این، ازلحاظی بی‌معنی است: چنین چیزی درجهان بیرون نمی‌تواندمصداق پیدا کند(توجیه بی‌معنی بودن این جمله ازاین طریق که چنین واقعه‌ای نمی‌تواند درجهان بیرون مصداق پیدا کند ، توجیهی است غیرزبانی وفلسفی، یعنی خارج از قلمرو صوری زبان قرارمی گیرد.ما برای‌این‌نوع «بی‌معنی‌بودن» به‌توجیهی داخلی، یعنی‌از درون زبان، احتیاج داریم)روابط صوری و داخلی واژگان برای‌این‌پدیده توجیهی عرضه می کند: این جمله علیرغم داشتن الگوی دستوری عادی ومعنی‌دار بودن واژه های آن، فاقد طرح واژگانی (lexical pattern) درست است .

وقتی ما دهان باز می کنیم تاجمله‌ای را بیان کنیم، ازنظر امکانات داخلی

زبان، کلیهٔ واژه هائی که متعلق به واژگان آن زبان می‌باشند دراختیار ما قرار دارند، تا با هر کدام خواستیم جملهٔ خود را آغاز کنیم. ولی وقتی که اولین کلمه‌را انتخاب کردیم عملا انتخاب واژه یا واژه های بعدی را در روی زنجیر گفتار محدود می کنیم ، زیرا درمیان طبقهٔ نامحدودی که از لحاظ دستوری می تواند دراین نقطه از زنجیر گفتارقرار گیرد، عده‌ای بااین اولین کلمه سازگار وعده‌ای ناسازگارند. بنابراین صرف انتخاب درست ازمیان طبقات دستوری کافی نیست، بلکه بایدسازگاری دوواژه نیز به‌حساب آید. مثلا ازنظر دستور زبان فارسی ما می‌توانیم طبقهٔ صفت را به‌دنبال طبقهٔ اسم قرار دهیم وازاین دوترکیباتی به‌صورت صفت وموصوف بسازیم. این‌یك‌امکان دستوری‌است. ولی طرح واژگان زبان‌اجازه نمی‌دهد که ماتمام افراد این دوطبقه نامحدود را باهم ترکیب کنیم.

فرض کنید که‌ما ازطبقهٔ اسم‌واژهٔ «جیغ» را به‌عنوان یك فرد انتخاب‌کردیم. این‌واژه نمی‌تواند باتمام افراد طبقه صفت ترکیب شود زیرا علیرغم امکان دستوری زبان فارسی طرح واژگان زبان این‌امکان مطلق را محدود می کند، به‌طوریکه «جیغ» می‌تواند باصفاتی مثل « کوتاه»، «بلند»، «دلخراش» ، «وحشت انگیز» و بسیاری دیگر ترکیب شود، ولی نمیتواند با صفاتی مثل «غلیظ»، «دور»، «سیاه»، «پهن» و بسیاری‌دیگر ترکیب شود. فرض کنید که ازمیان کلیه‌صفاتی که می‌توانند با « جیغ » ترکیب شوند ، ما « بلند » را انتخاب کردیم و با اضافه کردن دو عنصردستوری « ـ ی» و «از» ترکیب «جیغ بلندی از» را ساختیم. دراینجا بازهم امکان‌انتخاب محدودترشده‌است. اولا طبقه‌ای که‌دراین‌نقطه باید ازآن‌انتخاب‌شود، منحصر به طبقهٔ اسم است. ثانیاً دراینجا نیزتمام افراد طبقهٔ اسم نمی‌توانند در این ترکیب وارد شوند. بعضی از افراد این طبقه مثل «ترس» ، «شعف»، «درد» ، «دل» وغیره می‌توانند دراین نقطه ازنجیر گفتار قرار گیرند وبعضی دیگرمثل «دماغ» ، «پتو»، «میز»، «سرفه» وغیره نمی‌توانند دراین نقطه ظاهرشوند. اگرماکلمهٔ «ترس» راازاین طبقه برگزینیم وعنصردستوری «بر»را نیز بعدازآن اضافه کنیم وترکیب «جیغ بلندی ازترس بر» را به‌دست دهیم امکان انتخاب‌را آنقدرتنگ کرده ایم که

شاید بیش‌از دو کلمه «کشید» یا «آورد» نتوانند در این ترکیب وارد شوند و آنرا به‌صورت جملهٔ کامل ومعنی داری درآورند: جیغ بلندی ازترس بر کشیدیا بر آورد.

به طوریکه مشاهده می کنیم فقط سازگاری دستوری که نمایندهٔ توافق طبقات است کافی نمی‌باشد، بلکه افراد طبقات نیز باید بایکدیگر سازگاری داشته باشند. سازگاری افراد طبقات رابایکدیگر درروی زنجیر گفتارهم نشینی (collocation) می گوئیم. ازطرف دیگر، چنانکه مشاهده کردیم، درهر نقطه‌ای که انتخاب ازطبقه‌ای مطرح می‌شود، تعدادی ازافراد آن طبقه می‌توانند درآن نقطه اززنجیر گفتار ظاهرشوند وبعضی دیگر نمی‌توانند. به گروه اول ، دستهٔ مثبت (positive set) وبه گروه دوم دستهٔ منفی (negative set) نام می‌گذاریم. هم نشینی مربوط به محورزنجیری ودسته های مثبت ومنفی مربوط به محور انتخابی هستند. انتخاب از دستهٔ مثبت درهر نقطه اززنجیر گفتارموجب هم‌نشینی مثبت بین‌واژه ها ومنتج به‌طرح واژگانی هنجاری (normal) درجمله می‌گردد، وبرعکس انتخاب از دستهٔ منفی منجر به هم‌نشینی منفی وطرح واژگانی نابهنجارمی گردد. جملهٔ «بچه هااقیانوس‌هارا ماست مالی کردند» دارای طرح واژگانی نابهنجاراست· زیرا واژه‌ها درروی محورزنجیری فاقدهمنشینی مثبت هستند، واین ناشی ازآنست که انتخاب از دسته‌های منفی صورت گرفته است. هم نشینی دسته های مثبت ومنفی را درمثالی که ذکر کردیم می‌توان چنین نمایش داد:

هم نشینی روی محور زنجیری

محور انتخابی

	جیغ	بلند	ی	از	ترس	بر	کشید
دسته‌های مثبت		کوتاه			شعف		آورد
		دلخراش			درد		
		وحشت‌انگیز			دل		
		......			......		
دسته‌های منفی		غلیظ			دماغ		
		دور			پتو		
		سیاه			میز		
		پهن			سرفه		
		.....			.....		

درجهٔ هم‌نشینی را می‌توان به‌صورت یك میزان (scale) نشان داد که در یك طرف آن هم‌نشینی مثبت و در طرف دیگر هم‌نشینی منفی و در وسط موارد مشکوك و نادر و غیر عادی قرار می گیرد که آنها را نمی‌توان با قطعیت در قطب مثبت یا منفی قرار داد.

— هم نشینی منفی ——— وسط ——— هم نشینی مثبت +

جیغ غلیظی ساخت ——— جیغ سردی سرداد ——— جیغ بلندی کشید

میزان هم نشینی‌را می‌توان به صورت کمی با کمك آمار نشان‌داد. طرحهای واژگانی که دارای هم نشینی قوی باشند، متداول می‌شوند و به وسیلهٔ اهل زبان فراوان بکار برده می‌شوند. ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات روزمره و کلیشه‌هائی که در هرزبانی رایج می‌شوند هم‌نشینی قوی دارند. برعکس تعبیرات نو و نوآوریهای ادبی هم‌نشینی ضعیف‌تری دارند و بهمان نسبت کمتر رایج هستند. از این گفته نباید استنتاج کرد که هرچه دارای هم‌نشینی ضعیف باشد، از نظر ادبی ارزنده است. آنچه می‌توان تقریباً با قطعیت گفت این است که تعبیرات ادبی عموماً طرحهای

هم‌نشینی عادی ندارند و به همین جهت استعمال آنها نادرتر و قدرت انگیزندگی آنها بیشتر و اطلاعی که القاء می کنند قـوی‌تر است (قبل از پیدایش شعر نو در ایران اکثر تعبیرات شعر کلاسیك تقریباً بصورت کلیشه در آمده بود که شعرا بـه طرق مختلف آنها را بکار می بردند) ولی اکثر تعبیرات شعر نو امروز، فاقدطرحهای هم نشینی عادی هستند. (نو بودن شعر نو نه‌فقط به واسطه گسستن قالب‌های عروضی قدیم است، بلکه بـواسطهٔ داشتن تعبیرات جدیـد است تـا جائی که بسیاری فکر می کنندآنها بیش از حد نوهستند!)

فصل چهارم

ساختمان جمله

۴-۱ : در زبان فارسی پنج واحد وجود دارد که به‌ترتیب بزرگتر به کوچکتر عبارتند از **جمله** (sentence) ، **بند** (clause) ، **گروه**(phrase یا group) ، **کلمه** (word) و **واژک** (morpheme). در این فصل ساختمان جمله و در فصلهای بعد ساختمان واحدهای دیگرمطرح خواهد شد.

۴-۲ : تعریف ساختمانی جمله :

جمله به‌آن واحد زبان فارسی گفته می‌شود که از یك بند یا بیشترساخته‌شده باشد.[۱] جملهٔ فارسی بردو گونه است: جملهٔ هسته‌ای و جملهٔ خوشه‌ای.

۴-۳ : جملهٔ هسته‌ای :

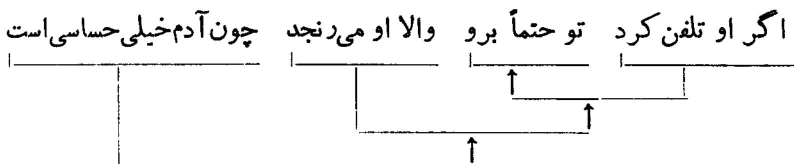
جملهٔ هسته‌ای ازیك**هسته** مرکزی تشکیل شده که وجود آن اجباری‌است

۱ ـ ازاین تعریف و تعاریف ساختمانی دیگری که ما در این رساله عرضه می‌کنیم استنباط خواهد شد که درآن‌ها دوروجود دارد، یعنی‌ما واحدها ودیگرمقولات زبان را با مراجعه به‌یکدیگر تعریف می‌کنیم. چنین تعاریفی درمنطق ارسطوئی مردود هستند. ولی‌در تعاریف علمی هروقت لازم شود عنصری را در داخل یك دستگاه (سیستم) یا شبکه تعریف کنیم، دور اجتناب ناپذیر می‌شود واین الزام از طبیعت دستگاه یا شبکه ناشی می‌شود. ازآنجائی که زبان یك شبکه بهم بافته است، تعریف عناصرآن مستلزم نوعی دوراست. اتم نیزیك شبکه است، بنابراین تعریف عناصر آن بدون دخالت دیگر عناصر غیرممکن است: تعریف الکترن بامراجعه به‌هسته و تعریف هسته با مراجعه به‌الکترن و غیره ممکن می‌گردد. جامه‌ای که منطق ارسطوئی بریده برقامت علوم امروز آنچنان تنگ بوده که مجبور بدریدن آن شده است.

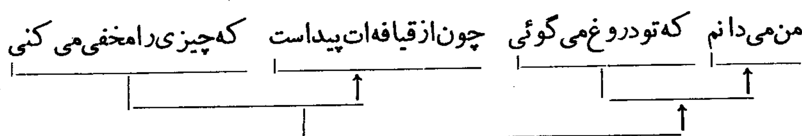
از تعدادی **وابسته** که وجود آنها اختیاری است. بنابراین، جمله دارای دو عنصر ساختمانی است: هسته و وابسته. هسته می‌تواند مستقل از وابسته وجود داشته باشد، ولی وابسته‌ها نمی‌توانند مستقل از هسته وجود داشته باشند. مثلاً بند «تو حتماً برو» میتواند به جای یك جمله بنشیند بدون اینکه احتیاج به بندهای دیگری در پیش یا پی خود داشته باشد. ولی بندهائی مثل «چون خیلی آدم حساسی است»، «اگر او تلفن کرد»، «و الا او می‌رنجد» و مانند آن نمی‌توانند بـه تنهائی در جای یك جمله بنشینند: اینها وابسته‌هائی هستند که به عنوان متمم خود احتیاج به هسته‌ای دارند. این چهار بند را می‌توانیم به‌عنوان هسته و وابسته چنین به‌هم بپیوندیم:

هسته	—	تو حتماً برو	—	—
هسته و وابستهٔ پیشرو	اگر او تلفن کرد	تو حتماً برو	—	—
هسته‌و وابسته‌های پیشرو و پیرو	اگر او تلفن کرد	تو حتماً برو	والا او می‌رنجد	—
هسته‌و وابسته‌های پیشرو و پیرو	اگر او تلفن کرد	تو حتماً برو	والا او می‌رنجد	چون آدم‌خیلی حساسی است

جملهٔ فوق از چهار بند ساخته شده است: یك هسته و سه وابسته که یکی پیش از هسته قرار می‌گیرد (وابستهٔ پیشرو) و دو تای دیگر در پی هسته (وابستهٔ پیرو).
اگر ما هسته را به «ه» و وابسته را به «و» نشان دهیم، فرمول ساختمانی این جمله را می‌توان چنین نوشت | و ه و و |. می‌توان رابطهٔ هسته و وابسته‌ها را از طریق نمودار زیر نیز نشان داد:

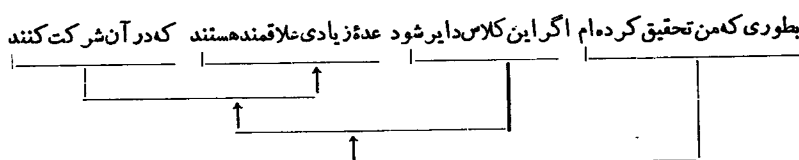


چنانکه ملاحظه می‌شود، وابسته‌ها در قشرهای مختلف به هستهٔ جمله، «تو حتماً برو» برمی گردند. مثال دیگر:



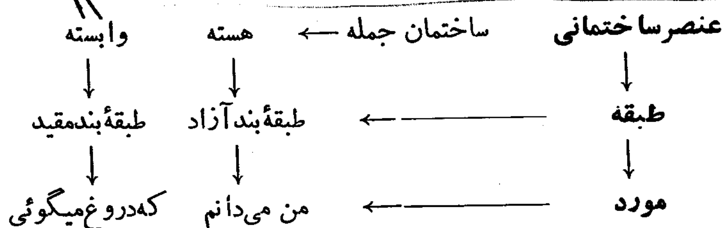
فرمول این‌جمله‌را می‌توان چنین‌نوشت | ه و و و |. به طوری که می‌بینیم همهٔ وابسته‌ها سرانجام به‌هستهٔ جمله، «من می‌دانم» مربوط می‌شوند.

مثال دیگر:



فرمول این جمله را می‌توان چنین نوشت | و و ه و |. در این جمله همهٔ وابسته‌ها سرانجام به هستهٔ جمله، «عدهٔ زیادی علاقمند هستند» مربوط می‌شوند.

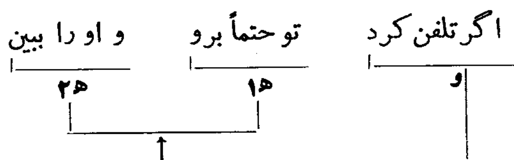
۴ـ۴: به‌طوری که ملاحظه شد، جملهٔ هسته‌ای دارای دو عنصر ساختمانی است: هسته و وابسته چون واحدی که به عنوان عنصرساختمانی در ساختمان جمله بکار می‌رود بند می‌باشد، بنا براین واحد بند دارای دوطبقهٔ متمایز است که می‌توانند درجایگاه دو عنصر ساختمانی جمله قرار گیرند جایگاه هسته به وسیلهٔ طبقه‌ای از واحد بند اشغال می‌شود که‌به‌آن طبقهٔ **بندآزاد** (free) می گوئیم و جایگاه‌وابسته به‌وسیلهٔ طبقهٔ دیگری اشغال‌می‌شود که آن را **بند مقید** (bound) می نامیم.



ملاک‌صوری‌برای‌تشخیص بندمقید از بندآزاد، بودن یکی از عناصر «پیونده»

در بند مقید و نبودن آن در بند آزاد است. عناصر پیونده طبقهٔ بسته‌ای را تشکیل می‌دهند. بنا براین، بندمقید دارای یکی از عناصر زیر می‌باشد که افراد مهم طبقهٔ پیونده را تشکیل میدهند: بطوری که، چنانچه، وقتی که، هنگامی که، اگر، هر گاه، که، چون، زیرا، برای اینکه، تا، والا، و امثال آن. بندهائی که این عناصر را نداشته باشند از طبقهٔ آزاد هستند و می‌توانند در جایگاه هسته قرار گیرند. استثنائی که‌در این مورد وجود دارد مربوط به «که» است. گاهی «که» بالفعل موجود نیست، ولی بالقوه به عنوان عامل پیونده وجود دارد. در این صورت بـه عنوان آزمایش می‌توان «که» را اضافه کرد. مثلاً درجملهٔ «من می‌دانم تـو دروغ می گوئی» در هیچکدام از دو بند عنصر پیونده وجود ندارد. ولی می‌توان قبل از بنددوم «تودروغ می گوئی» عنصر پیوندهٔ «که» را اضافه کرد، در حالی که قبل از بند اول نمی‌توان آنرا قرار داد. بنا براین، بـا این آزمایش می‌توان تشخیص داد که بند اول «من می‌دانـم» هسته و بند دوم، بـا آنکه عنصر پیونـده بالفعل در آن موجود نیست، وابسته است.

۵-۴: چنانـکه با مثالهای مختلف نشان داده‌ایـم، تعداد وابسته‌های یك هسته می‌تواند بیش از یکی باشد. تعداد وابسته‌ها از لحاظ تئوری نامحدود است، ولی‌در جملات فارسی عادی بیش از ۶ یا ۷ نمی‌باشد. همچنین هسته می‌تواند بیش ازیکی باشد: یعنی می‌تواند دوقلو یا سه‌قلو یا چند قلو باشد. در مثال زیر یك هستهٔ دوقلو وجود دارد، و وابسته به این هستهٔ دوقلو مربوط می‌شود:



می‌توان فرمول کلی جملهٔ هسته‌ای را در فارسی چنین نوشت: ه (و) . در اینجا آنچه بیرون از دوهلال قرار گرفته، یعنی هسته، اجباری است. به بیان‌دیگر هیچ جمله‌ای بدون‌عنصر هسته نمی‌تواند وجود داشته‌باشد. آنچه در داخل دوهلال

قرار گرفته، یعنی وابسته، اختیاری است؛ یعنی، از نظرساختمانی برای وجود آن در جمله اجباری نیست. مثلا در جملهٔ بالا اگروابسته حذف‌شود، به‌ساختمان‌جمله لطمه‌ای نمی‌خورد، در حالی که وابسته بدون هسته نمی‌تواند مستقلاً به‌عنوان یك جمله به‌کار رود(دایرهٔ کوچکی که در بالای هسته و وابسته درفرمول گذارده شده نمایندهٔ امکان تکرار است : یعنی هر کدام از این دو عضو می‌توانند بیش از یکی باشند.)

۴ـ۶ : **تکرار** (recursion) بـردو نـوع است: **تکرار همپایه** (paratactic recursion) و **تکرار ناهمپایه** (hypotactic recursion).

۴ـ۷ : تکرارهمپایه :

در تکرار همپایه همهٔ عناصر از نظر ساختمانی دارای ارزش مساوی هستند؛ یعنی، همه همپایه می‌باشند. در این نوع تکرار هیچ عنصری از نظرساختمانی تابع عنصردیگر نیست. مثلا اگرعناصر X_n، X_3، X_2، X_1 را داشته‌باشیم و بتوانیم بین‌آنها رابطه زیررا برقرار کنیم، تکرارآنها از نوع همپایه به‌حساب می‌آید:

$X_1 : X_2 = X_1 : X_3 = X_2 : X_n \ldots$ در این رابطه ، نسبت X_1 بـه X_2 معادل است بانسبت X_1 به X_3 و بطور زنجیری به X_n؛ یعنی، همهٔ نسبت‌هامعادل هستند. مصداق این اصل در ساختمان‌جمله، در مثالهای زیر نشان داده می‌شود:

پسر بچه زنبیل خـود را روی زمین نهاد ، بسته قـرمـزرنگی را بیرون آورد،

۱ھ ــــــــــ ۲ھ

دوباره زنبیل‌را برداشت ، و براه افتاد

۳ھ ــــــــــ ۴ھ

در این‌جمله وابسته‌وجود ندارد. چهاربند که‌هر کدام می‌توانستند به‌تنهائی هسته یك جمله‌باشند، به‌طور همپایه به‌هم متصل شده و جمله‌ای را تشکیل داده‌اند. مثالهای دیگر:

فرشته چشمانش را بست، (۱ه) لب هایش را محکم روی هم گذاشت، (۲ه)

و سرش را به‌علامت انکار تکان داد (۳ه)

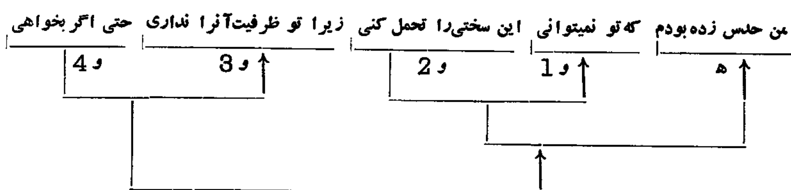
این کار احمقانه است، (۱ه) ما جان خود را به‌خطر میاندازیم، (۲ه) و بالاخره هم طرفی نخواهیم بست (۳ه)

باید به او تلفن کرد (۱ه) یا برایش نامه نوشت (۲ه) یا مستقیماً پیش او رفت (۳ه)

(در تکرار همپایه، عناصر به وسیلهٔ «و» و «یا» به‌هم متصل می‌شوند. در نوشتار و در گفتار مکث نیز می‌تواند نقش رابط را به‌عهده بگیرد) ما توالی عناصر را در این نوع تکرار با اعداد مرسوم فارسی نشان می‌دهیم، چنانکه در بالا دیده می‌شود.

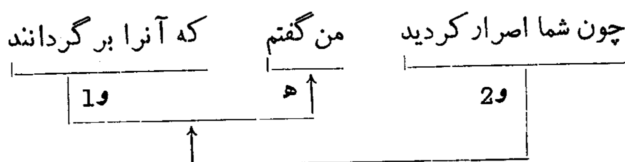
۴ـ۸: تکرار ناهمپایه:

(در تکرار ناهمپایه همهٔ عناصر از نظر ساختمانی دارای ارزش مساوی نیستند، یعنی همپایه نمی‌باشند. در این نوع تکرار، بعضی عناصر تابع عناصر دیگر هستند.) مثلاً اگر عناصر X_n و X_3 و X_2 و X_1 را داشته باشیم و بین آنها رابطه‌ها معادل نباشند، تکرار آنها از نوع ناهمپایه است: $X_1 : X_2 \neq X_1 : X_3 \neq X_2 : X_n$. (علامت $\neq$ یعنی معادل نیست.) مصداق این اصل در ساختمان جمله، در مثالهای زیر که نظیر آنها قبلاً نیز داده شده، ظاهر می‌شود:



(در این جمله پنج بند وجود دارد که یکی بعنوان هسته وچهارتای دیگر به عنوان وابسته بکار رفته اند، این پنج بند از نظر ساختمان دارای ارزش مساوی

نیستند. زیرا (از یک طرف نقش ساختمانی هسته درمقابل وابسته ها متفاوت است، و ازطرف دیگر وابسته‌ها به طور مستقیم با هسته در ارتباط نمی‌باشند، بلکه از طریق زنجیری و با واسطهٔ یکدیگر به هسته مربوط می‌شوند. بعضی ازوابسته ها دراولین یا نزدیکترین قشر وابستگی نسبت به‌هسته قرارمی گیرند، و بعضی دیگر دردورترین حد و برخی نیزدر بین این دوقشر دردرجات مختلف واقع میشوند و وابسته‌های دور ازطریق وابسته‌های نزدیکتر به هسته مربوط می‌شوند، به طوری که عمق وابستگی دروابسته ها متغیرمی‌باشد. ما برای نشان دادن عمق وابستگی در تکرار ناهمپایه از اعداد فرنگی استفاده می کنیم. دراین شماره گذاری وابسته ها به ترتیب شماره خود از نظر وابستگی، نه‌ازنظر توالی صرف، ازهسته دورمی‌شوند) فرمول جمله‌فوق را می‌توانیم‌چنین بنویسیم: | ﻫ و1 و2 و3 و4 | . مثال دیگر:

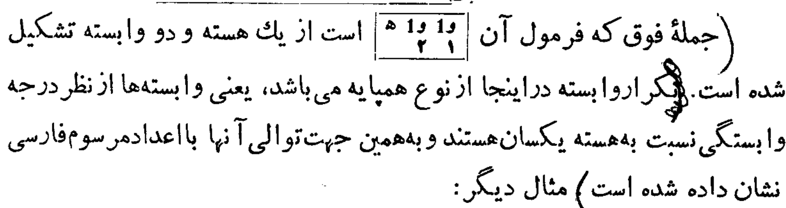


درجملهٔ فوق که می‌توان فرمول آنرا | و2 ﻫ و1 | نوشت، وابستهٔ «چون شما اصرار کردید» گرچه ازنظر توالی بروابسته‌دوم مقدم‌است، ولی ازنظروابستگی بـه هسته در قشر سطحی تری قرار دارد، و بهمین جهت شمـاره 2 بآن داده شده است.

۴-۹: چنانکه در شماره ۴-۵ ذکرشد، هسته ووابسته هردو می‌توانند تکرار شوند. تکرار هسته همیشه از نوع همپایه است، ولی تکرار وابسته می‌تواند از نوع همپایه و ناهمپایه هردو باشد. در شماره ۴-۷ از تکرار هسته بصورت همپایه مثالهائی چند داده شده است. همچنین ازتکراروابسته بصورت ناهمپایه در شماره ۴- ۸ مثال‌داده شده‌است . درمثالهای‌زیر تکراروابسته‌بصورت همپایه و نا همپایه هردو دیده‌می‌شود:

عمق وابستگی به هسته با عدد انگلیسی نشان داده می‌شود
جهت توالی وابسته به هسته با عدد فارسی نشان داده می‌شود-

او ازمدتها پیش درصدد انجام دادن این کار بوده است	وبطوری که قرائن دیگر دلالت دارند	به‌طوری که از اظهارت خود او برمی‌آید
ه	و1 ۲	و1 ۱



(جملهٔ فوق که فرمول آن $\boxed{\text{ه و}1_{۱}\ \text{و}1_{۲}}$ است از یك هسته و دو وابسته تشکیل شده است. تکرار وابسته در اینجا از نوع همپایه می‌باشد، یعنی وابسته‌ها از نظر درجه وابستگی نسبت به‌هسته یکسان‌هستند و به‌همین جهت توالی آنها بااعدادمرسوم فارسی نشان داده شده است) مثال دیگر:

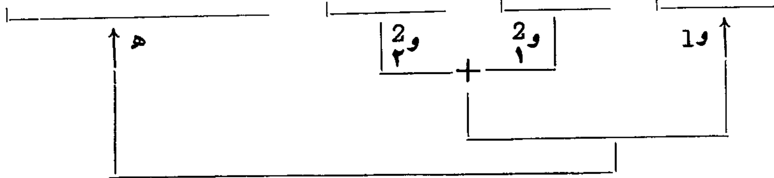
وچون هنوز برگه ای بدست پلیس نداده است،	چون اوفوق العاده زرنگ است
و3 ۲	و3 ۱

که‌اورا توقیف کنند	هنوزموفق نشده اند	باوجوداینکه‌ارتکاب اومسلم‌است
و1	ه	و2

(جمله فوق که فرمول آن $\boxed{\text{و}3_{۱}\ \text{و}3_{۲}\ \text{و}2\ \text{ه}\ \text{و}1}$ می‌باشد ازیك هسته وچهار وابسته تشکیل شده است. اعداد فرنگی 3،2،1 که درپی‌وابسته‌ها قراردارند نماینده‌درجهٔ وابستگی آنها به‌هسته می‌باشند؛ یعنی، نشان دهندهٔ تکرار ناهمپایه وابسته‌هاهستند، به طوریکه می‌بینیم‌وابستهٔ شماره 3 دارای‌تکرارهمپایه نیزمی‌باشد. به‌بیان دیگر، دراین قشروابستگی نسبت به هسته، دووابسته همپایه هم قرار گرفته اند که با اعداد مرسوم فارسی نشان داده شده اند. بنابراین ، در این جمله تکرار همپایه و ناهمپایه وابسته رایکجامی‌توان مشاهده کرد،و به‌همین‌جهت اعداد فارسی وفرنگی هردو بکار رفته‌اند) رابطه بندهای جمله‌فوق را می‌توان درنمودار زیر نمایش داد:

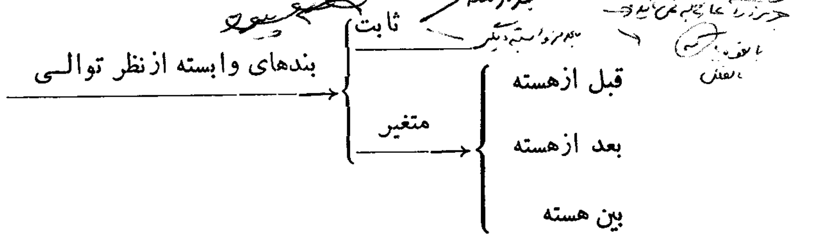
که او را...	هنوزموفق...	باوجود اینکه...	وچون هنوز...	چون او...
و1	ه	و2	و3 ۲	و3 ۱

مثال دیگر:



جمله فوق که فرمول آن | و1 و2 و2 ه | می‌باشد ازیك هسته وسه وابسته تشکیل شده است. وابسته شماره 2 بصورت همپایه تکرارشده است.

۴-۱۰ : وابسته‌ها از نظر توالی نسبت به هسته وضع متفاوتی می‌توانند داشته باشند که آنرا می‌توان درتقسیم بندی زیر نمایش داد:

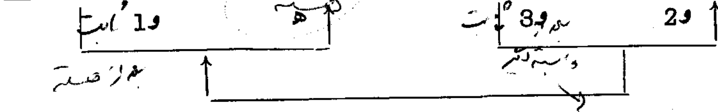


خصوصیات وابسته‌های ثابت:

۱ـ وابسته‌های ثابت نمی‌توانند توالی خودرا تغییردهند. این وابسته‌ها همیشه یابعد ازهسته قرارمی گیرندیا بعد ازوابسته دیگری وهیچگاه نمی‌توانند در آغازجمله قرار گیرند.

۲ـ این وابسته‌ها دارای عامل پیوندۀ «که» هستند (بالقوه یا بالفعل).

۳ـ درجه وابستگی دراین وابسته‌ها شدید است و بلافاصله به آنچه قبل از آنها است برمی گردند.



درمثال بالا دووابسته ثابت وجوددارد: «که این کار به‌این صورت‌انجام‌شود» و« که‌تومسئولیت آنرا به‌عهده بگیری». این‌وابسته‌ها نمی‌توانند توالی‌خود راتغییر دهند: وابسته‌شماره 1 نمی‌تواندبرهسته‌مقدم‌شود ووابسته شماره 3 نمی‌تواندپیش‌از وابسته شمارهٔ 2 قرار گیرد. با هیچکدام ازاین‌بندها نمی‌توان جمله را آغاز کرد. میتوان این‌وابسته‌ها را پیرو نامید. آخرین‌بند پیرو چون‌بی‌واسطه به‌هسته‌مربوط می‌شود، ازنظروابستگی دارای‌شمارهٔ 1است. بندپیرو که درجمله ازنظر توالی‌دوم‌است ازنظروابستگی شمارهٔ 3است، زیرا ازطریق وابسته‌شمارهٔ 2 به‌هسته مربوطمی‌شود.

وابسته های متغیرمی‌توانندتوالی خودرا تغییردهندوقبل‌ازهسته یا بعدازهسته یادربین هسته قرار گیرند:

و‌ه اگر توخرجش راقبول کنی اواینکاررا انجام خواهد داد:

ه‌و اواین‌کاررا انجام خواهدداد اگر توخرجش را قبول کنی:

ه<و> اواین کاررا اگر توخرجش را قبول کنی انجام خواهد داد:

درجملهٔ اول وابسته «اگر توخرجش راقبول کنی» قبل ازهسته، درجملهٔدوم بعدازهسته ودرجمله سوم میان هسته‌قرار گرفته است. مااین علامت< > را به کار خواهیم برد تاگسستگی یک‌ساختمان‌را نشان دهیم بنابراین ه<و> یعنی‌هستهٔ دربردارندهٔ وابسته.

۴ - ۱۱: انشعاب :

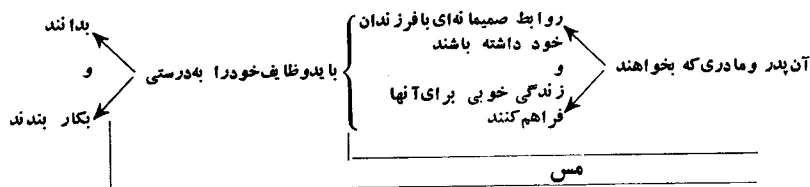
انشعاب درتکرارهمپایه اتفاق می‌افتد و درآن ، قسمتی از ساختمان بند به قرینه حذف می‌شود. مثال : « دیریا زود باید نظام کهنهٔ اجتماعی برچیده شود و جای خود را به نظام نوی بدهد که با احتیاجات جامعه سازگار ترباشد.»

در جملهٔ فوق انشعابی وجود دارد که می‌توان آنرا بطریق زیرنمایش داد:

دیریا زود باید نظام کهنه اجتماعی ← برچیده شود
و
← جای خودرا به‌نظام‌نوی بدهدکه‌بااحتیاجات جامعه سازگارتر باشد

جمله‌فوق ازدو بند ساخته شده‌و قسمتی‌که درزیر آن خط کشیده شده درهردو بند مشترك است. درمثال زیر انشعـاب بصورت پیچیده تری ظاهرمی‌شود:

«آن پدرومادری که بخواهند روابط صمیمانه‌ای بافرزندان خودداشته‌باشند وزندگی خوبی برای آنها فراهم کنند باید وظایف خودرا به درستی بداننـد و بکاربندند»



مشترك در هر دو بند

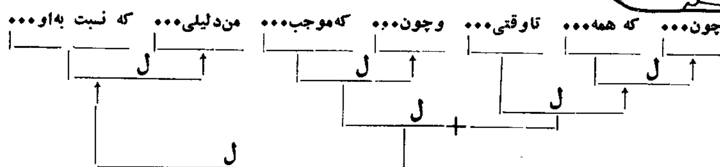
جملهٔ فوق ازدو بند ساخته شده است. قسمتی که باخط اول مشخص شده و زیر آن «مس» نوشته‌شده‌است، مسندالیه‌جمله را تشکیل می‌دهد که خوددر بردارنده یك انشعاب داخلی است. تمام قسمتی که درقشردوم بـا خط مشخص شده است در هردو بند مشترك می‌باشد. پس ازدو پیکان آخری دوفعل قرار گرفته که نمـاینده دو بند متمایز است. به غیرازاسناد های متمایزی که درپی پیکانها قرار گرفته، بقیهٔ جمله با تمام پیچیدگی آن درهردو بند مشترك می‌باشد.

۴-۱۲: لانه گیری:

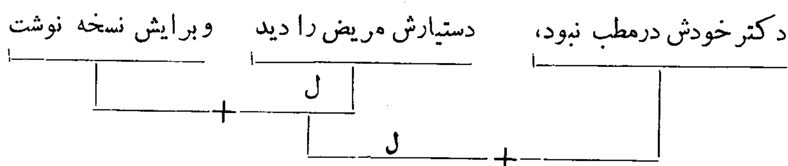
بطوری که قبلا گفته ایم، اغلب وابسته‌ها مستقیماً به هسته مربوط نمی‌شوند، بلکه به طریق زنجیری و با میانجی یکدیگر به هسته برمی گردند. اگرچندبند که خود دارای روابط داخلی هستند باهم جمع شوند ویك‌پارچه درشبکهٔ روابط جمله وارد گردند برورویهم مجموعه‌ای را به وجود می آورند که بآن یك لانه می گوئیم. دریك جمله ممکن است چندین لانه وجود داشته باشد. هرقدر تعداد لانه های یك جمله بیشتر باشد، آن جمله پیچیده ترخواهدبود. لانه گیری درتکرار همپایه و نـاـ همپایه هردو پیش می آید. در اغلب مثالهائی که قبلاً داده شده، لانه گیری وجود داشته است. درمثال زیر لانه های زیادی در درون یکدیگـر قرار گرفته‌اند. رابطهٔ

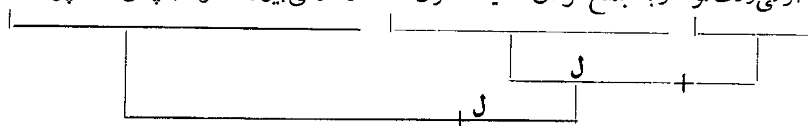
بند های این جمله در نمودار نشان داده شده است و لانه ها باحرف «ل» مشخص شده اند :

«چون من فرض می کنم/که همهٔ مردم درستکار ند/ تا وقتی خلاف آن ثابت شود/ وچون او تـا کنون کاری نکرده‌است/ کـه موجب سلب اعتماد من شود/ من دلیلی نمی‌بینم که نسبت به او بیهوده بد گمان باشم»



درمثالهای زیر لانه گیری در تکرار همپایه دیده می‌شود.





۴ـ۱۳: جملهٔ خوشه‌ای:

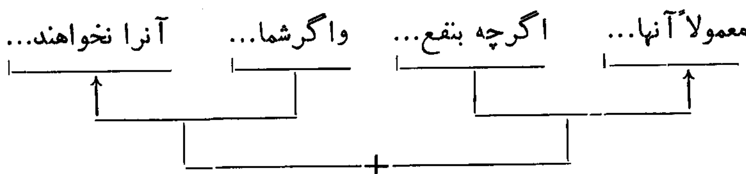
جملهٔ خوشه ای از اجتماع جمله های هسته ای تشکیل می‌شود. عنصرهای سازندهٔ جملهٔ خوشه ای، جمله‌های هسته ای هستند که معمولاً به‌وسیلهٔ «و» و «یا» به یکدیگر قلاب شده‌اند. هر جمله خوشه‌ای به‌تعداد جمله‌های هسته ای که آنرا می‌سازد هسته دارد و هر کدام از این هسته ها می‌توانند خود دارای وابسته هائی باشند. حداقل ساختمان یك جمله خوشه‌ای دوجملهٔ هسته‌ای است که یکی از آنها باید الزاماً دارای وابسته باشد. فرمول ساختمانی جملهٔ خوشه‌ای را می‌توان‌چنین نوشت: ه° و° +n[ه° (و°)] . دراین رابطه، آنچه داخل [ ] قرار گرفته همان

فرمول جملهٔ هسته‌ای‌است که می‌تواند n مرتبه‌تکرارشود، باضافه یك جمله‌هسته‌ای که وجود وابسته در آن اجباریست. اگر به n ارزش یك داده‌شود حداقل‌ساختمان جمله خوشه‌ای دوجمله هسته ای خواهد بود. مثال :

معمولاً آنها ازچنین طرحی استقبال‌نخواهند کرد ـــــ ه ـــــ اگرچه به‌نفع آنها باشد ـــــ و

واگر شما فایده این طرح را بطورعینی ثابت نکنید ـــــ و ـــــ آنرا نحواهند پذیرفت ـــــ ه

مثال فوق یك جمله خوشه ای است که ازاجتماع دو جملهٔ هسته‌ای تشکیل شده‌است. این‌دوجمله بوسیلهٔ «و» به‌هم قلاب‌شده‌اند. فرمول این‌جمله‌را می‌توان چنین نوشت | ه و + و ه | . این رابطه را می‌توان به صورت نمودار زیر نیز نشان داد:



مثال دیگر :

«این دردها را نمی‌شود به کسی اظهار کرد، چون عموماً عادت‌دارند که این دردهای باورنکردنی راجزواتفاقات وپیش‌آمدهای نادر وعجیب بشمارند / واگر کسی بگوید یا بنویسد، مردم برسبیل عقاید جاری وعقاید خودشان سعی‌می‌کنند آنرا بالبخند شکاك وتمسخرآمیز تلقی بکنند زیرا بشرهنوزچاره و دوائی برایش پیدا نکرده وتنها داروی آن فراموشی به توسط شراب وخواب مصنوعی به وسیله افیون ومواد مخدره است/ــ ولی افسوس که تأثیراین گونه داروها موقت است و به جای تسکین پس ازمدتی بر شدت درد می‌افزاید.»

مثال فوق جمله‌ای است خوشه‌ای که از سه جملهٔ هسته‌ای تشکیل شده‌است. محل اتصال جمله های هسته‌ای با خط / مشخص شده است. جمله هسته‌ای اول

دارای یك هسته و دووابسته ، جملــه دوم دارای یك هسته وپنــج وابسته وجمله سوم دارای یك هستهٔ دوقلو است. مجموعاًدراین جمله خوشه ای‌یازده‌بند گنجانده شده است. فرمول این جمله را می‌توان چنین نوشت:

ه و 1 و 2 + و $2_{۱}$ و$2_{۲}$ ه و 1 و$3_{۱}$ و $3_{۲}$ + $ه_{۱}$ $ه_{۲}$

فصل پنجم

ساختمان بند

۵ـ۱: تعریف ساختمانی بند :

بند به آن واحدزبان فارسی گفته می‌شود که ازیك گروه یا بیشترساخته شده است و خود در ساختمان واحد بالاتر یعنی جمله بکار میرود . در سلسله مراتب واحدها، بندپائین ترازجمله و بالاتراز گروه قرار میگیرد.

۵ـ۲ : عنصرهای ساختمانی بند:

بند دارای چهارعنصرساختمانی است: یعنی دارای چهارجایگاه است که هر کدام بوسیله طبقه‌ای ازواحد پائین‌تر یعنی گروه اشغال میشود. این چهار عنصر عبارتند از مسندالیه، متمم، اسناد، ادات[1] که به ترتیب با علامتهای اختصاری (س، م، ا، د) نمایانده میشوند . عنصرهای ساختمانی بند ازروی طبقه‌های مختلف واحد

۱ـ باید توجه داشت‌که مقوله‌های دستوری که این‌چهار اصطلاح دراینجا با نها اشاره می‌کنند، دقیقاً معادل نیستند بامقوله هائی‌که در دستور زبانها معمولا با همین اصطلاحات نامیده می‌شوند . مفهوم این اصطلاحات را باید درچهارچوب تعریف هائی که برای آنها خواهد شد درك کرد . مثلا دراین توصیف، بین فاعل ومسندالیه تفاوتی گذارده نمی‌شودزیرا هردویك جایگاه درساختمان بند دارند وبنابراین هردومسندالیه خوانده می‌شوند همچنین بین مفعول و مسند فرقی گذارده نمی‌شود وهردو متمم خوانده می‌شوند و بسیاری تفاوتهای دیگر که اگر بآنها توجه نشود گمراه کننده‌توانند بود. بنظر بعضی‌اززبانشناسان، مخصوصاًزبانشناسان امریکائی، بهتر اینست‌که برای مقوله‌هاومفهوم‌های تازه نامهای تازه انتخاب‌شود وبهمین دلیل آنان اکثر اصطلاحات تازه ساخته‌اند ولی‌بعضی‌دیگر ترجیح می‌دهند که اصطلاحات قدیمی‌را نگهدارند وآنهارا ازنوتعریف کنندوبرای نامیدن مفهوم‌های تـازه بکاربرند. ما دراینجا بیشترازنظردوم پیروی کرده ایم.

پائین‌تر (گروه) که دراین جایگاه‌ها قرارمیگیرند، (وازروی روابطی که‌درشبکه ساختمانی بند بایکدیگردارند شناخته می‌شوند)

۵-۳: تعریف عنصرهای ساختمانی بند:

(واحد گروه سه طبقه دارد. طبقه گروه اسمی، طبقه گروه فعلی و طبقه گروه قیدی[1]. این سه طبقه به ترتیب زیردرجایگاه عنصرهای ساختمانی بند قرار می گیرند.

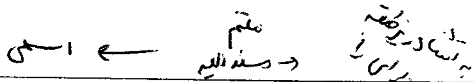
الف ـ اسناد آن عنصرساختمانی بند است که محل کارکرد (function) گروه فعلی است: یعنی گروه فعلی به عنوان یك طبقه همیشه جایگاه اسناد را در ساختمان بند اشغال میکند.

ب ـ متمم آن عنصرساختمانی بند است که محل کار کرد گروه اسمی است.

ج ـ مسندالیه آن عنصر ساختمانی بند است که محل کار کرد گروه اسمی است، باستثناء آن ریز طبقه ازگروه اسمی که دارای عنصر «را» میباشد، بشمارهٔ ۷-۱۲ نگاه کنید.

د ـ ادات آن عنصرساختمانی بنداست که محل کار کرد گروه قیدی است. پس ازشناختن مسندالیه، متمم واسنادآنچه درساختمان بندباقی میماند اداتاست. گاهی نیز گروه اسمی میتواند جایگاه ادات رااشغال کند.

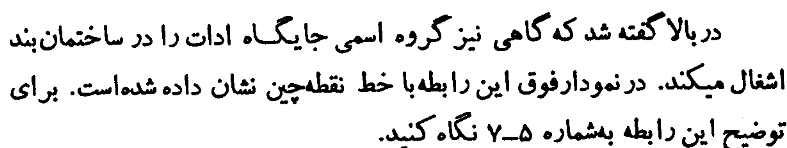
باآنکه گروه اسمی در ساختمان بند میتواند درجایگاه مسندالیه و متمم و ادات هرسه قرار گیرد، یعنی نمود سه عنصر را بعهده بگیرد، ما با ملاکهای صوری می‌توانیم این سه عنصر را از هم باز شناسیم. به شماره های ۵-۶ و ۵-۷ نگاه کنید. رابطه عنصرهای ساختمانی بند و طبقه‌های گروه را می‌توان با نمودار زیرنمایش داد.)



1 ـ ساختمان و ملاکهای شناسائی طبقه های گروه درفصلهای ششم و هفتم و هشتم بحث شده است.

مسندالیه — متمم — ادات — اسناد

گروه اسمی — گروه قیدی — گروه فعلی



در بالا گفته شد که گاهی نیز گروه اسمی جایگـاه ادات را در ساختمان بند اشغال میکند. در نمودارفوق این رابطه با خط نقطه‌چین نشان داده شده‌است. برای توضیح این رابطه به‌شماره ۵ـ۷ نگاه کنید.

۵ـ۴: چند مثال برای نشان دادن عنصرهای ساختمانی بند:

اولین فلاسفه یونان که بطورجدی باین تحقیق دست زدند (مس) | سوفسطائیان (م) | بودند (ا)

درگوشه وکنار مملکت (د) | همه (مس) | اورا (م) | دانشمند بزرگی (م) | می‌شناسند (ا)

پروین (مس) | خوشحال (م) | است (ا)

یکی دو روز از روزهای تعطیل را (م) | اختصاص به‌تو (م) | داده‌ام (ا)

امسال (د) | محصول زیتون (مس) | بسیارخوب (م) | است (ا)

مقررات ورود چای به‌کشور (مس) | تغییرات فاحشی (م) | یافت (ا)

هـ: شبکه ساختمانی جمله و بند و گ

عنصرهای ساختمانی جمله ← هسـ

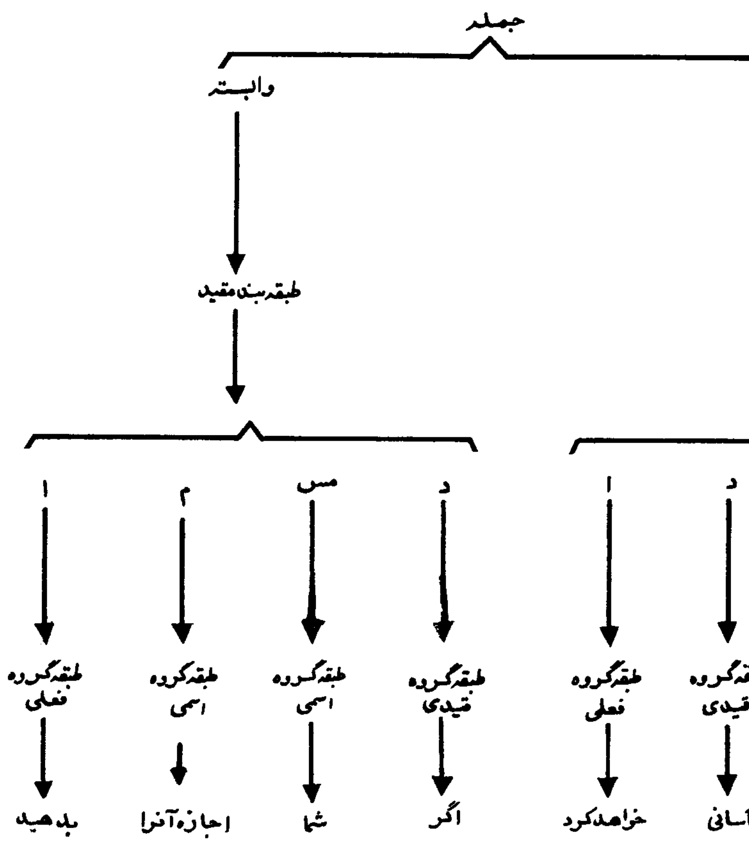
طبقات بند کـه بجای عنصرهـای ساختمانی جمله می‌نشینند ← طبقه بند آ

عنصرهای ساختمانی بند ← مس — م

طبقات گروه که بجای عنصرهای ساختمانی بند می‌نشینند ← طبقه گروه اسمی — طبقه گروه اسمی

مثال یا مورد ← او — ایکاررا

میتوان با یک‌مثال در نمودار زیر نمایش‌داد :

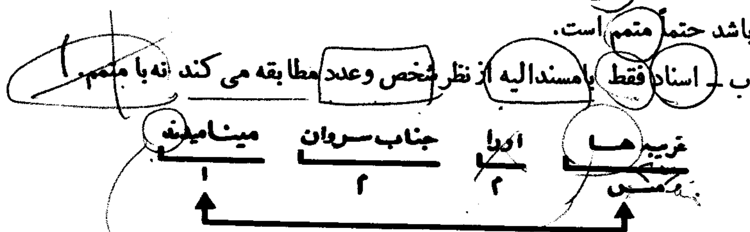


۵ـ۶: ملاك‌های شناسائی مسندالیه ومتمم:

چون طبقه گروه اسمی میتواند درجایگاه مسندالیه، متمم وادات قرارگیرد، بنابراین برای بازشناختن این عناصر ازیکدیگر ملاکهای صوری لازم است. برای بازشناختن مسندالیه ازمتمم سه ملاك وجود دارد. ممکن است این سه ملاك هرسه باهم در کارباشند ویا یکی یا دوتا ازآنها عامل تشخیص قرارگیرند. این سه ملاك ازاین‌قرارند:

الف ــ وجود «را» بعنوان یك عنصر تمایز دهنده. هر گروه اسمی که «را» داشته باشد حتماً متمم است.

ب ــ اسناد فقط بامسندالیه ازنظر شخص وعدد مطابقه می کند نه با متمم.



درمثال فوق سه گروه اسمی وجوددارد. «اورا» بعلت داشتن علامت«را»متمم است. ازدودیگر، «غریبه‌ها» بعلت مطابقه شخص و عدد بااسناد، مسندالیه است و گروه سوم نیزمتمم است‌زیرا نمی‌تواند ادات باشد. برای ملاك بازشناسی متمم از ادات به‌شمارهٔ ۵ـ۷ نگاه کنید.

ج ــ وقتی مسندالیه ومتمم ازنظر شخص وعدد یکسان باشند وعلامت «را»هم وجود نداشته‌باشد، ملاك‌شناسائی فقط توالی است. آنکه در توالی اول قرارمیگیرد مسندالیه وآنکه درپی آن قرارمیگیرد متمم است.

رانندهای اتومبیلی داشت ≠ اتومبیلی رانندهای داشت

ا	م	مس		ا	م	مس
داشت	اتومبیلی	رانندهای	≠	داشت	رانندهای	اتومبیلی

۵ـ۷: ملاك شناسائی ادات:

تمام گروه‌هائی که باحرف‌اضافه‌شروع‌می‌شوندازنوع گروه‌های قیدی‌هستند وجایگاه ادات را در ساختمان بنداشغال میکنند. این نوع گروه قیدی ازیك گروه اسمی که حرف اضافه یا کلمه‌رابط دیگری درجلوآن قرار گرفته ساخته‌شده‌است:

به طرفداری او، از طرف مردم، برای کسب اطلاعات بیشتر، به من، بر اساس مقررات جدید، با نظارت او وغیره. (درفارسی محاوره‌ای گاهی این حرف‌اضافه یا کلمه‌رابط حذف می‌شود ودر نتیجه‌صورت گروه قیدی با صورت گروه اسمی یکسان می‌شود. ولی بالقوه این حرف اضافه یا کلمه رابط در گروه قیدی وجوددارد و به‌عنوان آزمایش میتوان آنرا افزود وهمین ملاك میتواند گروه قیدی را از گروه اسمی‌ودر نتیجه جایگاه ادات را درساختمان بنداز جایگاه متمم‌ومسندالیه بازشناساند.)

خانه حاج عباس‌آقا　　دزد　　آمده‌است

د　　مس　　ا

دراین بند دو گروه اسمی وجود دارد. «خانه حاج عباس‌آقا» و «دزد». ملاکی که میتواند یکی را بعنوان مسندالیه ودیگری را بعنوان ادات بازشناساند همان‌حرف اضافه بالقوه است: میتوان به گروه «خانه حاج عباس آقا» حرف اضافه «به» را افزود و گفت «به خانه حاج‌عباس‌آقا» ولی هیچ حرف اضافه‌ای دراین بند نمیتوان به «دزد» افزود. بنابراین «خانه حاج عباس آقا» در جایگاه ادات و «دزد» در جایگاه مسندالیه قرار گرفته است. همین استدلال درباره موارد بسیار دیگر نیز صادق است.

دکتر خانه نیست = دکتر درخانه نیست

مس د ا　　مس د ا

یکی دوروز آمده‌ام، ترا ببینم = برای یکی‌دو روز آمده‌ام، ترا ببینم

د ا م ا　　د ا م ا

او تهران پارس منزل دارد=او درتهران پارس منزل دارد

مس د م ا　　مس د م ا

۵-۸: تجزیه افعال مرکب:

یکی ازخصوصیات زبان‌فارسی داشتن فعل‌های متعدد ترکیبی است که‌معمولاً

ازیك اسم یاصفت یاعنصر دیگری به اضافه فعل ساخته می‌شوند. زبان فارسی ازاین وسیله فراوان استفاده می کند بطوریکه برای ساختن فعل‌های تازه بندرت ازصرف مستقیم کلمه استفاده می کند، بلکه عموماً وسیله ترکیب را بکار میبرد. مثلاً گفته می‌شود «سرخ شدن» نه «سرخیدن»، «باز کردن» نه «بازیدن»، «کتك زدن» نه «کتکیدن» و غیره. اکثر فعل‌هائی که در زبان فارسی عادی بکار برده می‌شود ازنوع ترکیبی است که برای نمونه، علاوه برفعل‌های بالا، میتوان مثالهای زیررا ذکر کرد:

مفتضح کردن/ شدن	اختصاص دادن/ داشتن
منقبض کردن/ شدن	احتیاج داشتن/ بودن
افتتاح کردن/ شدن	غـذا خوردن/ دادن
دیوانه کردن/ شدن	کتك زدن/ خوردن
سوار کردن/ شدن	منـزل داشتن/ کردن

همچنین برای ساختن فعل از واژه‌های فرنگی نیز ازهمین الگو استفاده می‌شود: مونتاژ کردن، رگلاژ کردن، سرویس کردن، فیلم برداشتن، پو کرزدن و غیره. چنانکه دیده می‌شود افعالی که بیش از همه در این ترکیبات وارد می‌شوند عبارتند از: کردن، شدن، زدن، خوردن، داشتن، دادن، بودن و امثال آن.

افعال ترکیبی فارسی از نظر معنی یك واحد هستند ولی از نظر ساختمان دستوری دو جزء هستند و دارای دونوع رفتار متفاوت میباشند. مثلاً «فریفتن» از نظرمعنی معادل است با «فریب دادن» ولی «فریب دادن» از نظردستوری قابل تجزیه به‌دوجزء است. جزء اول آن «فریب» میتواند مرکز یك گروه اسمی قرار گیرد و مانند یك گروه اسمی گسترش یابد. بدین ترتیب میتوان گفت «اورا فریب سختی داد» که در اینجا «فریب» مرکز یك گروه اسمی قرار گرفته و وابسته‌ای در پی آن افزوده شده‌است. چون جزء اول این افعال ترکیبی بصورت گروه اسمی قابل بسط هستند، بنا براین از نظرطبقه‌بندی دستوری، جزءاول و دوم متعلق به‌یك‌طبقه نمی‌باشند. بهمین دلیل در این توصیف ساختمانی، افعال ترکیبی به‌دوجزء تجزیه

می‌شوند: قسمت غیر فعلی که متمم نامیده می‌شود و قسمت فعلی که اسناد خوانده می‌شود. مثال:

تو (مس) او را (م) فریب (م) دادی (ا)

این استدلال در بارهٔ کلیهٔ فعل‌های ترکیبی فارسی صادق است باستثنای یك دسته از آنها که قابل بسط نیستند و بنا براین به‌دوجزء تجزیه نمی‌شوند (به‌شمارهٔ ۶ـ۱۳ در گروه فعلی نگاه کنید.) برای نمونه می‌توان فعل‌های ترکیبی زیر را چنین بسط داد:

اختصاص دادن	این دوروز را (م)	اختصاصِ باین کار (م)	داده‌ام (ا)	
اختصاص داشتن	این پول (مس)	اختصاصِ به‌تو (م)	دارد (ا)	
احتیاج داشتن	فعلاً (د)	احتیاج مبرمی (م)	ندارم (ا)	
غذا خوردن	غذای خوبی (م)	خوردیم (ا)		
کتك زدن	باو (د)	کتك‌مفصلی (م)	زدند (ا)	
سوار کردن	ترا (م)	سوار اتومبیل (م)	کرد (ا)	

۵ـ۹: انواع بند:

بندرا از نظر ساخت (morphology) می‌توان به‌دونوع (type) تقسیم کرد: بند مهین (major) و بند کهین (minor)[1]. (در بند مهین جایگاه اسناد حتماً

۱ــ قبلا بندرا ازنظر نقشی که درواحد بالاتر یعنی جمله بعهده میگیرد به‌دو طبقه بندآزاد و بند مقید تقسیم‌کردیم دراینجا بندرا ازنظر ساخت به‌دونوع مهین وکهین تقسیم‌می‌کنیم. باید توجه داشت‌که اساس این دورده بندی متفاوت است، ملاك رده‌بندی طبقه‌ای، نحوی (syntactic) است درحالیکه ملاك رده‌بندی نوعی، ساختی (morphological) است.

اشغال شده است) مانند همهٔ مثالهائی که تاکنون آورده‌ایم (در بند کهین جایگاه اسناد اشغال نشده است، مانند: چشمم روشن، از توحرکت از خدابرکت، روز از نو روزی‌از نو، اول اندیشه‌وانگهی گفتار، لطف شما زیاد، ای‌خدای‌بزرگ وغیره.)

۵ـ۱۰: بند مهین:

ساختمان بند مهین را می‌توان بااین فرمول نشان داد: (مس) (مْ) (دْ) ا

سه‌عنصر مسندالیه، متمم‌واداتکه در بین دوهلال قرار گرفته‌اند اختیاری‌هستند، ولی وجود عنصر اسناد که بین‌دوهلال قرار نگرفته اجباری است. به‌بیان دیگر بند مهین بـدون مسندالیه ، متمم و ادات می‌تواند وجود داشته باشد ولی بدون عنصر اسناد نمی‌تواند وجود داشته‌باشد. بندی را که جایگاه اسناد درآن اشغال نشده باشدبند کهین می‌نامیم. در همهٔ بندهای زیر جایگاه اسناد اشغال شده‌است، ولی عنصرهای اختیاری بتدریج اضافه شده‌اند :

جواد	کتاب‌را	بـرد	آنجا
		بـرد	
		ا	
		بـرد	آنجا
		ا	د
	کتاب‌را	بـرد	آنجا
	م	ا	د
جواد	کتاب‌را	بـرد	آنجا
مس	م	ا	د

۵ـ۱۱: توالی عنصرها دربند مهین

توالی عادی عنصرهـای ساختمانی در بند مهین چنین است: مس م ا . وقتی این‌توالی عادی‌درهم ریزد، معمولاً برای‌تأکید متمم یا اسناد است که دراینصورت در آغاز بند قرار میگیرد و از نظرمعنا نکتهٔ اصلی (theme) پیام محسوب می‌شود.

توالی عادی	توالی غیرعادی برای تأکید عنصر آغازی
من آن فیلم‌را دیدم	آن فیلم را من دیدم
مس م ا	م مس ا
	دیدم من آن فیلم را
	ا مس م

عنصر ادات از نظر توالی مقید نیست و دارای استقلال نحوی بیشتری است و می‌تواند در هرجای بند قرار گیرد ولی معمولاً قبل از عنصر اسناد واقع می‌شود.

۵ـ۱۲: تکرار عنصرها:

در یك بند فقط یك مسندالیه و یك اسناد وجود دارد ولی تعداد متممها می‌تواند حداکثر تا سه برسد. تعداد ادات در بند قابل پیش‌بینی نیست. دایره‌های کوچکی که در فرمول ساختمانی بند روی دو عنصر متمم و ادات قرار گرفته، نمایندهٔ امکان تکرار است. درمثال زیر یك مسند الیه، یك اسناد و سه متمم وجود دارد:

همه او را نمایندهٔ دولت فرض کرده بودند

مس م م م ا

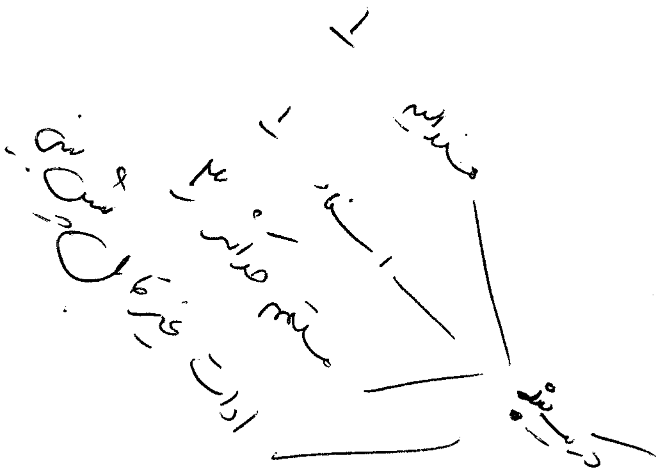
اگر چند گروه اسمی بوسیلهٔ «و» بهم قلاب شده باشند و در جایگاه مسندالیه قرار گیرند، کلیهٔ آنها یك عنصر مسندالیه محسوب می‌شوند زیرا مجموعاً در یك جایگاه قرار می‌گیرند و مجموعاً با اسناد از نظر شخص و عدد رابطه برقرار می‌کنند:

من و برادرم و چندتا از دوستان خانواده برای دیدن او رفتیم

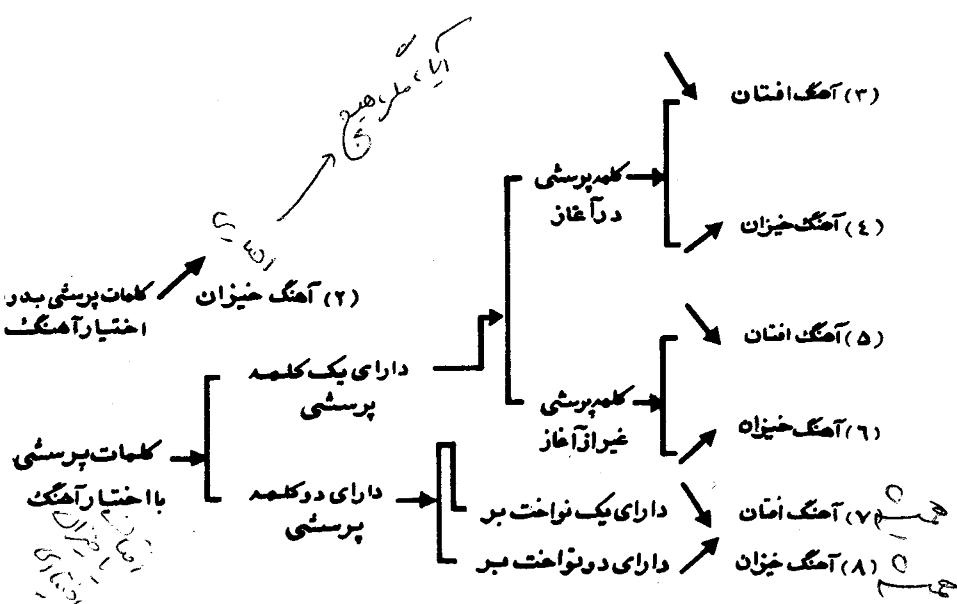
مس د ا

۵ـ۱۳: دستگاههای بند:

در بند فارسی سه دستگاه مهم وجود دارد. هر دستگاه شبکه‌ایست از امکانات مختلف که از میان آنها یکی را می‌توان انتخاب کرد. انتخاب‌های متفاوت از این دستگاهها ساختمانهای متفاوت بند معین را بوجود میآورد. این سه عبارتند از دستگاه پرسشی، دستگاه متمم و دستگاه مطابقه که در زیر به‌بحث هریك جداگانه خواهیم پرداخت.

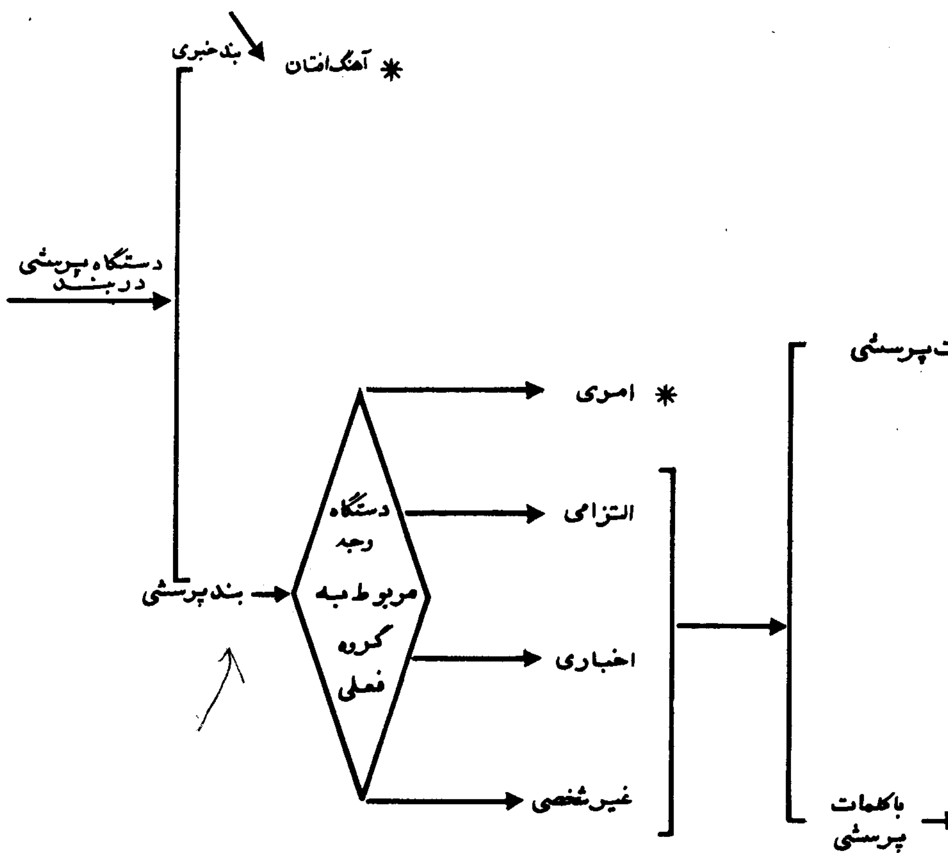


(۱) آهنگ خیزان ↗ بدون



امکاناتی که با علامت * نشان

آهنگ خیزان با علامت ↗ و آه



شده‌اند، خارج از دستگاهِ پرسشی قرارمیگیرند.

ان باعلامت ↘ نشان داده‌شده‌است.

۵ـ۱۴: دستگاه پرسشی:

(دستگاه پرسشی شبکه ایست که امکانات مختلف پرسش را در برمی گیرد.)
این شبکه را می‌توان بصورت نمودار صفحه‌مقابل نشان داد:

بطوریکه از مشاهده نمودار روشن می‌شود ، بندهای پرسشی بسته باینکه دارای کلمات پرسشی باشند یانه و بسته باینکه آهنگ آنها خیزان یا افتان باشد، دارای هشت امکان مختلف میباشند. وچون وجوه اخباری، التزامی وغیرشخصی از دستگاه وجه فعل هریك میتوانند درشبکه پرسشی وارد شوند وهشت امکان فوق‌را داشته باشند، بنابراین مجموعاً در دستگاه پرسشی بیست و چهار امکان وجوددارد ($24 = 8 \times 3$).

۵ـ۱۵: تقسیم بندبه‌خبری وپرسشی:

درقشر اول تجزیه و تحلیل، بندهای فارسی بدو دسته یا دو ریز طبقه تقسیم می‌شوند: ریزطبقهٔ پرسشی و ریزطبقهٔ خبری. تمام بند های ریزطبقهٔ پرسشی الزاماً یادارای کلمات پرسشی هستند (مثل چرا، کجا وغیره) و یادارای آهنگ خیزان . ممکن است بندپرسشی هم دارای کلمه پرسشی وهم دارای آهنگ خیزان باشد . ولی هیچکدام از بندهای ریز طبقه خبری دارای کلمات پرسشی نیستند و آهنگ آنها نیز همیشه افتان است (نبودن کلمات پرسشی و افتان بودن آهنگ در بندهای خبری ملاك تشخیص آنها از بندهای پرسشی است. مثال بند خبری:

توخودت گفتی[۱]

۵ـ۱۶: تقسیمات بند پرسشی:

دستگاه وجه فعل مربوط به گروه فعلی‌است ودرفصل ششم بحث خواهدشد، ولی چون تقسیمات داخلی این دستگاه دربحث بندپرسشی نیزمطرح می‌شود، یعنی این دو دستگاه برخورد میکنند، وجوه افعال نیز دراین شبکه وارد شده ودر روی نمودارنشان داده شده است. ازچهاروجهی که گروه فعلی میتواند داشته‌باشد، فقط

---

۱ ـ این علامت ↙ برای آهنگ افتان واین‌علامت ↖ برای آهنگ‌خیزان بکاربرده می‌شود. اگرجمله باآهنگی زیرترازآنچه آغاز شده پایان یابد آهنگ‌را خیزان ولی اگر با آهنگی بم تراز آنچه‌آغاز شده پایان یابدآهنگ را افتان می‌گوئیم.

وجوه التزامی، اخباری وغیر شخصی در دستگاه پرسشی وارد می‌شوند. وجه امری نمیتواند پرسش داشته باشد و بهمین جهت خارج ازشبکه قرار گرفته است. هریك از این سه وجه می‌توانند هشت امکان مختلف داشته‌باشند. مثالهای این‌سه وجه‌باتوجه بامکانات مختلف پرسشی آنها بعداً داده خواهد شد.

۵-۱۷: کلمات پرسشی در بند:

بندهای پرسشی بدوریزطبقه تقسیم می‌شوند: آنهائی که دارای کلمات پرسشی هستند و آنهائی که دارای کلمات پرسشی نیستند. بندهائی که دارای کلمات پرسشی نیستند، همیشه آهنگ خیزان دارند: به‌عبارت دیگر انتخاب آهنگ خیزان برای این نوع بندهای پرسشی اجباری است. مثال:

توخودت گفتی؟

بندهائی که دارای کلمات پرسشی هستند بسته‌به نوع کلمات پرسشی بدوریز طبقه تقسیم می‌شوند: یکی ریزطبقه‌ای که انتخاب آهنگ خیزان درمورد اعضای آن اجباری است و دیگری ریز طبقه‌ای که انتخاب آهنگ خیزان یا افتان در مورد اعضای آن اختیاری است. کلمات پرسشی که با بندهای طبقه اول بکار برده می‌شوند سه‌تا هستند: آیا، مگر، هیچ. تمام پرسش هائی که یکی ازاین سه کلمهٔ پرسشی را درخودداشته باشند اجباراً دارای آهنگ خیزان هستند.

آیا خودت گفتی؟

مگرخودت نگفتی؟

هیچ میدانی میآید؟

وقتی «مگر» با فعل مثبت در بند بکاررود، گوینده انتظار دریافت جواب منفی دارد ولی وقتی بافعل منفی بکاررود، انتظار گوینده دریافت جواب مثبت است. مثال:

سؤال	جواب
مگر نگفتم؟	چرا، گفتید.
مگر گفتم؟	نه، نگفتید.

دسته دوم بندهائی هستند با کلمات پرسشی که برای آنها بین آهنگ افتان و آهنگ‌خیزان امکان انتخاب وجود دارد. کلمات پرسشی که با بندهای این دسته بکارمی‌روند، طبقه بسته‌ای را تشکیل می‌دهند که مهمترین اعضای آن بدین شرح است: کجا، کی، کی، چه/چی، چگونه، چطور، کو(کو = کجاست)، کدام، چند/ چندتا، چرا، چکار (چکار = چرا).

بندهائی که دارای این کلمات پرسشی هستند بازبه دوریزطبقه تقسیم می‌شوند: یکی آنهائی که دارای یك کلمه پرسشی هستند و دیگر آنهائی که دارای دو کلمه پرسشی میباشند. چنانچه بندی دارای یک کلمه پرسشی باشد، کلمه پرسشی آن می‌تواند در آغاز جمله قرار گیرد ویا درجائی غیر از آغاز جمله واقع شود. وقتی کلمه پرسشی در آغاز جمله قرارمی گیرد معمولا نواخت بر (tonic) جمله است[1]. بندهائی که کلمات پرسشی آنها در آغاز است و همچنین بندهائی که کلمه پرسشی آنها در جائی غیر از آغاز است میتوانند دارای آهنگ خیزان یا افتان باشند که مجموعاً چهارامکان مختلف بدست میدهند. مثال:

چرا میرود ↙	(چرائی رفتن مورد سؤال است)
چرا میرود ↖	(اعتراض به کسی که چرائی رفتن را مورد سؤال قرارداده است)
میرود چرا ↙	(رفتن در تضاد با افعال دیگر مورد سؤال است)
میرود چرا ↖	(اعتراض به کسی که رفتن را مورد سؤال قرار داده است)

معانی این الگوها بسته به محل نواخت برودرجه خیزندگی یا افتندگی متفاوت است. ولی اگر نواخت بردرمحلی باشد که باخط مشخص شده است، یعنی در آغاز، محتملاً معناهائی که درمقابل آنها گذارده شده صادق است.

۱ـ نواخت برهجائی است که تکیه جمله (sentence stress) روی آن قرارمیگیرد.

۵ـ۱۸: بند با دو کلمه‌پرسشی:

بندهائی که دارای دو کلمه پرسشی هستند، بدوریزطبقه تقسیم میشوند: یکی آنهائی که دارای یك‌نواخت برهستند وهمیشه آهنگ آنها افتان است و دیگری آنهائی که دارای دونواخت برهستند و آهنگ آنها همیشه خیزان است.

کی میرود کجا ↙ (دارای دو کلمه پرسشی ویك نواخت بر و آهنگ افتان)

کی میرود کجا ↖ (دارای دو کلمه پرسشی و دو نواخت برو آهنگ خیزان)

۵ـ۱۹: موارد استعمال پرسش‌های دوگانه (با دو کلمه پرسشی) :

۱ ــ در مقابل نفهمیدن پرسش، یعنی پرسش روی پرسش. مثلاً اگر کسی بگوید «اوچرا میرود؟»، وشنونده «او» را نشناسد یا سؤال را درست نشنیده باشد، پرسش تازه‌ای روی این پرسش برای اومطرح خواهد شد که ممکن است بصورت پرسش دوگانه‌ای نمایان شود: کی چرا میرود؟. برای این‌منظورازالگوی‌پرسش دوگانه بایك نواخت برو آهنگ افتان استفاده می‌شود.

پرسش اول	پرسش دوم
اوچرا میرود؟	کی چرا میرود ↙
چطوراین را می‌شود فروخت؟	چی را چطورمی‌شود فروخت ↙

۲ـ برای پرسیدن دومفهوم درآن‌واحد: مثلاً اگر کسی بگوید «بگذاراو برود آنجا» چنانچه در این جمله دو نکته برای شنونده نامفهوم باشد، مثلاً «او» و «آنجا» واوبخواهد هر دومفهوم را دریك جمله‌بپرسد، ممکن است سؤال‌خودرا به صورت یک پرسش دوگانه مطرح کند: کی برود کجا؟. «کی» برای پرسیدن مفهوم «او» و «کجا» برای پرسیدن مفهوم «آنجا». برای این منظور از الگوی پرسش دوگانه با دونواخت برو آهنگ خیزان استفاده می‌شود.

جمله قبلی	پرسش دوگانه
بگذاراو برود آنجا	کی برود کجا ↖

۳ـ برای اعتراض به سؤال یا گفته قبلی و یا ابراز شگفتی نسبت بآن. برای این منظور نیز از الگوی پرسش دوگانه با دو نواخت بر و آهنگ خیزان استفاده می‌شود.

گفته قبلی	پرسش اعتراضی
تو این نامه‌را ببر بده	نفهمیدم، کی چکارکند ↖

۵ـ۲۰: مثالهای وجوه اخباری، التزامی وغیرشخصی(۱) در بندپرسشی:

مثالهائی که برای بندهای پرسشی تا کنون داده شده، همه از وجه اخباری بوده‌اند. ولی چنانکه گفته شد، علاوه بر وجه اخباری، وجوه التزامی وغیرشخصی نیز در دستگاه پرسشی وارد می‌شوند. در زیر مثالهای امکانات مختلف این سه‌وجه یکجا ذکر خواهند شد.

وجه اخباری	وجه‌التزامی	وجه‌غیرشخصی	آهنگ
۱ـ میروی؟	بروم؟	می‌شود رفت؟	↖
۲ـ آیا میروی؟	آیا بروم؟	آیامی‌شود رفت؟	↖
۳ـ چرامیروی؟	چرامن بروم؟	کجامی‌شودرفت؟	↙
۴ـ چرامیروی؟	چرامن بروم؟	کجامی‌شودرفت؟	↖
۵ـ میروی‌چرا؟	بروم کجا؟	می‌شودرفت کجا؟	↙
۶ـ میروی‌چرا؟	بروم کجا؟	می‌شودرفت کجا؟	↖
۷ـ کی‌میرود کجا؟	چی‌را چرا بدهم؟	کی‌را کجا می‌شودبرد؟	↙
۸ـ کی‌میرود کجا؟	چی را چرا بخرم؟	کی‌را کجا می‌شود برد؟	↖

۱ـ وجه غیرشخصی بآن افعالی گفته میشودکه هیچوقت فاعل نمی‌پذیرند: مثلا، «اینکار را میتوان کرد»، به فصل ششم‌گروه فعلی نگاه کنید.

۵ـ۲۱: چند نکته در بارهٔ دستگاه پرسشی:

۱ـ وقتی کلمات پرسشی در بند پرسشی نباشند، تنها فرق بین بند خبری و بند پرسشی آهنگ است: یعنی آهنگ خیزان در بند پرسشی و آهنگ افتان در بندخبری. ازآنجائی که کلمات پرسشی خود نمایندهٔ‌پرسش هستند، وجود آنها در بند انتخاب بین آهنگ افتان و خیزان را امکان‌پذیرمی کند. ولی درمورد بندهای پرسشی بدون کلمات پرسشی، چون آهنگ‌خیزان تنهاملاك تشخیص‌است، انتخاب آن اجباری است.

۲ـ نوع جواب بستگی به‌نوع پرسش‌دارد: با بودن کلمات پرسشی در بند، جواب همیشه از نوع توضیحی است، ولی جواب به پرسش‌هائی که دارای کلمات پرسشی نیستند، ازنوع آره/ نه میباشد. مثال:

پرسش	پاسخ
چرا رفتی؟	برای اینکه کارداشتم .
امروزمیآئی؟	آره/ نه (میآیم / نمیآیم)

۳ـ فرق بین «آره/بله» و «چرا» : پرسش را میتوان بصورت مثبت مطرح کرد یا به صورت منفی وبهردو صورت میتوان پاسخ مثبت یا منفی‌داد. اگر پرسش به صورت مثبت‌مطرح شود، پاسخ موافق بآن «آره» یا «بله»است، ولی اگرپرسش بصورت منفی مطرح شود، پاسخ موافق بآن «چرا» است. مثال:

	پرسش	پاسخ
طرح پرسش بصورت مثبت :	میروی ؟	نه/ آره یا بله
طرح پرسش بصورت منفی :	نمیروی؟	نه/ چرا

۵ـ۲۲: دستگاه متمم:

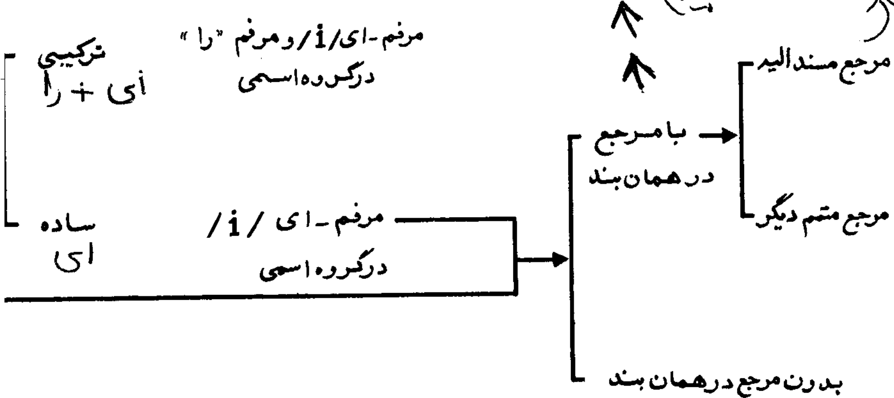
دستگاه متمم شبکه ایست که امکانات مختلف متمم[1] رادربند در برمیگیرد.

۱ـ مفهوم «متمم» دراین توصیف ساختمانی منطبق نیست بر آنچه دردستورزبانها «مفعول» خوانده شده است واین اختلاف ازمطالعه این مبحث آشکارخواهد شد. مثلاآنچه باعتبار معنی«مفعول بواسطه» خوانده می‌شود، دراین‌توصیف باعتبارصورت (داشتن حرف اضافه) جزوگروه‌قیدی بحساب میآید ومتمم شناخته نمی‌شود وبدین‌ترتیب مفهوم «متمم» ازمفعول محدودترمیشود. برعکس‌موارد←

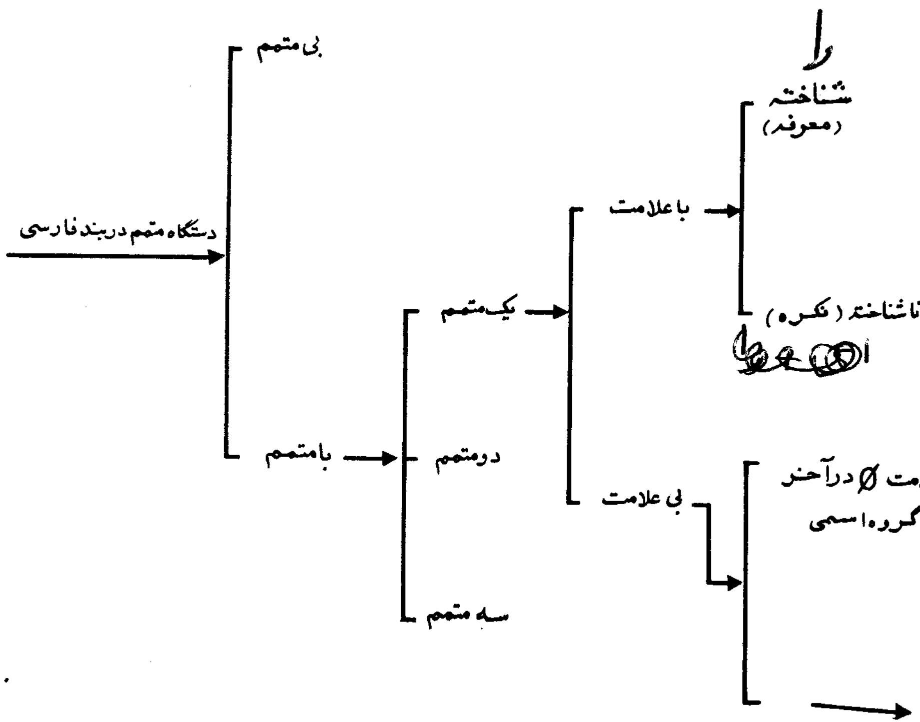
سوالات دارای نکات پرسش همراه توضیحی

ـ ـ ـ ـ نیشد ـ دوباره آماده

علامت "را" درگروه ا



ضمایر متصل مفعولی
(یک طبقه شش عضوی)



دستگاه متمم در بند فارسی
بی متمم
با متمم
یک متمم
دو متمم
سه متمم
با علامت
بی علامت
را
شناخته
(معرفه)
ناشناخته (نکره)
...مت Ø در آخر
...گروه اسمی



این شبکه رامیتوان بصورت نمودار صفحه مقابل نمایش داد.

۵ـ۲۳: بندهای بامتمم وبندهای بی‌متمم:

درقشر اول میتوان بندهای فارسی را دراین دستگاه بدوریزطبقه تقسیم کرد: (الف) ریزطبقه‌ای که افرادآن دارای متمم هستند و (ب) ریزطبقه‌ای که افرادآن دارای متمم نیستند. امکانات ریزطبقه‌ای که دارای متمم نیست دراولین قشر تجزیه متوقف میگردد. مثالهای این ریزطبقه ازنوع زیر است:

مثال	ساختمان
رفت	ا
بما خندید	دا
باران میآید	مس‌ا
آب می‌جوشد	مس‌ا
دلم میخواهد	مس‌ا
دعواشان شد	مس‌ا
نگفت	ا

۵ـ۲۴: تقسیم بندی بندهای با متمم:

بندهائی که دارای متمم هستند ازنظر تعداد متمم ها به سه ریزطبقه تقسیم می‌شوند: آنهائی که دارای یك متمم هستند، آنهائی که دارای دومتمم هستند و آنهائی که دارای سه متمم هستند.

۵ـ۲۵: بندهای یك متممی:

بطوری که درروی نمودارنشان داده‌شده‌است، بندهای یك متممی رامیتوان به دوریزطبقه کوچکتر تقسیم کرد: (الف) ریزطبقه‌ای که بندهای آن دارای علامتی هستند و (ب) ریزطبقه‌ای که افرادآن دارای علامتی نیستند.

← دیگری که معمولا مفعول خوانده نشده‌اند باعتبار صورت وکارکرد، دراینجا «متمم» نامیده شده‌اند. دستگاه متمم این امکانات مختلف را بصورت یك‌شبکه نشان میدهد.

۵-۲۶: بندهای یک‌متممی علامت دار:

بندهای یک متممی علامت دار را از نظر نوع علامت میتوان بدوریز طبقه کوچکتر تقسیم کرد: (الف) ریز طبقه شناخته (معرفه) و (ب) ریز طبقه ناشناخته (نکره).

متمم‌هائی که ازطبقه شناخته باشند، در گروه اسمی که جایگاه آنها رااشغال میکند واژك «را» وجود دارد. متمم های شناخته باعلامت «را» همانهائی هستند که معمولاً «مفعول صریح» خوانده شده‌اند. مثال:

تــو	این حساب‌را	باید کرده باشی
مس	م	ا

جانم را	بلب	آوردی
م	د	ا

کتاب را	خریدم
م	ا

۵-۲۷: ریزطبقه علامت دار ناشناخته:

بطوری که روی نمودار نشان داده شده است، ریز طبقه علامت‌دار ناشناخته بدو ریزطبقه کوچکتر تقسیم می‌شوند: ترکیبی وساده.

متمم‌هائی که از طبقه علامت‌دار ناشناخته ترکیبی هستند، دارای دوعلامت میباشند: یکی واژك تك واجی /i/ (ـ ای) ودیگری واژك «را» که هردو به‌ترتیب درآخر گروه اسمی که جایگاه متمم‌را اشغال میکند قرارمیگیرند. مثال:

او	پسربچه‌ای را	میــزد
مس	م	ا

کسی را	ندیدم
م	ا

کتابی را	روی میز	دیدم
م	د	ا

نکته‌جالبی را	بیادم	آوردی
م	د	ا

۵ـ۲۸: متمم‌های علامت دار ناشناخته ساده :

متمم‌هائی که‌ازاین طبقه‌باشند فقط‌دارای واژك تك واجی/i/ در گروه‌اسمی هستند که این جایگاه‌را دربند اشغال میکند. مثال:

او بمن کمك بزرگی کرد
مس د م ا

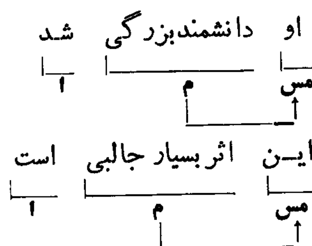
بطوری که در روی نمودارشان داده شده است، این ریز طبقه خود بدودسته کوچکتر تقسیم می‌شود: (الف) متمم هـائی که درخود بند دارای مرجعی هستند و (ب) آنهائی که درخود بند دارای مرجعی نیستند. مثال برای متمم های بدون مرجـع :

او برای خودش دنیای‌جالبی دارد
مس د م ا

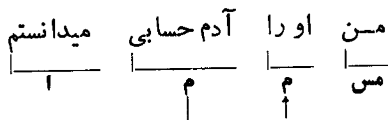
مـن از او خبری ندارم
مس د م ا

در دومثال فوق، متممها مرجعی دربند ندارند. برای بازشناسی متمم‌های با مرجع ازمتمم‌های بی‌مرجع میتوان‌هم ازملاك صوری و هم ازملاك معنائی استفاده کرد. ملاك صوری آن درزیرمطرح خواهد شد. ولی ازنظرمعنا میتوان گفت وقتی متمم دربند مرجعی داشته باشد آن عنصر ساختمانی بند که مرجع قرار میگیرد و متمم، هردودرجهان بیرون بیك پدیده واحداشاره میکنند. ولی وقتی متمم‌مرجعی دربند نداشته باشد بین متمم وهیچ یک از عنصرهای ساختمانی بند چنین رابطه‌ای وجود ندارد.دردومثال فوق بین متمم‌ها وهیچ‌یك ازعناصرساختمانی بندچنین‌رابطهٔ معنائی وجود ندارد و بهمین‌جهت آنها بدون مرجع خوانده میشوند.

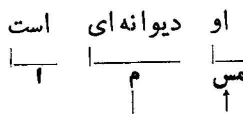
متمم‌هائی که دارای مرجع هستند، بدو دسته کوچکتر تقسیم می‌شوند:(الف) آنهائی که مرجع آنها مسندالیه بنداست و(ب) آنهائی که مرجع آنها متمم دیگری درهمان بند میباشد. مثال برای متممها بامرجع مسندالیه :



در این دو مثال ، متممها در بند دارای مرجع هستند . در مثال اول «او» و «دانشمندبزرگی» ، و درمثال‌دوم«این» و«اثر بسیارجالبی» درجهان بیرون به‌پدیده واحدی اشاره می کنند و بهمین جهت این متممها را با مرجع مسندالیه بـه‌حساب می‌آوریم. مثال برای متممی که مرجع آن متمم دیگری است:



در مثال فوق « او را » به‌علت داشتن علامت « را » از نوع متمم شناخته علامت دار است که مرجع متمم دوم «آدم حسابی» قرار گرفته است. این نکته در شماره‌های ۵ـ۳۱ و ۵ـ۳۲ که متمم‌های دوگانه و سه گانه‌بحث می‌شود باز مطرح خواهدشد. برای بازشناسی متمم‌های بامرجع از متمم‌هـای بی‌مرجع ملاك صوری نیز وجود دارد. وقتی مرجع متمم مسندالیه باشد، فعل معمولاً ازطبقه بسته‌ای‌انتخاب می‌شود که دارای چهار عضو اصلی است: بودن، شدن، گشتن و گردیدن. و چنانچه فعل غیر از این چهار باشد، می‌توان با یکی از این چهار فعل بین‌مسندالیه ومتمم‌رابطه برقرار کرد. در مثال زیرفعل از این طبقه بسته انتخاب شده‌است.



وقتی متمم مرجعی نداشته باشد ، فعل از این طبقه بسته انتخـاب نمی‌شود و بین مسندالیه و متمم نیز نمی‌توان با کمك این افعال رابطه برقرار کرد. مثال:

او کتابی خرید
مس م ا

ما غذای‌خوبی خوردیم
مس م ا

وقتی مرجع متمم، متمم دیگری‌باشد، بین دومتمم بایکی از این چهار فعل می‌توان رابطه برقرار کرد. مثال:

من او را آدم‌حسابی میدانستم
مس م م ا

می‌توان رابطه‌ای‌را کـه بین دومتمم درمثال فوق‌وجود دارد، تأویلی از رابطهٔ زیر دانست:

او آدم حسابی است

۵ـ۲۹: متمم‌های بی‌علامت:

بطوری که در روی‌نمودار نشان داده شده‌است، متمم‌های بی‌علامت بدو ریز طبقه کوچکتر تقسیم می‌شوند: (الف)آنهائی که از یك گروه اسمی تشکیل شده‌اند و در آخر گروه اسمی علامتی وجود ندارد (یعنی دارای علامت صفرø هستند)، و (ب) ریزطبقهٔ ضمایرمتصل مفعولی.

طبقهٔاول که ازگروه اسمی بدون علامت تشکیل‌شده بدو ریزطبقهٔ کوچکتر تقسیم می‌شود: (الف) آنهائی که در بند دارای مرجع هستند و (ب) آنهائی که در بند مرجعی ندارند. ریز طبقه مرجع‌دار خود بدو دسته کوچکتر تقسیم می‌شود: (الف) آنهائی که مرجعشان مسندالیه است و (ب) آنهائی که متمم دیگری در بند مرجع آنها قرار می گیرد. ملاکهائی که برای باز شناختن متمم‌های مرجع‌دار از متمم‌های بی‌مرجع در شمارهٔ ۵ـ۲۸ ذکر شد، در مورد متمم‌های بدون علامت نیزصادق است. مثال برای متممهای بی‌علامت، بی‌مرجع:

شما پول‌خرد دارید؟
مس م ا

او کتابهای‌تازه خریده‌است
مس م ا

بچه نشو
م ا

در مثالهای فوق ، متمم‌ها در بند دارای مرجعی نیستند ولی در مثالهای زیر دارای مرجع میباشند ومرجع آنها باپیکان نشان‌داده‌شده است. مثال برای‌متمم‌های بی‌علامت، بامرجع مسندالیه :

آنها خوشحال شدند
مس م ا

این‌آقا برادر من است
مس م ا

او معلم است
مس م ا

مثال برای متمم‌های بی‌علامت که متمم دیگری در بند مرجع آنها است:

من او را خوشحال کردم
مس م م ا

غریبه‌ها او را جناب‌رئیس می‌نامیدند
مس م م ا

۵ـ۳۰: طبقه‌ضمایر متصل مفعولی:

«ضمایرمتصل مفعولی» که در جایگاه متمم قرار می گیرند، طبقه بسته‌ای را تشکیل میدهند که دارای شش عضو است و در جدول زیر نمایش داده می‌شود:

عدد ← / شخص ↓	مفرد	جمع
اول	ـَـم	ـِـمان
دوم	ـَـت / ـِـت[1]	ـِـتان
سوم	ـَـش / ـِـش[1]	ـِـ شان

این ضمایر، واژک‌های مقید (bound morphemes) هستند که همیشه در پی عناصر دیگر بند میآیند. این ضمایرمی‌توانند در پی مسند الیه، متمم یا اسنادقرار گیرند. مثال: منش بخون دل پروروم (در نوشته‌های ادبی)

منش: مس+م — بخون دل: د — پروروم: ا

دیوانه‌اش: م+م — کردند: ا

دیـدمش: ا+م

۵ـ۳۱: بندهائی که دارای دو متمم‌هستند:

بندهائی که دارای دومتمم هستند ممکن است یکی از چهار صورت زیر را داشته باشند:

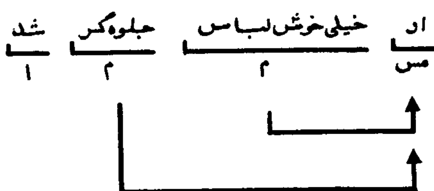
۱ـ دومتمم هردو بدون مرجع.

شما (مس) — اورا (م) — کتک‌مفصلی (م) — زدید (ا)

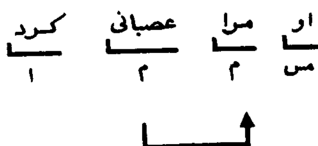
برای یک دستمال (د) — قیصریه‌را (م) — آتش (م) — میزنند (ا)

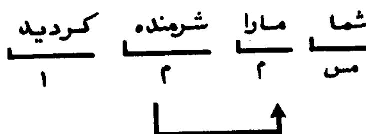
۱ ـ خط‌مورب «/» که‌بین دویاچند عنصرقرارگیرد، درزبانشناسی معنی «یا» دارد. درجدول بالا گونه‌های ـِـ ت و ـِـ ش بیشترمربوط به‌فارسی محاوره ایست.

۲ــ دو متمم، هردو بامرجع مسندالیه

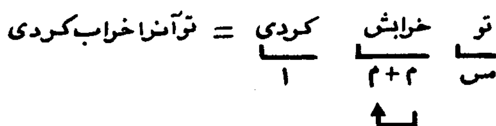


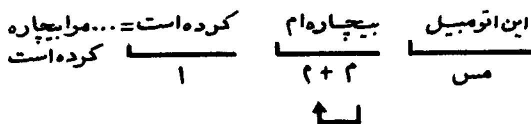
۳ــ دو متمم، متمم اول مرجع متمم دوم:





۴ــ دومتمم، دومی مرجع اولی:





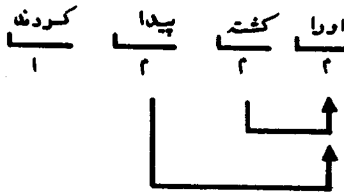
در توالی عناصر، متممهای با مرجع همیشه در دنبال مرجع خود قرار می‌گیرند مگروقتی که مرجع آنها از طبقهٔ ضمایرمتصل‌مفعولی باشد که در اینصورت مرجع در دنبال قرار میگیرد، مانند مثالهای نوع چهارم در بالا.

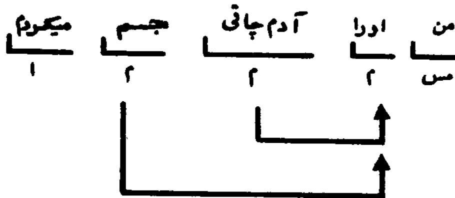
۵ـ۳۲: بندهائی که دارای سه متمم هستند:

در بندهائی که دارای سه‌متمم هستند یکی از متمم‌ها الزامـاً مرجع است .

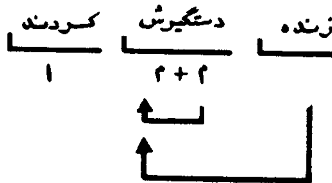
بندهای سه‌متممی یکی از سه‌نوع زیر هستند:

۱ـ سه‌متمم، متمم اول مرجع برای دو متمم دیگر:

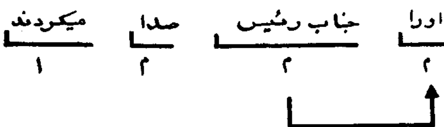




۲ـ سه‌متمم، سومی مرجع برای اولی و دومی:



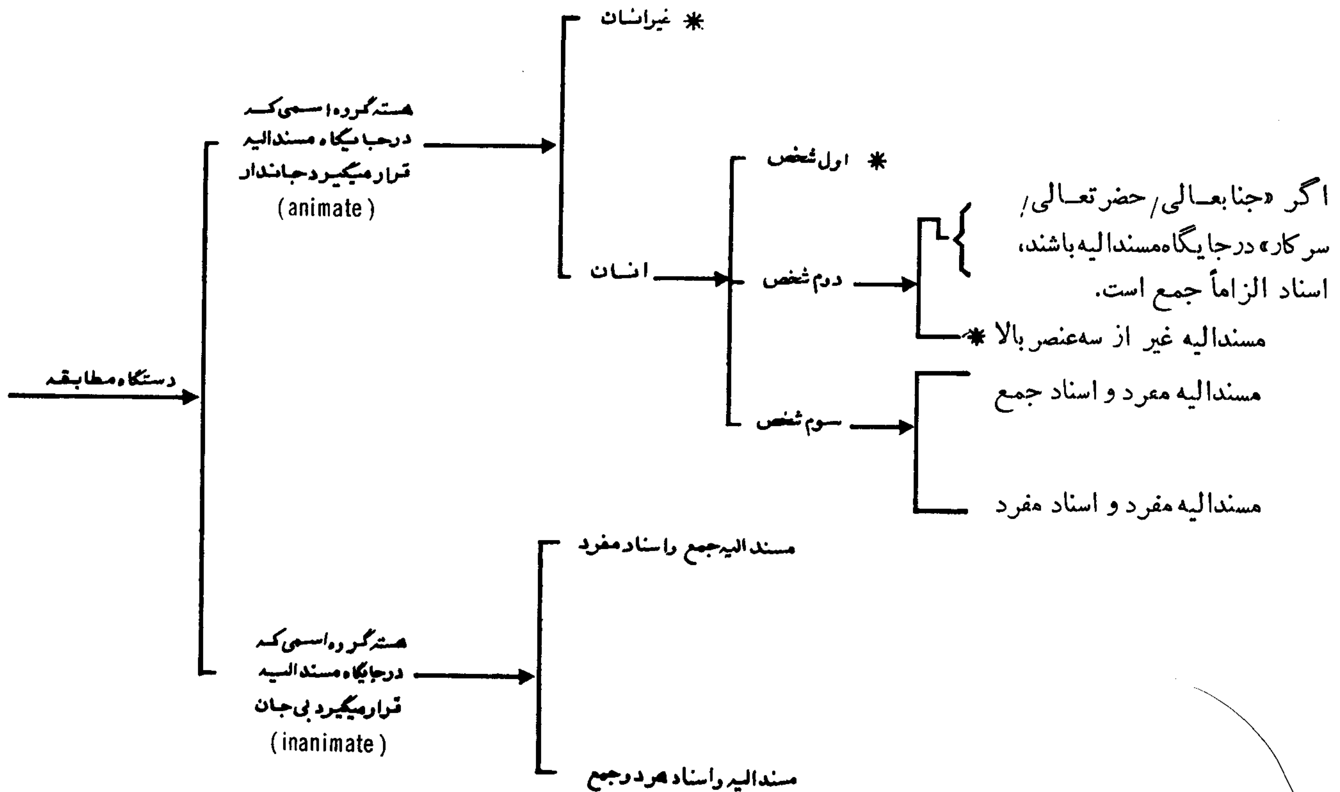
۳ـ سه‌متمم، اولی مرجع برای دومی و متمم سومی بی‌مرجع:



۵-۳۳: دستگاه مطابقه (concord) :

«مطابقه» یعنی ارتباط مسندالیه و اسناد از نظر شخص و عدد[1] دستگاه مطابقه شبکه‌ایست که امکانات مختلف این رابطه‌را در بر میگیرد. ایـن شبکه را می‌توان بصورت نمودار صفحهٔ ۹۹ نشان داد:

1ـ دستگاه عدد در فارسی دارای دوامکان است؛ مفرد و جمع. دستگاه شخص دارای سه امکان است؛ اول شخص، دوم شخص وسوم شخص. این دو دستگاه درفارسی همواره باهم درکارند و ازبرخوردآنها شش امکان بوجود میآید (۶=۲×۳؛ اول شخص، دوم شخص، سوم شخص مفرد و اول شخص ، دوم شخص ، سوم شخص جمع) . این دو دستگاه هم درگروه اسمی (که در جایگاه مسندالیه قرار می‌گیرد) عمل می‌کنند وهم در گروه فعلی (که در جایگاه اسناد قرار می‌گیرد) ودر فصل ششم وهفتم مورد بحث قرار خواهند گرفت. آنچه در اینجا مطرح است ، **رابطه** مسندالیه و اسناد از نظر شخص وعدد است . زیرا این رابطه‌ایست بین دو عنصر ساختمانـی بند (مسندالیه و اسناد) و بحث آن در ساختمان بند باید مطرح گردد .



این علامت * یعنی مطابقهٔ مسندالیه و اسناد اجباری است.

۵ـ۳۴: تقسیمات دستگاه مطابقه:

بطوریکه در روی نمودار نشان‌داده شده است، طبقهٔ‌اسم که هستهٔ گروه‌اسمی و در جایگاه مسندالیه قرار می گیرد، بدو ریزطبقه تقسیم می‌شود: ریزطبقه‌جاندار و ریز طبقهٔ بی‌جان[1]. اگرهستهٔ گروه اسمی از ریز طبقهٔ بی‌جان انتخاب شود، در مطابقه مسندالیه و اسناد از نظرشخص و عدد امکان انتخاب‌وجود دارد: مسندالیه جمع می‌تواند با اسناد مفرد یا اسناد جمع بیاید. مثال:

بر گها می‌ریزند	مسندالیه جمع، اسناد جمع
بر گها می‌ریزد	مسندالیه جمع، اسناد مفرد
درختان زیادی اینجا روئیده‌اند	مسندالیه جمع، اسناد جمع
درختان زیادی اینجا روئیده‌است	مسندالیه جمع، اسناد مفرد

چنانچه هستهٔ گروه اسمی در جایگاه مسندالیه از ریز طبقهٔ جاندار باشد، تقسیمات ریزتری لازم می آید. این ریز طبقه خود به‌دو ریز طبقهٔ کوچکتر تقسیم می‌شود: ریز طبقه‌ای که هستهٔ گروه اسمی آن جاندار انسان است و ریز طبقه‌ای که هستهٔ گروه‌اسمی آن جاندارِ غیرانسان[1] است. در ریز طبقهٔ جاندار غیر انسان انتخاب وجود ندارد: همیشه مسندالیه‌واسناد از نظر شخص وعدد‌مطابقه دارند. مثال:

گر به‌ها دعوا میکنند	مسندالیه جمع، اسناد جمع
گر به ناراحت است	مسندالیه مفرد، اسناد مفرد

در ریزطبقهٔ جاندار انسان، حالات زیرممکن است رخ دهد:

الف ــ در مورد اول شخص، امکان انتخاب وجود ندارد. مثال:

من رفتم

ما رفتیم

۱- تقسیم بندی طبقهٔ‌اسم به «جاندار» (animate) و«بی‌جان» (inanimate)) وسپس تقسیم طبقهٔ«جاندار» به «جاندارانسان» و «جاندار غیرانسان» با ملاك معنائی (semantic)صورت گرفته است زیرا هیچ ملاك صوری وجود ندارد که با کمك آن بدون توجه بمعنی بتوان تشخیص داد یك اسم متعلق به‌کدام یك ازاین ریزطبقه‌هااست. فارسی‌زبانان به‌کمك شم‌زبانی(intuition) خود تشخیص میدهند که هر اسمی بکدام ریز طبقه وابسته است و امکانات آن در شبکهٔ مطابقه چگونه است.

ب ــ در مورد دوم شخص، چنانچه هستهٔ گروه اسمی که در جایگاه مسندالیه قرارمی گیرد کلماتی‌مانند «جنابعالی»، «حضرتعالی»، «سرکار» باشد، اسناد الزاماً جمع خواهد بود: در این‌صورت مسندالیه مفرد و اسناد جمع‌است. مثال:

جنابعالی فرمودید	مسندالیه مفرد، اسناد جمع
سرکار اینطور خواستید	مسندالیه مفرد، اسناد جمع

اگر هستهٔ گروه اسمی غیر از این کلمات باشد، در مورد دوم شخص مطابقه اجباری است. مثال:

تو گفتی

شما گفتید[1]

ج ــ درمورد سوم‌شخص امکان انتخاب وجوددارد: مسندالیه مفردمیتواند با اسناد جمع‌یا اسناد مفرد بیاید. مثال :

دکترمنزل نیست	مسندالیه مفرد . اسناد مفرد
(آقای) دکترمنزل نیستند	مسندالیه مفرد، اسناد جمع

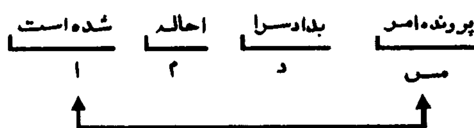
۵ـ۳۵: مسندالیه ساده وترکیبی:

جایگاه مسندالیه می‌تواند بوسیله یك گروه اسمی ویا بیش ازیك‌گروه‌اسمی اشغال شود. وقتی‌جایگاه مسندالیه بوسیله‌یک گروه اسمی اشغال شود، آنرا ساده می‌نامیم ووقتی بوسیله دو گروه اسمی یا بیشتر اشغال شود، آنرا ترکیبی می‌نامیم. مسندالیه ترکیبی ممکن است بصورت زنجیری باشد، یعنی گروههای اسمی‌آن با کمك عوامل پیوندهٔ «و» و «یا» به‌یکدیگر قلاب شده‌باشند، ویاممکن است بصورت عطف بیان باشد که در آن گروههای اسمی بدون عوامل پیونده در کنار هم قرار میگیرند . وقتی مسندالیه ترکیبی باشد ، تمام گروههای اسمی سازندهٔ آن بطور

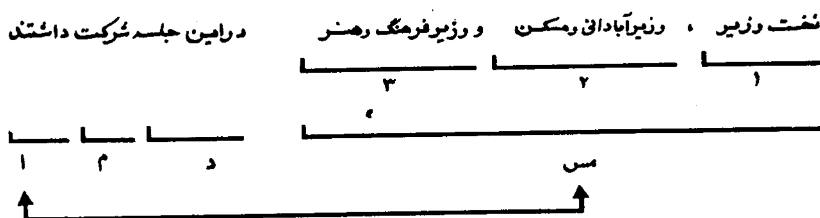
۱ــ ممکن است ماشکل‌جمع را برای مفهوم مفرد بکاربریم. مثلا «شما گفتید» ممکن‌است برای مخاطب مفرد بکار رود، یا «ایشان گفتند» برای سوم شخص مفرد بکاررود. دراین مثالها و موارد مشابه‌آن مطابقه صوری بین مسندالیه واسناد که موضوع بحث ما است برقرارمیباشد زیراهردو بصورت جمع هستند. ولی بین‌صورت ومعنا مطابقه برقرارنیست‌زیرا شکل جمع برای مفهوم مفرد بکاررفته‌است. چون‌بحث ما دربارهٔ تطابق صوری است، بنابراین بررسی این‌نوع عدم تطابق معنائی دراینجا مطرح نمی‌شود .

یك‌پارچه‌از نظرشخص وعدد با اسناد رابطه برقرار میکنند. مثال:

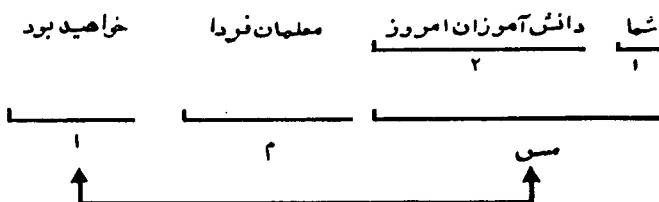
مسندالیه ساده (دارای یك گروه اسمی):



مسندالیه ترکیبی، زنجیری (دارای سه گروه اسمی):



مسندالیه ترکیبی ، عطف‌بیان (دارای دوگروه اسمی) :

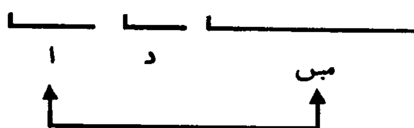


۵ـ۳۶: مطابقه بین مسندالیه ترکیبی واسناد:

الف ــ مطابقه ازنظرعدد (درحالت زنجیری):

وقتی مسندالیه ترکیبی بصورت زنجیری باشد، همیشه مانند مسندالیه جمع عمل‌می کند، اعم ازاینکه گروههای اسمی سازندهٔ آن به تنهائی مفرد یاجمع باشند. بنابراین اسنادی که دربند بامسندالیه ترکیبی‌رابطه را برقرارمیکند، بصورت‌جمع خواهد بود (مگردرمواردی که مطابق توصیف ۵ـ۳۴ برای مسندالیه جمع بتوان اسناد مفرد بکار برد.) درمثال شمارهٔ ۵ـ۳۵ مسندالیه ترکیبی زنجیری دارای سه گروه اسمی است که هر کدام به تنهائی مفرد هستند ولی اسناد بند بصورت جمع است. درمثال زیر مسندالیه ترکیبی زنجیری دارای دو گروه است که یکی جمع‌و

دیگری مفرد است، دراینجا نیز اسناد بصورت جمع است:



ب ـ مطابقه از نظر شخص (درحالت زنجیری):

ممکن است وضع گروههای اسمی‌که مسندالیه ترکیبی زنجیری را میسازند از نظر «شخص» یکسان نباشد. مثلاً درجمله «من و برادر بزرگ اورفتیم» مسندالیه از دو گروه اسمی ساخته شده است: «من» و «برادر بزرگ او» که اولی اول شخص و دومی سوم شخص است. درچنین مواردی که بین گروهها از نظر شخص هم‌آهنگی موجود نباشد قانون چنین است. چنانچه ضمیر اول شخص (مفرد یا جمع) در بین گروهها باشد، آن ضمیر حاکم خواهد بود، یعنی اسناد بصورت اول شخص میآید، مانند مثال بالا. چنانچه ضمیر اول‌شخص در بین گروهها نباشد، اگر ضمیر دوم‌شخص (مفرد یا جمع) در آنها باشد، آن ضمیر حاکم خواهد بود. مثلاً در «تو و برادر بزرگ اورفتید» یا «شما و فریدون رفتید» ضمیر دوم شخص بر اسناد حاکم است. اگر ضمیر اول شخص یا دوم شخص در بین گروهها نباشد، اسناد بصورت سوم‌شخص خواهد بود. درزیر مثالهای بیشتری داده‌شده‌است که قانون بالا را روشن می کنند:

من و تو رفتیم

من وشما رفتیم

من و او رفتیم

من و آنها رفتیم

من و برادرزادهٔ اورفتیم

ما وشما رفتیم

درهمهٔ مثالهای بالا، اسناد از نظر عدد جمع است زیرا، چنانکه گفته شد،

مسندالیه ترکیبی زنجیری بصورت جمع عمل میکند اگرچه گروههای اسمی آن به تنهائی مفرد یا جمع باشند ودر همهٔ این مثالها اسناد از نظرشخص، اول شخص است زیرا در بین گروههای سازنده مسندالیه، ضمیراول شخص مفرد یاجمع‌وجود دارد وبنابراین دیگر گروهها ازنظرشخص تابع اول شخص قرار میگیرند.

تو واورفتید

تو وآنها رفتید

تو ومنوچهر رفتید

تو ورفقایت رفتید

شما ورفقایتان رفتید

درهمهٔ مثالهای‌بالا، اسناد ازنظرعددجمع‌است زیرا مسندالیه ترکیبی‌زنجیری است ، و اسناد دوم شخص است زیرا دربین گروههای سازندهٔ مسندالیه، ضمیر دوم شخص مفرد یاجمع وجوددارد بنابراین، آن ضمیرحاکم براسناد است .

او وبرادرش رفتند

او ورفقایش رفتند

دردومثال بالا، اسناد ازنظرعدد جمع است زیرا مسندالیه ترکیبی زنجیری است وازنظر شخص ، سوم شخص است زیرا ضمایر اول شخص یا دوم شخص در بین گروههای سازندهٔ مسندالیه وجود ندارد.

مثالهای زیررا بایکدیگروبا موارد فوق مقایسه می کنیم:

توبا من رفتی

من با تورفتم

توبا اورفتی

اوبا تورفت

توبا آنها رفتی

توبا ما رفتی

ما با تو رفتیم

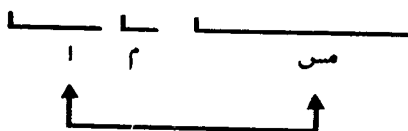
شما باما رفتید

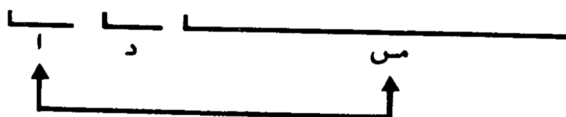
ما باشما رفتیم

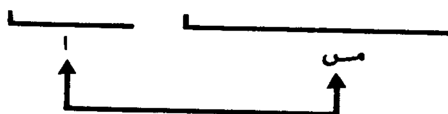
درمثالهای بالا، «بامن، با تو، با او...» جزو مسندالیه نیست. اینها گروه‌های قیدی هستند و بهمین جهت دررابطه مسندالیه‌واسناد از نظرعدد دخالتی ندارند. مسندالیه بندگروهی‌است که دراول بند، قبل‌از «با...» قرارگرفته‌است واسناداز نظر شخص وعدد با آن مطابقه میکند.

ج ـ مطابقه از نظرشخص وعدد (درحالت عطف بیان):

وقتی مسندالیه ترکیبی بصورت عطف بیان باشد، اسناد از نظر عدد تابع گروه‌اسمی اول است زیرا گروههای دیگر خود تابعی‌از گروه اول هستند. مطابقهٔ شخص‌دراین مورد چنان‌است‌که در مورد مسندالیه‌ترکیبی زنجیری گفته شد. مثال:







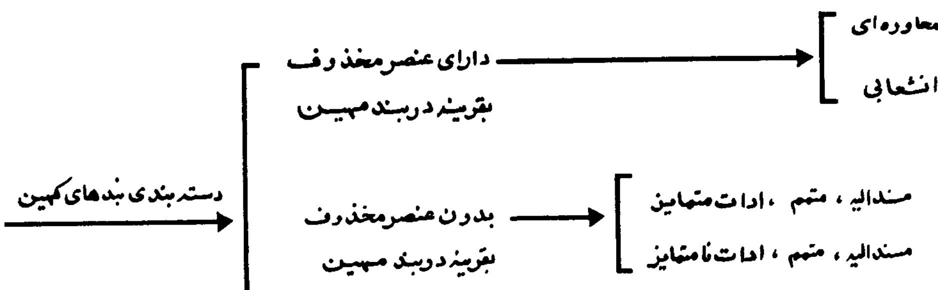
۳۷ـ۵: بندکهین (minor) :

بند کهین آنست که جایگاه اسناد در آن اشغال نشده باشد. مثال:

شب برخیز برسلامت

مس د د

بندهای کهین فارسی را میتوان بطریق زیر دسته بندی کرد:



بطوریکه در روی نمودار نشان داده‌شده است، بندهای کهین بدو دسته اصلی تقسیم می‌شوند: (الف) آنهائی که دارای عنصر محذوف بقرینه در بند مهین هستند و (ب) آنهائی که دارای چنین عنصر محذوفی نیستند.

۳۸ـ۵: بندهای کهین با عنصر محذوف بقرینه در بند مهین:

این نوع بندکهین همواره بایك بند مهین همراه است و عنصر یا عنصرهائی‌را بقرینه از آن می گیرد . ایـن دسته به‌دو گروه کوچکتر تقسیم می‌شود: انشعابی و محاوره‌ای. در گروه انشعابی، گوینده یا نویسنده بند مهین و کهین معمولاً یك شخص است و اغلب عامل پیوندهای مثل «و» و «یا» و غیره وجود دارد که دو بند را بهم می‌پیوندد. مثال: «جمعیت ایران سالیانه به‌نسبت دودر صد اضافه می‌شود، وشاید هم بیش از دو درصد». جمله فوق از یك بندمهین و یك‌بند کهین ساخته شده‌است. بند «و شـاید هم بیش از دو درصد» بند کهین است زیرا جـایگاه اسناد در آن اشغال نشده‌است . گویندهٔ این‌دو بند یك شخص‌است و عامل پیونده «و» آن‌دورا بهم متصل کرده‌است . بند کهین عناصری‌را بقرینه انشعابی از بند مهین می گیرد که چنانچه

بآن افزوده شود بصورت زیر درخواهد آمد:

«و شاید هم جمعیت ایران سالیانه به‌نسبت بیش از دو در صد اضافه‌می‌شود.»

در انشعاب زیر رابطهٔ دو بند نشان داده می‌شود و عنصرهای محذوف به‌قرینه در بند کهین با نقطه‌چین در زیر عناصر بند مهین نمایانده می‌شود:

جمعیت ایران سالیانه به‌نسبت دو درصد اضافه می‌شود

و شایدهم .... بیش از دو درصد ....

مثال دیگر: پدرش اورا بمدرسهٔ ملی فرستاد و همچنین برادر بزرگش را.

رابطهٔ انشعابی دو بند کهین و مهین را در جملهٔ فوق با نمودار زیر می‌توان نشان داد:

پدرش او را بمدرسهٔ ملی فرستاد

وهمچنین ..... برادر بزرگش را ....

۵-۳۹: نوع محاوره‌ای:

بندهای کهین محاوره‌ای مانند نوع انشعابی دارای عنصر یاعنصرهای محذوف بقرینه در بند مهین هستند، ولی چون در مکالمه رخ میدهند، گویندهٔ دو بند کهین و مهین یك شخص نیست وعامل پیونده «و» و «یا» که بندهای کهین و مهین نوع انشعابی را بهم متصل می کرد در اینجا وجود ندارد. مثال زیر از گفتگوی دو کودك گرفته شده است:

گویندهٔ الف	گویندهٔ ب
دیشب کجارفتی؟	سینما
کی بردت؟	برادرم
کدام فیلم‌را دیدی؟	انتقام کلانتر

پاسخهای گویندهٔ ب همه از نوع بندهای کهین است زیرا جایگاه اسناد در آنها اشغال نشده‌است، بندهای کهین عناصری‌را به‌قرینه‌از بندهای مهین که‌گفته‌های

گوینده الف است می‌گیرند[1]، و از نوع محاوره‌ای هستند زیرا گویندهٔ بندهای‌مهین و کهین یکنفر نیست.

۵ـ۴۰: بندهای کهین بدون عامل محذوف بقرینه در بند مهین:

این دسته الزاماً با بندهای‌مهین‌همراه نیستند و عناصری را به‌قرینه ازآنها نمی‌گیرند. در این بندها، بر اثر کثرت استعمال یا به‌دلایل دیگر، جایگاه اسناد همیشه خالی است. این دسته به‌دو گروه کوچکتر تقسیم می‌شوند : (الف) آنهائی که درآنها نقش‌مسندالیه، متمم و ادات ازیکدیگر باز شناخته می‌شود و (ب) آنهائی که درآنها نقش مسندالیه، متمم و ادات‌از یکدیگر باز شناخته نمی‌شود.

مثالهای دستهٔ الف (مسندالیه، متمم، ادات متمایز):

۱ـ

چشمم	روشن
مس	م

۲ـ

صدرحمت	به‌جهنم
مس	د

۳ـ

روز	ازنو ،	روزی	ازنو
مس	د	مس	د

۴ـ

ازمن	اصرار ،	از او	انکار
د	مس	د	مس

۵ـ

سلام	برشما
مس	د

۶ـ

لطف‌شما	زیاد
مس	د

مثالهای فوق همه از نوع بندهای کهین هستند زیرا جایگاه اسناد درآنها اشغال نشده‌است. این بندها مستقلاً بکار برده می‌شوند و تالی‌بندهای مهین نیستند و عنصری را به‌قرینه از آنها نمی‌گیرند. نقش مسندالیه، متمم وادات در این دسته قابل تشخیص است زیرا می‌توان جایگاه اسناد را بعنوان آزمایش پر کرد و نقش نحوی بقیهٔ عناصررا روشن کرد.مثلاً می‌توان گفت:

صدرحمت	به‌جهنم	(باد)
مس	د	ا

چشمم	روشن	(باد)
مس	م	ا

[1] ـ دراین مثال حذف به قرینه معنائی صورت‌گرفته وبهمین جهت نمی‌توان قطعاتی راعیناً ازبند مهین گرفت وبه عناصربند کهین افزود، چنانکه درنوع انشعابی امکان داشت. مثلا «سینما» درپاسخ به «کجا» آمده و تکمیل ساختمان بند مستلزم تغییر دستوری است: دیشب سینما رفتم یا دیشب رفتم سینما.

۵ـ۴۱: دستهٔ ب (مسندالیه، متمم، ادات نامتمایز) :

در این نوع بندهای کهین، نقش نحوی عناصر را با پر کردن جایگاه اسناد نمی‌توان تعیین کرد. این بندها اکثراً در حالت خطاب، ندا، آدرس و یا عنوان هستند. مثال:

۱ـ دوست عزیزم ۲ـ آقای هوشنگ رحمانی دبیر دبیرستانهای بخش ۵

۳ـ ریاست محترم ادارهٔ کارگزینی ۴ـ ای روزگار سیاه

موارد زیر را نیز می‌توان جزو همین دسته به‌حساب آورد:

سلام، ای‌والله، دستخوش، بارک‌الله و امثال آن.

فصل ششم

ساختمان گروه فعلی

۶ـ۱: تعریف گروه:

گروه بآن واحد زبان فارسی گفته می‌شود که از یك کلمه یا بیشتر ساخته شده است و خود در ساختمان واحد بالاتر یعنی بند بکار می‌رود. درسلسله مراتب واحدها، گروه پائین‌تر از بند وبالاتر ازکلمه قرارمی گیرد. گروه‌های فارسی به‌سه طبقه تقسیم می‌شوند: طبقـه گروه فعلی ، طبقهٔ گروه اسمی و طبقهٔ گـروه قیدی . طبقهٔ گروه فعلی درساختمان واحد بالاتر یعنی بند همیشه جایگاه اسناد را اشغال می کند. طبقهٔ گروه قیدی همیشه در جایگاه ادات قرار می گیرد ، و طبقهٔ گروه اسمی درجایگاه مسندالیه، متمم و گاهی نیزدر جایگاه ادات قرار می گیرد. مثال:

در هرروز	هزارمیلیون فوت‌مکعب گاز	از طریق لولهٔ سرتاسری
د	مس	د
۱	۲	۳

به‌شوروی	فرستاده‌خواهد شد
د	ا
۴	۵

در مثال فوق شماره‌های ۱، ۳ و ۴ گروه‌های قیدی هستند که در ساختمان این بند جایگاه ادات را اشغال‌کرده‌اند (ساختمان گروه‌های قیدی در فصل هشتم

بحث‌خواهد شد). شمارهٔ۲ گروه اسمی‌است که درجایگاه مسندالیه قرار گرفته‌است (ساختمان گروه اسمی در فصل هفتم بحث خواهد شد). شمارهٔ ۵ گروه فعلی است که در جایگاه اسناد قرار گرفته و بحث آن در این فصل مطرح است.

۶ـ۲: عنصرهای ساختمانی گروه فعلی:

بطوریکه در بالا گفته‌شد، گروه فعلی از یك کلمه یا بیشترساخته شده‌است و همواره درساختمان واحدبالاتر یعنی‌بند، جایگاه‌اسناد را اشغال می‌کند. بزرگترین گروه فعلی فارسی از شش عنصر ترکیب شده‌است. مثال:

۱ـ نه‌باید برداشته شده باشد ۲ـ نه‌باید بر گردانده شده باشد

نه	باید	بر	داشته گردانده افروخته آشفته	شده	باشد
ن	ق	غ	ف	ل	ح

شش عنصرساختمانی گروه فعلی عبارتنداز:

شماره	نام عنصر	علامت اختصاری
۱	عنصرسازندهٔ منفی	ن
۲	افعال ناقص	ق
۳	عنصرغیرفعلی	غ
۴	فعل واژگانی	ف
۵	عنصرسازندهٔ مجهول	ل
۶	عنصرسازندهٔ حالت	ح

هریك ازشیارهائی که دربالا دیده میشود نمایندهٔ یك‌طبقه است. طبقاتی که

در پائین با خط بسته شده‌اند، طبقات بسته دستوری هستند: یعنی تعداد اعضای آنها شناخته ومحدود است . طبقه‌ای که با خط بسته نشده ، طبقهٔ باز واژگانی است ، یعنی اعضای آن محدود نیست . بدین ترتیب فقط عنصر «ف» متعلق به طبقهٔ باز واژگانی و نامحدود است و پنج عنصر دیگر متعلق به‌طبقات دستوری ومحدودهستند.

۶-۳: فرمول ساختمانی گروه فعلی:

فرمول ساختمانی گروه فعلی را درفارسی میتوان چنین نوشت:

(ن) (ق) (غ) ف (ل) (ح) . عناصری که در بین دو هلال قرار گرفته‌اند اختیاری هستند. فقط عنصر «ف» یعنی فعل واژگانی اجباری است که خارج ازدو هلال قرار گرفته است. بطوریکه درمثالهای زیرمشاهده می‌شود، عنصر«ف» در تمام موارد وجود دارد ولی عناصر دیگرمیتوانند باشند یا نباشند. پیکان نمایندهٔ توالی عناصر است: چهارعنصری که در زیرپیکان قرار دارند دارای توالی ثابت هستند و هروقت در گروه فعلی موجود باشند، به ترتیب فوق قرار میگیرند ولی توالی دو عنصر «ن» و «ق» ثابت نیست وتابع قوانین خاصی است، به شماره‌های ۶-۱۱و۶-۱۲ نگاه کنید.

ن	ق	غ	ف	ل	ح
-	-	-	داشت	-	-
-	-	-	داشت	-	-
-	-	بر	داشت	-	-
نه	باید	بر	داشت	-	-
نه	باید	بر	داشته	شود	-
نه	باید	بر	داشته	شده	باشد

هریک ازاین عناصرششگانه وامکانات مختلفی که درهریك از این طبقات وجوددارد درزیرجداگانه مورد بحث قرارخواهد گرفت.

۴-۶: عنصر «ف»، فعل واژگانی:

فعلی که متعلق به‌طبقهٔ «ف» باشد دارای ۲۹ شکل است به‌ترتیب زیر:[1]

	نام[2]	علامت اختصاری	مثال	تعداد
صور تهائی که صرف میشوند	مضارع / حال	MZ	میروم/دارم	۶ صورت
	ماضی مطلق	MM	رفتم	۶ صورت
	ماضی استمراری	ME	میرفتم	۶ صورت
	التزامی	EL	بروم	۶ صورت
	امر	AM	برو	۱ صورت
صور تهائی که صرف نمی‌شوند	مصدر	MA	رفتن	۱ صورت
	مصدر کوتاه	MK	رفت	۱ صورت
	اسم مفعول	EM	رفته	۱ صورت
	اسم مفعول استمراری	EE	میرفته	۱ صورت
				۲۹ صورت

از ۲۹ صورت بالا، چهارصورت آخر صرف نمی‌شوند ولی بقیه برای شخص و عدد صرف می‌شوند. صیغه‌های امر و التزامی از نظر صورت یکسان هستند مگر درمورد دوم شخص مفرد، و بدین سبب برای امر فقط یك صورت ذکر شده است، چون صورت‌های دیگر آن با صیغه‌های التزامی یکسان میباشد.

۱- باید توجه داشت که ما «فعل» و «گروه فعلی» را در دو مفهوم جداگانه بکارمی‌بریم. مثلا «بایدکشته شده باشد» یك‌گروه فعلی است که ازچهار فعل ساخته شده است. یك گروه فعلی ممکن است از یك فعل یا بیشتر تشکیل شده باشد. «فعل» فقط به کلمهٔ فعل اطلاق میشود. دراینجا ساختمان کلمه فعل که درجایگاه «ف» در گروه فعلی قرارگیرد مورد بحث است.

۲- نامهائی که دراینجا بکاربرده‌شده اساس صوری دارندنه معنائی، مثلا مابه یك‌صورت‌صرف شده فعل که دارای ساختمان خاصی باشد نام ماضی مطلق میگذاریم بدون اینکه بمعنی ماضی‌مطلق یا طرزبکاربردن آن در موقعیت‌های مختلف اشاره کنیم. ممکن بود برای نامیدن این صورت‌ها از علائم استفاده شود، ولی چون به‌کاربردن علائم فهم مطلب را مشکل‌تر می‌کند، ترجیح داده‌شد از اصطلاحات آشنا استفاده شود. بهرحال باید توجه داشت‌که این نام‌ها برچسبی بیش نیستند و بنیاد معنائی ندارند.

۶ـ۵: ساختمان کلمۀ فعل از نظر واژك‌های سازنده:

کلمۀفعل حداقل ازدوواژك وحداکثر از پنج واژك ساخته شده‌است: به‌عبارت دیگر کلمۀ فعل دارای پنج عنصر ساختمانی است که دوتای آن اجباری و سه‌تای دیگراختیاری است. این‌پنج عنصرعبارتنداز پیشوند باعلامت اختصاری«پ»، ستاك حال با علامت اختصاری «ت» ، عامل سببی باعلامت اختصاری «س» ، علامت ستاك گذشته باعلامت اختصاری « گ» و پی‌بندهای فعلی باعلامت‌اختصاری«پی». ازاین پنج‌عنصر، ستاك‌حال وپی‌بندهای فعلی‌اجباری‌وسه‌تای دیگراختیاری‌است: یعنی‌حد اقل ساختمان کلمۀ فعل ازدوواژك ترکیب می‌شود که یکی در جایگاه ستاك‌حال و دیگری درجایگاه پی‌بند قرارمیگیرد. بنا براین‌فرمول ساختمانی کلمه‌فعل‌را میتوان چنین‌نوشت:(پ) ت (س) (گ) پی. عناصری که بین‌دوهلال‌قراردارند اختیاری‌هستند وآنهائی که خارج از دو هلال قرار دارند اجباری می‌باشند. پیکان علامت توالی عناصراست، یعنی چنانچه‌این عناصروجود داشته باشند، ناگزیردراین توالی قرار می‌گیرند. طبقاتی که این‌جایگاهها را اشغال می‌کنند، ازواحد واژك هستند . در زیـرچند فعل را به واژك های سازنده‌آن تجزیه می‌کنیم. این افعال عبارتنداز :
می‌پرانیدم ، می‌خندانیدی ، می گریاند ، می‌خریـدم ، می‌روم ، گفت ، بگوئی ، دارم. ترتیب عناصر ساختمانی این فعل‌ها به خط‌آوانگار و خط فارسی هر دوداده می‌شود.

توالی عناصرسازنده درافعال بالابه ترتیب خط آوانگار:

⟶

پ	ت	س	ک	پی
mi	par	a:n	id	am
mi	xand	a:n	id	i
mi	gery	a:n	–	ad
mi	xar	–	id	am
mi	rav	–	–	am
–	gof	–	t	ø
be	gu	–	–	i
–	da:r	–	–	am

چهار طبقه پیشوند ، عامل سببی ، علامت ستاك گذشته وپی‌بند، طبقات بسته دستوری هستند زیرا امکانات داخل آن طبقات محدود است. طبقهٔستاك حال،طبقهٔ واژگانی است زیرا امکانات داخل آن محدود نیست.

توالی عناصرسازنده درافعال بالابه ترتیب خط فارسی:

پی	ک	س	ت	پ
ـَم	اید	ان	پر	می
ای	اید	ان	خند	می
ـَد	–	ان	گری	می
ـَم	اید	–	خر	می
ـَم	–	–	رو	می
ø	ت	–	گف	–
ای	–	–	گو	به
ـَم	–	–	دار	–

۶ـ۶: امکانات طبقهٔ واژگی که جایگاه پیشوند (پ) را اشغال می‌کند:

این طبقه دارای دوعضواست: یکی «می» (mi) و دیگری یکی از سه صورت بی/ بُ/ بِ/ (biy/bo/be).

طبقه‌ای که جایگاه پیشوند را اشغال میکند ⟵ { mi ، be/bo/biy }

برای مثالهای «می» به‌جدول ۶ـ۵ نگاه کنید. تفاوت‌سه گونه be/bo/biy مربوط به محیط صوتی آنها است. biy قبل ازستاك حالی قرارمی‌گیردکه‌با مصوت شروع شود، مانند، i (پی) a: (ت) biy (پ) (بیائی)، i (پی) a:za:r (ت) biy (پ) (بیازاری).

bo برای هم‌آهنگی مصوت‌ها (vowel harmony) است وموقعی ظاهر میشود که ستاك حال دارای مصوت /o/ باشد مانند: ro (ت) bo (پ) (برو)، ko (ت) bo (پ) (بکش)، xor (ت) bo (پ) (بخور)، do (ت) bo (پ) (بدو). be در شرایطی ظاهر می‌شود که خاص bo یا biy نباشد: به عبارت دیگر، be گونه عادی است که چنانچه شرایط صوتی، bo یا biy را ایجاب نکند بکار برده خواهد شد.

۶ـ۷: امکانات طبقهٔ واژگی که جایگاه پی بند (پی) را اشغال میکند:

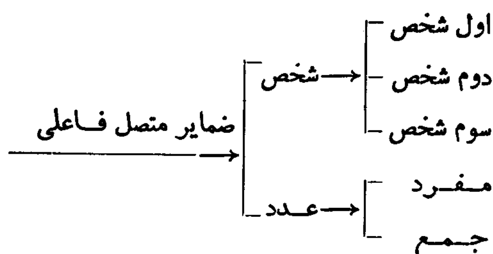
این طبقه به سه ریزطبقه تقسیم می‌شود: دوتا از این ریزطبقه‌ها هریك دارای یك عضو و سومی دارای شش عضو است.

طبقه‌ای که جایگاه پی‌بند را اشغال می‌کند ⟵

رفتن	an (پی)	t (گ)	raf (ت)	-an	عامل سازندهٔ مصدر
رفته	e (پی)	t (گ)	raf (ت)	-e	عامل سازندهٔ اسم مفعول
رفتی	i (پی)	t (گ)	raf (ت)		ضمایر متصل فاعلی

طبقهٔ ضمایر متصل فاعلی دارای شش عضو است که در جدول زیر نشان‌داده

می‌شود. این‌شش امکان نتیجهٔ تلفیق دو دستگاه شخص و عدد است: دستگاه شخص دارای سه امکان و دستگاه عدد دارای دو امکان است که حاصل ضرب آنها شش می‌شود.



جدول زیر شش امکانی را که از تلفیق دو دستگاه فوق حاصل می‌شود نشان می‌دهد:

↓ شخص، عدد ←	مفرد	جمع
اول شخص	-am (ـَم)	-im (ایـم)
دوم شخص	-i/Ø (Ø/ای)	-id (ایـد)
سوم شخص	-ad/Ø (Ø/ـَد)	-and (ـَنـد)

مثال برای ضمایر فوق:

↓ شخص، عدد ←	مفرد	جمع
اول شخص	raftam رفتم	raftim رفتیم
دوم شخص	boroØ برو rafti رفتی	raftid رفتید
سوم شخص	raftØ رفت miravad میرود	raftand رفتند

۶ـ۸ : دو طبقهٔ واژکی که جایگاههای ستاك حال و علامت ستاك گذشته را اشغال می‌کنند:

افعال فارسی ستاکهای حال و گذشتهٔ خود را مطابق فرمولهای زیر از مصدر می‌سازند:

(۱) مصدر ـ علامت مصدر (an−) = ستاك گذشته (علامت «ـ» خوانده شود «منهای»).

(۲) ستاك گذشته ـ علامت ستاك گذشته (t/d/id/a:d) ± تغییرات صوتی = ستاك حال

چنانچه مطابق فرمول اول علامت مصدر یعنی واژك an− را از مصدر حذف کنیم، ستاك گذشته بدست می‌آید. کلیه ستاکهای گذشته بیك واژك ختم می‌شوند که علامت ستاك گذشته محسوب می‌شود. این واژك دارای چهار گونه است : t/d/id/a:d. این گونه‌ها درتوزیع تکمیلی(complementary distribution) هستند، یعنی نمی‌توانند آزادانه بجای یکدیگر بکار روند، بلکه انتخاب آنها مربوط به محیط خاص است. چنانچه مطابق فرمول دوم، واژك علامت ستاك گذشته از آخر ستاك گذشته حذف شود، ستاك حال بدست می‌آید. افعال فارسی از نظر ساختن ستاك حال خود از ستاك گذشته به دو دسته تقسیم می‌شوند: در دستهٔ اول، پس از حذف علامت ستاك گذشته، ستاك حال بدون تغییرات صوتی بدست می‌آید. این دسته افعال را معمولاً «منظم» می‌خوانند. در دستهٔ دوم، پس از حذف علامت ستاك گذشته، ستاك‌حال با تغییرات صوتی بدست می‌آید. این دسته‌افعال را معمولاً «نامنظم» می‌خوانند. بنا بر این « ± تغییرات صوتی » در فرمول دوم یعنی بودن یا نبودن تغییرات صوتی که در مورد دستهٔ اول یعنی افعال منظم منفی و در مورد دستهٔ دوم یعنی افعال نامنظم مثبت است. چند مثال از دستهٔ اول:

۱ـ کشتن ـ َـن = کشت (ستاك گذشته)

کشت ـ ت = کش (ستاك حال)

۲ـ خوردن ـ َـن = خورد (ستاك گذشته)

خورد ـ د = خور (ستاك حال)

۳ـ خریدن ـ َـن = خرید (ستاك گذشته)

خرید ـ اید = خر (ستاك حال)

۴ـ افتادن ـ َـن = افتاد (ستاك گذشته)

افتاد ـ آد = افت (ستاك حال)

در مثال اول، واژك علامت ستاك گذشته از گونهٔ «ت»، در مثال دوم از گونهٔ « د »، در مثال سوم از گونهٔ « اید » و در مثال چهارم از گونهٔ « آد » است. در هر چهار مورد، ستاك حال پس از حذف واژك علامت ستاك گذشته، بدون تغییرات صوتی بدست می‌آید. بنا بر این چهار فعل فوق متعلق به دستهٔ اول ، یعنی منظم، هستند. چند مثال از دستهٔ دوم :

۱ـ آراستن ـ َـن = آراست (ستاك گذشته)

آراست ـ ت + تغییرات صوتی = آرای (ستاك حال)

۲ـ آمدن ـ َـن = آمد (ستاك گذشته)

آمد ـ د + تغییرات صوتی = آ (ستاك حال)

۳ـ پختن ـ َـن = پخت (ستاك گذشته)

پخت ـ ت + تغییرات صوتی = پز (ستاك حال)

۴ـ شستن ـ َـن = شست (ستاك گذشته)

شست ـ ت + تغییرات صوتی = شوی (ستاك حال)

بطوریکه مشاهده می‌شود، ستاك حال در مثالهای فوق، پس از حذف علامت ستاك گذشته، با تغییرات صوتی بدست می‌آید. بنا بر این، افعال فوق متعلق به دستهٔ دوم، یعنی نامنظم هستند[1]. فهرست مهمترین افعال نامنظم فارسی در آخر

۱ـ باید توجه داشت که توجیه «± تغییرات صوتی» یك توجیه توصیفی و همزمان (synchronic) است. توجیه تاریخی (diachronic) این افعال با توصیفی که دراینجاداده شده است تفاوت خواهد داشت. از نظر تاریخی، ستاك حال و گذشته بعضی از این افعال از دوریشهٔ جداگانه آمده است. ولی چون دو قسمت این افعال در زبان فارسی امروز در یك دستگاه واحد مکمل یکدیگرند و ازطرف دیگر توصیف ما یك توصیف همزمان است، به بحث تاریخی موضوع نمی‌پردازیم.

کتاب داده شده است.

چند نکتهٔ کلی در بارهٔ ستاك حال و ستاك گذشته :

۱ـ طبقهٔ واژ کی که در جایگاه ستاك حال قرار می گیرد، یك طبقهٔ باز با امکانات نامحدود است.

۲ـ طبقهٔ واژ کی که در جایگاه علامت ستاك گذشته قرار می‌گیرد فقط‌دارای یك عضو است که چهار گونه دارد: t/d/id/a:d.

۳ـ ستاك گذشته از دو واژك ساخته مـی‌شود: ستاك حال + علامت ستاك گذشته (t/d/id/a:d).

۴ـ از ستاك گذشته این صیغه‌های فعلی ساخته می‌شوند:

ماضی مطلق		xor	d	am	خوردم
		ت	گ	پی	
ماضی استمراری	mi	xor	d	am	می‌خوردم
	پ	ت	گ	پی	
اسم مفعول		xor	d	e	خورده
		ت	گ	پی	
اسم مفعول استمراری	mi	xor	d	e	می‌خورده
	پ	ت	گ	پی	

۵ـ از ستاك حال این صیغه‌های فعلی ساخته می‌شوند:

مضارع	mi	xor	am	می‌خورم
	پ	ت	پی	
التزامی	bo	xor	am	بخورم
	پ	ت	پی	
امـر	bo	xor	∅	بخور
	پ	ت	پی	

۶ـ۹ : عامل سببی (Causitive)

طبقه‌ای که در این جایگاه قرار می گیرد فقط دارای یـك عضو است و آن واژك a:n است که بین ستاك حال و علامت سلامت ستاك گذشته قـرار می گیرد. اضافـه کردن این واژك، فعل لازم را بـه متعدی سببی تبدیـل می کند. در مثالهای

زیرچند فعل باعامل سببی و بدون عامل‌سببی برای دوم‌شخص مفردصرف شده‌است:

باعامل سببی		بدون عامل سببی	
پرانیدی	para:nidi	پریدی	paridi
دوانیدی	dava:nidi	دویدی	davidi
می‌خندانی	mixanda:ni	می‌خندی	mixandi
می گریانی	migerya:ni	می گریی	migeryi
جنبانیدی	jonba:nidi	جنبیدی	jonbidi

۶ـ۱۰ : جدول ساختمانی صورتهای مختلف فعل از نظر واژک‌های سازنده :

صورتهای مختلف فعل واژگانی که در شمارهٔ ۶ـ۴ نام‌برده شدند از نظر واژك های سازنده دارای ساختمانهای مختلفی هستند که در جدول زیر نشان داده شده است. علامت ± در جایگاه «س» (عامل سببی) یعنی «با عامل سببی یا بدون عامل سببی». علامت + یعنی بودن و علامت − یعنی نبودن عنصری در جایگاهی که در بالای ستون ذکر شده است . علامت + در جایگاه «پی» یعنی حضور یکی از ضمایر شش‌گانه فعلی در این جایگاه ضروری است.

شکل فعل	علامت اختصاری	ساختمان					مثال
		پ	ت	س	گ	پی	
مضارع	MZ	mi	+	±	−	+	میخورم/میخورانم
حال	MZ	−	+	−	−	+	دارم
ماضی مطلق	MM	−	+	±	+	+	خوردم/خوراندم
ماضی استمراری	ME	mi	+	±	+	+	میخوردم/میخوراندم
التزامی	EL	be/biy/bo	+	±	−	+	بخورم/بخورانم
امر[1]	AM	be/biy/bo	+	±	−	+	بخور/بخوران
مصدر	MA	−	+	±	+	an	خوردن/خوراندن
مصدر کوتاه	MK	−	+	±	+	−	خورد/خوراند
اسم مفعول	EM	−	+	±	+	e	خورده/خورانده
اسم مفعول استمراری	EE	mi	+	±	+	e	میخورده/میخورانده

۱ ــ در دوم شخص مفرد امر، در جایگاه «پی» Ø قرار می‌گیرد. در بقیهٔ موارد صیغه های امر والتزامی یکسان هستند.

۶-۱۱ : عنصر سازندهٔ منفی «ن» در گروه فعلی:

طبقه‌ای که این جایگاه را در گروه فعلی اشغال می کند دارای یك عضو است که دو گونه دارد: na/ne [۱]. فرق na/ne مربوط به محیط صوتی مختلف است و در توزیع تکمیلی هستند. ne در جلو «می» (mi) ظاهر می‌شود و na در موارد دیگر. مثال:

۱- ne miravad, ne migoft, ne mida:d

۲- na ro, na da:d, na raft, na ravam

بین نفی و نهی از نظر عنصر سازندهٔ آنها فرقی نیست؛ در هردو مورد از یك عنصر استفاده می‌شود. ولی اختلاف در وجه فعل است. چنانچه عنصر سازنده منفی با وجه امری بکار رود، نهی خوانده می‌شود. مانند: نه‌گو، نه‌رو، و چنانچه با وجه اخباری بکار رود نفی نامیده می‌شود، مانند: نه داد، نه گفت، نه رفت[۲]. عنصر سازندهٔ منفی در گروه فعلی در جلو «ق» قرار می گیرد، چنانچه عنصر «ق» در گروه فعلی موجود نباشد، جلو عنصر «ل» و چنانچه هیچکدام از این دو عنصر موجود نباشند جلو «ف» قرار می گیرد. مثال:

۱-	نـه	بایـد	بخورد
	ن	ق	ف
۲-	خورده	نـه	شد
	ف	ن	ل
۳-	نـه	خورد	
	ن	ف	

۶-۱۲ : عنصرساختمانی «ق» (افعال ناقص) در گروه فعلی :

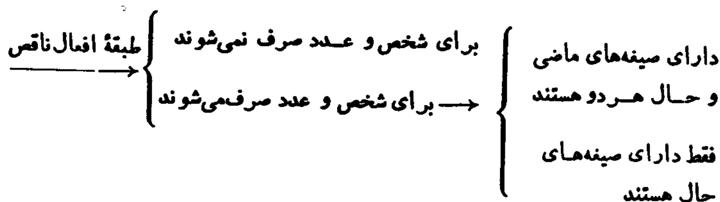
افعالی که در این طبقه قرار می گیرند و جایگاه «ق» را در ساختمان گروه فعلی اشغال می کنند، افعال ناقص هستند. این طبقه از آن جهت ناقص خوانده

---

۱ - اینکه ما «نه» را با فعل در خط فارسی سرهم می‌نویسیم مربوط به رسم الخط فارسی است و نباید این تصور را ایجاد کند که «نه» جزو کلمهٔ فعل است. «نه» از نظر دستوری یك‌عنصر ساختمانی در گروه فعلی است. رسم‌الخط ملاك طبقه بندی دستوری نیست.

۲- در نظم ونثر ادبی قدیم عنصرسازنده نهی ma بوده است که چون درفارسی عادی امروز بکار نمیرود، در اینجا ازآن بحث نشده است.

شده‌اند که دارای کلیهٔ ۲۹ صورتی که برای فعل واژگانی بر شمردیم نیستند. این طبقه به سه ریز طبقه تقسیم می‌شود که در زیر نمایش داده می‌شود:



۱ـ ریزطبقهٔ اول: آنهائی که برای شخص و عدد صرف نمی‌شوند:

افعالی که در این طبقه قرار دارند از نظر شخص و عدد خنثی‌هستند و صرف نمی‌شوند. این افعال با کمك فعل واژگانی، سازندهٔ وجه غیر شخصی در فارسی هستند، بشمارهٔ ۶ـ۱۹ نگاه کنید. کلیهٔ صورتهائی که این افعال دارند در جدول زیر مشاهده می‌شود. این ریز طبقه باتوالی ن ق غ ف ل ح در گروه فعلی قرار می‌گیرد:

نـه باید بر افروخته شده باشد
ن ق غ ف ل ح

وجه اخباری		وجه التزامی
حال/مضارع	ماضی	
باید[1]	—	—
می‌توان	—	بتوان
می‌شود	می‌شد	بشود

۱ـ اگرچه صورتهای «باید، بایستی، می‌بایست ومی‌بایستی» از نظر صوری متفاوتند، ولی از نظر کاربرد دستوری تمایز خود را از دست داده‌اند و صورت «باید» بتدریج جانشین همهٔ آنها می‌شود.

مثال‌های دستهٔ اول:

اورا باید شناخت[1]

او را میتوان شناخت

اگر او را بتوان شناخت

او را میشود شناخت

او را میشد شناخت

اگر اورا بشود شناخت

۲ـ ریز طبقهٔ دوم که برای شخص و عدد صرف می‌شود و دارای صیغه‌های ماضی و حال هردو میباشد:

دراین طبقه فقط یك فعل قراردارد و آن فعل «داشتن» است که بعنوان فعل معین همراه با فعل واژگانی یك نوع استمراری میسازد، به شماره‌های ۶ ـ ۲۳ و ۶ ـ ۲۴ نگاه کنید. دوازده صورت فعل مزبور درجدول زیر نشان داده میشود. توالی این ریز طبقه در گروه فعلی مانند ریزطبقهٔ اول است.

	حال		گذشته (ماضی)	
شخص ↓ عدد ←	مفرد	جمع	مفرد	جمع
اول شخص	دارم	داریم	داشتم	داشتیم
دوم شخص	داری	دارید	داشتی	داشتید
سوم شخص	دارد	دارند	داشت	داشتند

۱ـ در بعضی از دستور ها «باید» و «شاید» را در یك طبقه قرار میدهند و هر دو را فعل می‌شناسند. ولی «شاید» در فارسی امروز بکلی کاربرد فعلی خود را از دست داده و قید شده است در حالیکه «باید» هنوز کاربرد فعلی خود را ـگرچه بصورت ناقص ـ حفظ کرده است. دوجمله «باید او را شناخت» و «شاید او را شناخت» ازنظر ساختمان دستوری معادل نیستند؛ جملهٔ اول غیرـشخصی است ونمی‌تواند فاعل‌داشته باشد ـ مثلا نمی‌توان گفت «حسن باید او را شناخت»ـ درحالیکه جملهٔ دوم شخصی است و فاعل‌آن سوم شخص مفرد است که می‌توان آنرا اضافه کرد و گفت «حسن شاید او را شناخت» در این جمله «شاید» بصورت قید بکار رفته است. در فارسی عادی امروز بصورت نفی می‌توان گفت «نباید او را شناخت» ولی نمی‌توان گفت «نشاید او را شناخت» و این دلیل دیگری است که «شاید» از صورت فعل خارج شده است.

مثالهای دستهٔ دوم:

دارم میروم	داریم میرویم	داشتم میرفتم	داشتیم میرفتیم
داری میروی	دارید میروید	داشتی میرفتی	داشتید میرفتید
دارد میرود	دارند میروند	داشت میرفت	داشتند میرفتند

۳ـ ریزطبقهٔ سوم که برای شخص و عدد صرف میشود ولی فقط دارای صیغه‌های حال میباشد:

در این طبقه فقط یك فعل قراردارد و آن فعل «خواستن» است که بعنوان فعل معین همراه با فعل واژگانی، آینده را میسازد، به‌شماره ۶ـ۲۲ نگاه کنید. شش صورت فعل مزبور در جدول زیر نشان داده شده است[1]. این ریزطبقه درگروه فعلی جلو عنصر «ل» قرار می‌گیرد، چنانچه این عنصر موجود نباشد در جلو «ف» واقع می‌شود.

مثال: خورده خواهد شد ، خواهد خورد

ف ق ل ق ف

شخص ↓ عدد ←	مفرد	جمع
اول شخص	خواهم	خواهیم
دوم شخص	خواهی	خواهید
سوم شخص	خواهد	خواهند

۱ـ فعل «خواستن» به عنوان فعل ناقص در جایگاه «ق» در گروه فعلی فقط دارای شش صورت است، مانند مثالهای صفحهٔ بعد. ولی وقتی این فعل به‌عنوان فعل واژگانی درجایگاه «ف»در گروه فعلی قرار میگیرد، می‌تواند تمام ۲۹ صورتی را که‌برای فعل واژگانی برشمردیم داشته‌باشد. بنابراین «خواستن» مانند «بودن» (به شمارهٔ ۶ـ۱۵ نگاه کنید) و «شدن» (به شمارهٔ ۶ـ۱۴ نگاه کنید) هم یك فعل معین دستوری است و هم یك فعل واژگانی کامل. در جمله «این کتاب را می‌خواستم» فعل «خواستن» درجایگاه «ف» بعنوان فعل واژگانی بکار رفته است.

مثالهای دستهٔ سوم:

خواهم رفت　　خواهیم رفت　　خواهی رفت

خواهید رفت　　خواهد رفت　　خواهند رفت

۶-۱۳: عنصر غیر فعلی در ساختمان گروه فعلی، «غ»:

اعضای طبقه‌ای که در گروه فعلی در این جایگاه قرار می گیرد، عناصرغیر-فعلی خوانده شده اند زیرا برخلاف دیگر عناصر ساختمانی گروه فعلی از جنس فعل نیستند. (عامل سازندهٔ منفی نیز از جنس فعل نیست). عناصر مزبور یك طبقهٔ دستوری بسته تشکیل می‌دهند که ده تای آنها در مثالهای زیر آورده شده‌اند.

۱- باز : بازآمدن ، بازداشتن

۲- وا : وا داشتن ، وا گذاشتن

۳- بر : برآشفتن ، برخاستن

۴- ور : ورفتن ، ورآمدن

۵- پیش : پیش‌آمدن ، پیش بردن

۶- در : در رفتن ، در گذشتن

۷- فرا : فراگرفتن ، فرا خواندن

۸- فرو : فروبردن ، فرو کردن

۹- سر : سررسیدن ، سر کشیدن

۱۰- پس : پس‌دادن ، پس گرفتن

فهرست فوق کامل نیست ولی بهر حال این عناصر طبقهٔ بستهٔ محدودی را تشکیل میدهند[1].

---

۱ - افراد این طبقه را که جزو گروه فعلی هستند از مواردی که ظاهراً مشابه هستند ولی جزو گروه فعلی نیستند با ملاکهائی می‌توان بازشناخت. «کتك خورد»، «بالا رفت» و «درگذشت» اگرچه ظاهراً مشابه هستند ولی در حقیقت دارای سه ساختمان متفاوت میباشند،

کتك خورد ، بالا رفت ، در گذشت . «کتك» در «کتك خورد» بعنوان هسته‌گروه

(کتك: م، خورد: ا — بالا: د، رفت: ا — در: غ، گذشت: ف؛ در گذشت: ا)

اسمی قابل بسط است، بنابراین میشود گفت «کتك مفصلی خورد» یا «کتك بدی خورد» ولی «در» در«درگذشت»قابل بسط نیست. درمثال دوم «بالا» ادات است ومی‌توان‌جای‌آنرا تغییر داد وگفت←

۶ـ۱۴: عنصر سازندهٔ مجهول «ل»:

در این طبقه فقط یك فعل وجود دارد و آن «شدن»[1] است. این فعل دارای تمام اشکال یك فعل واژگانی است. وقتی «شدن» فعل واژگانی نباشد، یعنی به عنوان عنصر سازندهٔ مجهول در گروه فعلی عمل کند، همیشه با یك فعل واژگانی همراه است، ولی وقتی بعنوان فعل واژگانی بکار رود تنها است یعنی خود در جایگاه «ف» قرار میگیرد.

در مثالهای زیر «شدن» بعنوان عنصر سازندهٔ مجهول بکار رفته است:

گروه فعلی	
ف	ل
دیده	شد
برده	شد
زده	شد
کشته	میشود
پرورده	میشود
کشته	شود
خورده	شود
گفته	شود

درمثالهای زیر «شدن» بعنوان فعل واژگانی بکار رفته است:

م	ا(ف)
دلخور	شد
گرفتار	میشود
بیمار	میشود

←«رفت بالا» ولی «در» را درمثال سوم نمی‌توان تغییرداد ونمی‌توانگفت «گذشت در». «کتك»در مثال اول متمم است، «بالا» در مثال دوم ادات است و هیچکدام جزوگروه فعلی نیستند ولی «در» عنصر غیر فعلی درگروه فعلی است و «درگذشت» برروبهم اسناد است.

۱ـ درنوشته، مخصوصاًدرفارسی‌ادبی،گاهی بجای«شدن»از«گردیدن»یا«گشتن»استفادهمی‌شود.

معلم	شد
گرسنه	شود
سرخ	شود
مریض	شود

بطوریکه در مثالهای بالا دیده می‌شود، وقتی «شدن» به‌عنوان فعل واژگانی به کار رود تنها است، ولی هنگامیکه به عنوان عنصر سازندهٔ مجهول به کار رود با یك فعل واژگانی همراه است، به شمارهٔ ۶ـ۲۶ نیز نگاه کنید.

۶ـ۱۵: عنصر ساختمانی حالت «ح»:

در این طبقه فقط یك فعل وجود دارد و آن «بودن» است. وقتی «بودن» به عنوان فعل کمکی در جایگاه «ح» قرار گیرد میتواند ۱۸ صورت داشته باشد که در جدول زیر نشان داده میشود[1]. «بودن» میتواند به عنوان فعل واژگانی در جایگاه«ف»نیز به‌کار رود که دراینصورت‌دارای‌تمام اشکال یك‌فعل واژگانی‌است. هروقت «بودن» به‌عنوان فعل کمکی درجایگاه «ح» قرار گیرد بایك فعل‌واژگانی همراه است، ولی وقتی به عنوان فعل واژگانی در جایگاه «ف» بکار رودتنها است.

	وجه اخباری				وجه التزامی	
	حال		گذشته			
شخص ↓ عدد ←	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
اول شخص	ـَـم	ایم	بودم	بودیم	باشم	باشیم
دوم شخص	ای	اید	بودی	بودید	باشی	باشید
سوم شخص	است	اند	بود	بودند	باشد	باشند

۱ـ از نظر تاریخی ۱۸ صورتی‌که در جدول فوق داده شده است از یك ماده نیستند، ←

مثالهای زیر استعمـال «بودن» را بعنوان فعل کمکی در جایگاه «ح» نشان می‌دهد:

رفته‌ام	رفته ایم	رفته بـودم	رفته بودیم	رفته باشم	رفته باشیم
رفته‌ای	رفته اید	رفته بودی	رفته بودید	رفته باشی	رفته باشید
رفته است	رفته اند	رفته بود	رفته بودند	رفته باشد	رفته باشند

۶ـ۱۶: دستگاههای گروه فعلی:

در گروه فعلی زبان فارسی سه دستگاه وجود دارد. این سه‌دستگاه، همزمان هستند یعنی ازامکانات آنها در آن واحد باید انتخاب شود. امکانات مختلف این سه‌دستگاه، نخست به‌صورت نمودار صفحهٔ بعد نشان داده میشود و سپس هر یك از امکانات، جداگانه‌توصیف میشود.دراین نمودار علامت} یعنی‌امکاناتی که‌درپشت آن قرار میگیرند باید همزمان انتخاب شوند وعلامت] یعنی امکاناتی که درپشت آن قرار میگیرند مانعةالجمع هستند و فقط یکی از آنها باید انتخاب شود. برای خواندن نمودار بـاید از تمام انشعابات گذشت تا جائی که دیگر امکان انتخـاب نباشد. در انتهای سلسله‌انشعابها یك فرمول ساختمانی داده شده است. مثلاً شمارهٔ ۹روی‌نمودار دارای فرمول‌ساختمانی«ق۳ (MZ)+ ف (MK)» است، یعنی گروه فعلی خود ایستا ـ شخصی ـ اخباری ـ آینده دردستگاه شمارهٔ یك دارای‌ساختمانی است که بوسیله فرمول فوق نشان داده شده است: ریز طبقهٔ سوم از افعال نـاقص (ق ۳) بـه صورت حال (MZ) بعلاوه فعل واژگانی (ف) به صورت مصدر کوتـاه (MK). (ریز طبقهٔ ق ۳ در شمارهٔ ۶ـ۱۲ و مصدر کوتاه از فعل واژگانی در شمارهٔ ۶ ـ ۱۰ توصیف شده است.) بنابراین، اگر دوم شخص مفـرد از این ساختمان را از مصدر «خوردن» بخواهیم، گروه فعلی «خواهی خورد» را خواهیم داشت.

←شش‌صیغهٔ حال از یك ریشه،شش صیغهٔ گذشته از ریشهٔ دیگر وشش صیغهٔ التزامی متفاوت از آن دودیگراست. ولی چون این سه قسمت در زبان فارسی‌امروز دریك دستگاه واحد مکمل‌یکدیگرند، ازنظر توصیف همزمان، یك فعل واحد محسوب میشوند.

۶-۱۷: دستگاه شمارهٔ یك گروه فعلی:

در اولین قشر تجزیه میتوان گروههای فعلی را در دستگاه شمارهٔ یك به دو طبقهٔ خود ایستاد و ناخود ایستاد تقسیم کرد. طبقهٔ خود ایستا(finite) میتواند در جایگاه اسناد یك بند آزاد قرار گیرد در حالیکه طبقهٔ ناخود ایستا(non-finite) نمیتواند چنین جایگاهی را اشغال کند. طبقهٔ ناخود ایستا خود به دو ریز طبقه تقسیم میشود: ریزطبقهٔ مصدر وریزطبقهٔ اسم مفعول.

الف: ریزطبقهٔ مصدر:

مصدرهای فارسی می‌توانند به عنوان‌گروههای فعلی ناخود ایستا در جایگاه اسناد قرار گیرند. چنانکه گفته شد، بندهائی که اسناد آنها بوسیلهٔ گروه فعلی ناخود ایستا پرشده باشد، بندآزاد نیستند. مثال:

در اینوقت شب او را از خواب بیدار کردن	دور از انصاف	است
مس	د	ا

در مثال فوق «است» یك گروه فعلی خود ایستا است و در جایگاه اسناد در یك بند آزاد قرار گرفته است. «کردن» نیز در بند «در اینوقت شب اورا ازخواب بیدار کردن» در جایگاه اسناد قرار گرفته است ولی چون «کردن» از گروههای فعلی ناخود ایستا است، این بند نمی‌تواند یك بند آزاد باشد و به تنهائی بایستد. تمام این بند بعنوان یك بند واژگون مرتبه درجایگاه مسندالیه قرار گرفته است. مصدر در فارسی در مرز گروه اسمی و گروه فعلی قرار میگیرد زیرا هم میتواند به عنوان گروه فعلی ناخود ایستا به‌کار رود وهم به عنوان گروه اسمی، به شمارهٔ ۷-۱۴ نگاه کنید.

ب: ریز طبقهٔ اسم مفعول:

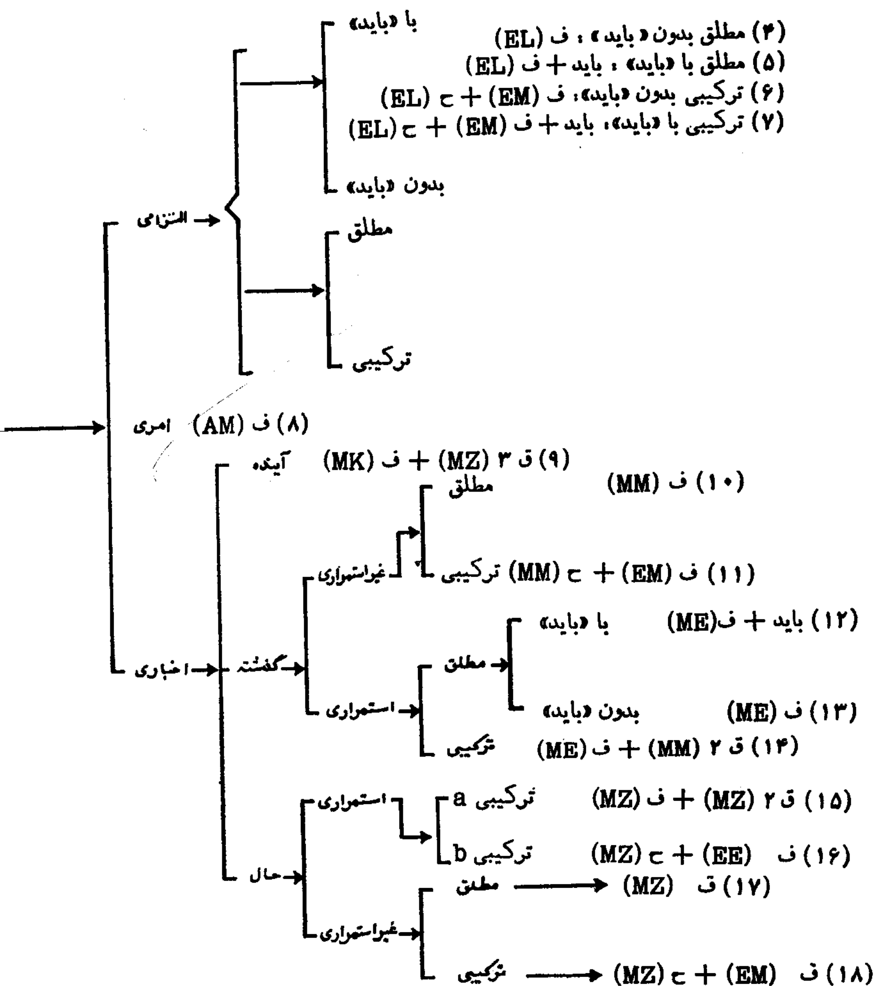
بعضی ازاسم مفعول‌ها میتوانند به عنوان‌گروه فعلی ناخود ایستا درساختمان بند به کار روند. مثال:

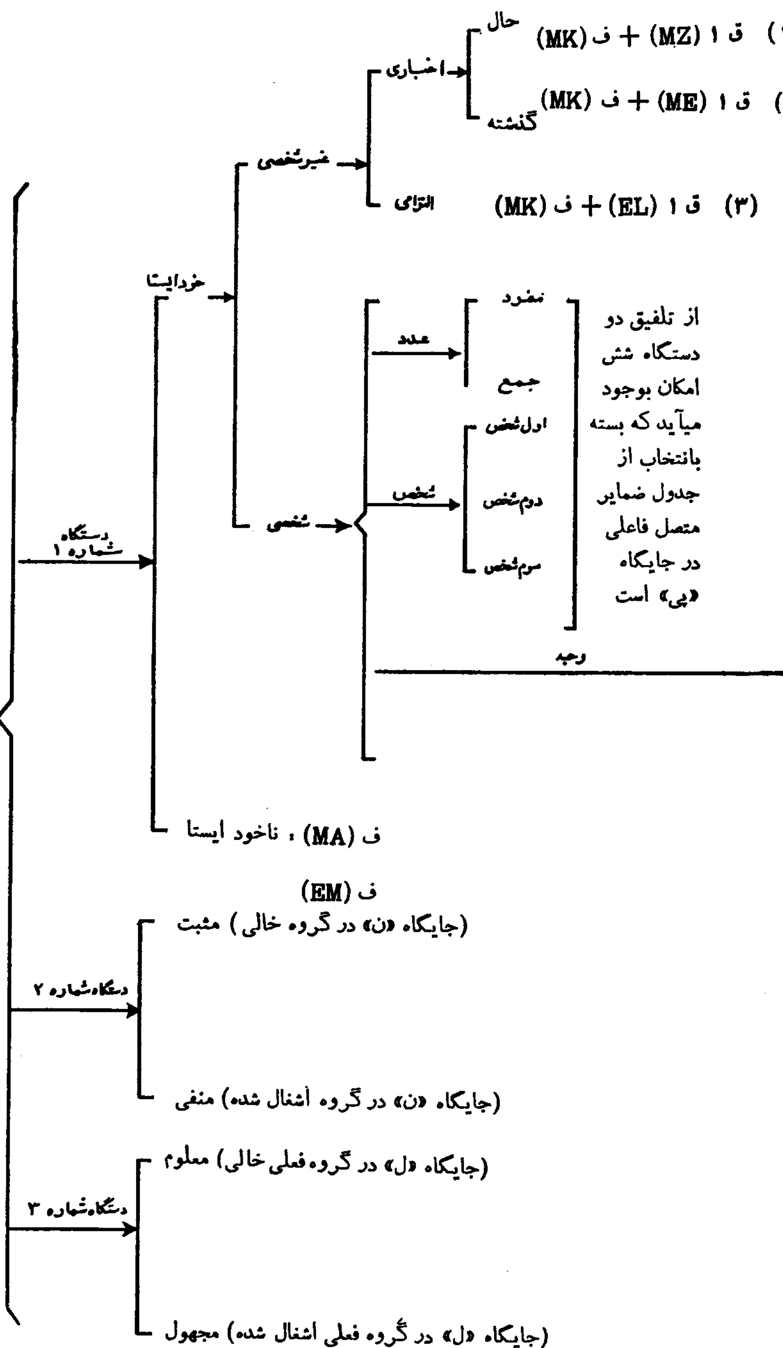
حسین لباس پوشیده کنار در ایستاده بود

هنوز نیامده رفت

مثالهای مربوط به دستگاه شماره۱ به‌ترتیب نمره گذاری :

۱ ــ میتوان رفت ۲ ــ میشد رفت ۳ ــ بشود رفت ۴ ــ برود ۵ ــ باید برود ۶ ــ رفته با
۷ ــ باید رفته باشد ۸ ــ برو ۹ ــ خواهد رفت ۱۰ ــ رفت ۱۱ ــ رفته بود ۱۲ ــ باید م
۱۳ ــ میرفت ۱۴ ــ داشت میرفت ۱۵ ــ دارد میرود ۱۶ ــ میرفته است ۱۷ ــ میرود
۱۸ ــ رفته است





دستگاههای همزمان گروه فعلی فارسی
دستگاه شماره ۱
خودایستا
غیرشخصی
اخباری
حال
گذشته
التزامی
ق ۱ (MZ) + ف (MK)
ق ۱ (ME) + ف (MK)
(۳) ق ۱ (EL) + ف (MK)
شخصی
عدد
مفرد
جمع
شخص
اول شخص
دوم شخص
سوم شخص
از تلفیق دو دستگاه شش امکان بوجود میآید که بسته بانتخاب از جدول ضمایر متصل فاعلی در جایگاه «پی» است
وجه
ف (MA) ، ناخود ایستا
ف (EM)
دستگاه شماره ۲
(جایگاه «ن» در گروه خالی) مثبت
(جایگاه «ن» در گروه اشغال شده) منفی
دستگاه شماره ۳
(جایگاه «ل» در گروه فعلی خالی) معلوم
(جایگاه «ل» در گروه فعلی اشغال شده) مجهول

در مثالهای بالا «پوشیده» و «نیامده» گروههای فعلی ناخود ایستا هستند.

۶ـ۱۸: طبقهٔ خود ایستا:

طبقهٔ خود ایستا به دو ریز طبقه تقسیم میشود: شخصی و غیر شخصی. تفاوت این دو دسته در این است که گروههای طبقهٔ شخصی بر شخص و عدد دلالت میکنند در حالیکه گروههای طبقهٔ غیر شخصی برشخص و عدد دلالت نمیکنند: به عبارت دیگر برای شخص و عدد صرف نمیشوند. چنانکه در نمودار دیده میشود، طبقهٔ شخصی از امکانات شخص و عدد انتخاب میکند در حالیکه طبقهٔ غیر شخصی از این امکانات انتخاب نمیکند.

۷ـ۱۹: طبقهٔ غیر شخصی (impersonal):

گروههای فعلی که در این طبقه قرار میگیرند از دستگاههای شخص و عدد انتخاب نمیکنند و بندهائی که این گروهها در جایگاه اسناد آنان قرار میگیرند همیشه بدون مسندالیه هستند. گروههای این طبقه از نظر وجه به دو ریزطبقه تقسیم میشوند: التزامی و اخباری.

الف ـ ریز طبقهٔ التزامی دارای فرمول‌ساختمانی ق ۱ (EL) + ف (MK) است: یعنی ریز طبقهٔ شمارهٔ یك افعال ناقص به صورت التزامی بعلاوه مصدرکوتاه از فعل واژگانی. مثال: بشود رفت، بتوان گفت.

ب ـ ریز طبقهٔ اخباری بدو ریز طبقهٔ کوچکتر تقسیم می‌شود: حال و گذشته.

I ـ ریز طبقهٔ گذشته دارای فرمول ساختمانی ق ۱ (MZ) + ف (MK) است: یعنی ریز طبقهٔ شمارهٔ یك افعال ناقص به صورت حال بعلاوه مصدر کوتاه از فعل واژگانی. مثال: میشود رفت، میتوان گفت، باید دید.

II ـ ریز طبقهٔ گذشته دارای فرمول ساختمانی ق ۱ (ME) + ف (MK) است: یعنی ریزطبقهٔ شمارهٔ یك افعال ناقص به صورت ماضی استمراری بعلاوه‌مصدر کوتاه از فعل واژگانی. مثال: میشد رفت.

۶ـ۲۰: طبقهٔ شخصی (personal):

گروههای فعلی که در این طبقه قرار میگیرند از سه دستگاه شخص، عدد و وجه همزمان انتخاب میکننــد. دستگاه شخص دارای سه امکان (اول شخص، دوم شخص، سوم شخص) و دستگاه عدد دارای دو امکان (مفرد و جمع) است. از تلفیق این دو دستگاه شش امکان (۶=۲×۳) بوجود می‌آید. انتخاب شخص و عدد در گروههــای فعلی طبقهٔ شخصی مربوط به نوع انتخاب از طبقهٔ پی بند در کلمهٔ فعل است، به شمارهٔ ۶ ـ ۷ نگاه کنید. دستگاه وجــه دارای سه امکان است: التزامی، امری و اخباری. وجه امری دارای فرمول ساختمانی ف (AM) است: یعنی فعل واژگانی به صورت امری. مثال: برو، بروید، برویم.

وجه اخباری ووجه التزامی دارای انشعابات بیشتری است که درزیر توصیف می‌شود.

۶ـ۲۱: انشعابات وجه التزامی:

وجه التزامی ممکن است مطلق و یا ترکیبی باشد و هریك ازاین دوممکن است با فعل کمکی «باید» همراه باشد یــا نباشد، بنابر این، چهار امکان بوجود می‌آید:

۱ـ وجه التزامی مطلق بــدون فعل کمکی «باید». ف (EL). مثال: بروم، بگویم.

۲ـ وجه التزامی مطلق با فعل‌کمکی «باید»: باید + ف (EL). مثال: باید بروم، باید بگویم.

۳ـ وجه التزامی ترکیبی بدون فعل کمکی «باید»: ف (EM) + ح (EL)، یعنی فعل واژگانی به صورت‌اسم مفعول بعلاوه عنصر حالت (فعل «بودن») به صورت التزامی. مثال: رفته باشم، گفته باشم.

۴ـ وجه التزامی ترکیبی بافعل کمکی «باید» که عیناً مانند شمارهٔ ۳ساخته میشود با این تفاوت که فعل کمکی «باید» در جلـو آن اضافه میشود: باید + ف (EM) + ح (EL). مثال: باید رفته باشم، باید گفته باشم.

۶ـ۲۲: انشعابات وجه اخباری:

وجه اخباری به سه ریز طبقه تقسیم میشود: آینده، گذشته وحال.

«آینده» دارای فرمول‌ساختمانی ق ۳ (MZ) + ف (Mk) است، یعنی ریز طبقهٔ سوم از افعال ناقص به صورت حال بعلاوه مصدر کوتاه ازفعل واژگانی. مثال: خواهیم رفت، خواهیم گفت. گذشته و حال دارای انشعابات بیشتری است که در زیر توصیف میشود.

۶ـ۲۳: انشعابات «گذشته» (ماضی):

«گذشته» در قشراول تجزیه به دوریزطبقهٔ استمراری وغیراستمراری تقسیم می‌شود.

الف ــ گذشتهٔ غیر استمراری خود به دو ریز طبقهٔ کوچکتر تقسیم می‌شود: مطلق و ترکیبی.

I ــ گذشته غیر استمراری مطلق دارای فرمول ساختمانی ف (MM) است. مثال: رفتم، گفتم.

II ــ گذشتهٔ غیر استمراری ترکیبی دارای فرمول ساختمانی ف (EM) +ح (MM) است، یعنی‌فعل واژگانی بصورت اسم‌مفعول بعلاوه عنصرحالت (فعل«بودن») به صورت ماضی مطلق. مثال: رفته بودم، گفته بودم.

ب‌ــ گذشتهٔ استمراری خود به دو ریز طبقه تقسیم می‌شود: مطلق و ترکیبی.

I ــ گذشتهٔ استمراری ترکیبی دارای فرمول ساختمانی ق ۲ (MM) + ف (ME) است، یعنی ریز طبقهٔ دوم از افعال ناقص به صورت ماضی مطلق بعلاوهٔ فعل واژگانی به صورت ماضی استمراری مثال: داشتم میرفتم، داشتم می گفتم.

II ــ گذشتهٔ استمراری مطلق ممکن است همراه با فعل کمکی «باید» باشد یا نباشد:

۱ــ گذشتهٔ استمراری مطلق بدون فعل کمکی «باید»: ف (ME) . مثال: می‌رفتم، می گفتم.

۲ــ گذشتهٔ استمراری مطلق با فعل‌کمکی «باید»: باید + ف (ME) . مثال:

باید می‌رفتم، باید می گفتم.

۶ـ۲۴: انشعابات حال یا مضارع:

«حال» در قشر اول تجزیه به دو ریز طبقهٔاستمراری و غیر استمراری تقسیم می‌شود.

الف ـ ریز طبقهٔ استمراری به دو ریز طبقهٔ تر کیبی تقسیم می‌شود: تر کیبی a و تر کیبی b. ریز طبقهٔ تر کیبی a دارای فرمول ساختمانی ق ۲ (MZ) + ف (MZ) است، یعنی ریز طبقهٔ دوم از افعال ناقص به‌صورت حال بعلاوهٔ فعل واژگانی به صورت حال یا مضارع. مثال: دارم میروم، دارم می گویم. ریز طبقهٔ تر کیبی b دارای فرمول ساختمانی ف (EE) + ح (MZ)، یعنی فعل واژگانی به صورت اسم مفعول استمراری بعلاوهٔ عنصرحالت (فعل «بودن») به صورت حال. مثال: میزیسته است، میرفته است.

ب ـ ریز طبقهٔ غیر استمراری خود به دو ریز طبقهٔ کوچك‌تر تقسیم می‌شود: مطلق و تر کیبی.

I ـ ریز طبقهٔ مطلق دارای فرمول ساختمانی ف (MZ) است. مثال: می‌روم، می گویم.

II ـ ریز طبقهٔ تر کیبی با فرمول ساختمانی ف (EM) + ح (MZ)، یعنی فعل واژگانی به صورت اسم مفعول بعلاوهٔ عنصر حالت (فعل «بودن») به صورت حال. مثال: رفته‌ام، گفته‌ام.

۶ـ۲۵: دستگاه شمارهٔ ۲:

دستگاه شمارهٔ ۲ گروه فعلی دارای دو امکان است: مثبت و منفی. وقتی گروه فعلی مثبت باشد، جایگاه «ن» در گروه فعلی خالی است ولی وقتی گروه فعلی منفی باشد، این جایگاه با عنصر سازندهٔ منفی (na/ne) اشغال شده است. چون دستگاه شمارهٔ یك و دستگاه شمارهٔ دو همزمان هستند، بنا بر این تمام امکانات دستگاه شمارهٔ یك (به نمودار نگاه کنید) دوگانه است: یعنی هر امکانی ممکن است مثبت یا منفی باشد.

عنصر سازندهٔ منفی در گروه فعلی در جلو عنصر «ق» قرار می گیرد، چنانچه عنصر «ق» در گروه موجود نباشد جلو عنصر «ل» و چنانچه هیچکدام از این دو عنصر موجودنباشند جلو «ف» قرار می گیرد. مثال:

۱ـ نـه می‌توان بـرد
ن ق ف

۲ـ کشته نـه شـد
ف ن ل

۳ـ نـه کشت
ن ف

۶ـ۲۶: دستگاه شمارهٔ ۳:

دستگاه شمارهٔ ۳ گروه فعلی دارای دو امکان است: معلوم و مجهول. وقتی گروه فعلی معلوم باشد، جایگاه «ل» در گروه فعلی خالی است ولی وقتی گروه فعلی مجهول باشد، این جایگاه با عنصر سازندهٔ مجهول (فعل«شدن») اشغال شده است. چون دستگاه شمارهٔ یـك و دو و سه همزمـان هستند بنا بر ایـن مجموع امکاناتی که از تلفیق دستگاه‌های شمارهٔ یك و دو بوجود می آیـد دو گانه است. بـه عبارت دیگر، هر یك از امکانـات دستگاه شمارهٔ یك ممکن است مثبت یا منفی و معلوم یا مجهول باشد.

عنصر سازندهٔ مجهول درتوالی عناصر گروه فعلی پس از فعل واژ گانی (ف) قرار می گیرد. وقتی جایگاه «ل» بـا فعل «شدن» اشغال شود، «ف» بـه صورت EM (اسم مفعول) خواهد بود و تمام امکاناتی که در دستگاه شمارهٔ یك وجود دارد و مربوط به تغییرات «ف» است به «ل» منتقل می گردد. مثال:

معلـوم	مجهول
کشت	کشته شد
خواهدکشت	کشته خواهد شد

کشته است	کشته شده است
بر افروزد	بر افروخته شود

در تمام مثالهای فوق، صیغه‌های مجهول، در مقایسه با صیغه‌های معلوم، دستخوش دو نوع تغییر شده‌اند: الف ـ همه‌جا فعل واژگانی به صورت اسم مفعول در آمده است؛ ب ـ نقش صرفی فعل واژگانی در صیغه‌های معلوم به فعل «شدن» در صیغه‌های مجهول منتقل شده است.

بنظر می‌رسد که تمایل زبان فارسی بر این باشد که تا وقتی از ساختمان معلوم می‌توان استفاده کرد از مجهول استفاده نکند. علاوه بر مجهول صوری فوق که با کمك «شدن» ساخته می‌شود، زبان فارسی از سه وسیلهٔ دیگر نیز برای بیان مفهوم مجهول استفاده می کند. این سه طریق اخیر که در زیر بیان می‌شوند از نظر صوری مجهول نیستند ولی از نظر معنائی مجهول می‌باشند.

۱ـ وجه غیر شخصی (به شمارهٔ ۶ـ۱۹ نگاه کنید). مثال: او را باید دید؛ این را می‌توان خرید؛ اگر بشود برد.

۲ـ استفاده از فعل سوم شخص جمع بدون ذکر فاعل. مثال: **می‌گویند** او آدم خوبی است؛ زدندش.

۳ـ تغییر فعل واژگانی بطوریکه ساختمان جمله معمولاً ثابت می‌ماند و فقط فعل واژگانی که در جایگاه «ف» قرار دارد عوض می‌شود، مثلاً «کردن» به «شدن» و «زدن» به «خوردن» تبدیل می‌شود. مثال:

نتیجه را اعلام کرد	نتیجه اعلام شد
برادرش را کتك زد	برادرش کتك خورد
آنها را شکست دادند	آنها شکست خوردند

فصل هفتم

ساختمان گروه اسمی

۷ـ۱: تعریف ساختمانی گروه اسمی:

گروه اسمی فارسی از یك كلمه یا بیشتر ساخته شده است و در ساختمان واحد بالاتر یعنی بند، جایگاه مسند الیه، متمم و گاهی نیز جایگاه ادات را اشغال می کند. مثال:

۱ـ این نشریهٔ دوستداران سازمان ملل متحد (مس) بسیار جالب توجه (م) است (ا)

۲ـ حسن (مس) خانهٔ خودش (د) نیست (ا)

در مثال شمارهٔ یك «این نشریهٔ دوستداران سازمان ملل متحد» و «بسیار جالب توجه» گروههای اسمی هستند که به ترتیب در جایگاه مسند الیه و متمم قرار گرفته‌اند در مثال دوم «حسن» و «خانهٔ خودش» گروههای اسمی هستند که به ترتیب در جایگاه مسندالیه و ادات قرار گرفته‌اند. («خانهٔ خودش» تأویلی است از ساختمان «در خانهٔ خودش».)

۷ـ۲: عنصرهای ساختمانی گروه اسمی:

هر گروه اسمی در فارسی از یك هسته و تعدادی وابسته که در دو طرف

هسته قرار می گیرند ساخته شده‌است. وابسته‌هائی‌را که قبل از هسته قرار میگیرند وابسته‌های پیشرو و آنهائی را که پس از هسته قرار میگیرند وابسته‌های پی‌رو می‌نامیم. وابسته‌های پیشرو را بـه «ش»، هسته را بـه «س» و وابسته‌های پی‌رو را به «ر» نشان‌می‌دهیم. در گروه اسمی‌وجود هسته اجباری ولی وجود وابسته‌های پیشرو و پی‌رو اختیاری است. بنا بر این فرمول ساختمانی گروه اسمی در قشر اول تجزیـه چنین است: (ش) س (ر). عناصری کـه بین دو هلال قـرار دارند اختیاری و آنکه خارج از دو هلال است اجباری است. پیکان نمایندهٔ توالی عناصر است.

مـلاك تشخیص این سه عنصر (وابستهٔ پیشرو ، هستـه و وابستـه پی‌رو) از یکدیگر «اضافه» است که بـه صورت /ye/ یا مصوت /e/ در گفتار ظاهر می‌شود ولی وقتی به صورت /e/ باشد در خط فـارسی نوشته نمی‌شود. این ملاك به طریق زیر عمل میکند:

الف ــ وابسته‌های پیشرو به یکدیگراضافه نمیشوند و در بین آنها و هسته نیز اضافه وجود ندارد.

ب ــ اولین کلمه‌ای که پس از آن اضافه قرار میگیرد، هسته است.

ج ــ عناصری که پس از هسته قـرار میگیرند وابسته‌های پی‌رو هستند که همه به یکدیگراضافه میشوند مگر وقتی که وابسته پی‌رو از نوع واحد واژ گون مرتبه باشد. مثال:

دوستداران سازمان ملل‌متحد	نشریهٔ	این یك
ر	س	ش

در مثـال فـوق «این یك» دو وابسته پیشرو است که نه به یکدیگـر اضافه شده اند و نه بـه هسته، «نشریه» هسته گـروه اسمی است زیرا اولین کلمـه ایست که پس از آن اضافه قرار می گیرد، «دوستداران سازمان ملل متحد» وابسته‌های پی‌رو را تشکیل میدهند زیرا همه به یکدیگر اضافه شده‌اند و بین آنها و هستـه نیز اضافه وجود دارد. ولی اگر گروه اسمی فوق باین صورت باشد:

این یک نشریه که متعلق به دوستداران سازمان ملل متحد است»

ش س ر

در اینصورت بین هسته و وابسته پی رو اضافه‌ای واقع نمیشود زیرا وابسته پی‌رو از نوع بند واژگون مرتبه است، به شمارهٔ ۷ـ۱۳ نگاه کنید. در زیر سه عنصر ساختمانی گروه اسمی جداگانه مورد بحث قرار میگیرند.

۷ـ۳: عنصرساختمانی «ش» (وابسته‌های پیشرو):

حداکثر چهار وابستهٔ پیشرو میتواند در جلو هسته قرار گیرد. بنابراین عنصر ساختمانی «ش» در قشر دوم به چهار عنصر کوچکتر تجزیه میشود که آنها را به «ش» نمایش میدهیم. رابطهٔ این چهار عنصر و هسته در جدول زیر نمایانده می‌شود.

ش				س	ر
ش ٤	ش ۳	ش ۲	ش ۱		
این	یک	نفر	پیر	زن	ـِ بیچار
آن	دو	نفر	جوان	مرد	
هر	سه	دست	جوجه	کباب	
کدام	چهار	جلد	شهادت	نامه	
چه	پنج	تا	لغت	نامه	ای
همین	شش	تا	کافه	رستوران	
ـــــ	......	......	دوشنبه	شب	
			پسر	بچه	
			نخست	وزیر	
			......	......	

چنانچه این چهار جایگاه در وابستهٔ پیشرو پر باشد، عناصر آن الزاماً با

توالی فوق در پی یکدیگر قرار میگیرند. وقتی جایگاه‌های نزدیك به هسته خالی باشد، وابسته‌های دورتر، به هسته نزدیك میشوند ولی بالقوه جایگـاهی که خالی مانده است وجود دارد و میتواند اشغال شود. در جـدول زیر ترکیبات مختلفی از این جایگاهها داده شده است.

ش۴	ش۳	ش۲	ش۱	س	
-	-	-	-	کباب	(خوردنی است)
-	-	-	جوجه	کباب	
این	-	-	جوجه	کباب	
این	یك	سیخ	جوجه	کباب	
این	یك	سیخ	-	کباب	
-	یك	سیخ	-	کباب	
این	-	-	-	کباب	
این	یك	-	-	کباب	

طبقات مختلفی که در هریك از این چهار جایگاه قرار میگیرند و امکانات ومحدودیت‌های مختلف هریك جداگانه در زیر مورد بحث قرار میگیرد.

۷ـ۴: طبقه‌ای که در جایگاه «ش ۱» قرار میگیرد.

طبقه‌ای که درجایگاه ش ۱ قرار میگیرد شامل عناصری از نوع اسم و صفت است که به تنهائی واژه‌های آزادی هستند، یعنی میتوانند به تنهائی در جایگاه‌های دیگر قرار گیرند. مثال:

کاروان	هتل ،	سفید	رود،	نخست	وزیر ،	پسر	بچه
ش۱	س	ش۱	س	ش۱	س	ش۱	س

در مثالهای بالاکلمات «کاروان»، «سفید»، «نخست» و «پسر» کلمات آزادی هستند کـه میتوانند در ساختمـانهای دیگری نیز بکار روند. مثلاً می‌توان گفت «کاروان حج» یا «هتل کاروان» و غیره . البتـه می‌توان این ترکیبات را باعتبار

معنی یك کلمه دانست ولی چون ساختمان این گروهها از نوع «وابستهٔ پیشرو + هسته» است، از نظر دستوری دو جزء هستند و در این توصیف ساختمانی نیز به دو جزءِ تجزیه شده‌اند. رابطهٔ این طبقه با هسته گروه اسمی از نوع رابطهٔ پیشوند و پسوند باپایه نیست. پیشوندها و پسوندها معمولاً مقید (bound) هستند درحالیکه اعضای طبقه‌ای که در ش ۱ قرار میگیرد آزاد هستند. مثال:

دانش + کده، دانش + گاه، کار + گر، هم + سفر، باغ + بان

در مثالهای فوق «کده»، «گاه»، «گر» و «بان» پسوند و «هم» پیشونداست. این عناصر مقید هستند و نمیتوانند به تنهائی بکار روند. بهمین جهت«دانشکده»، «دانشگاه»، «کارگر»، «هم سفر» و «باغبان» هر کدام یك کلمه هستند. ولی ترکیباتی چون «کاروان هتل» و امثال آن از نظر دستوری دو کلمه هستند. در بعضی موارد تشخیص اینکه یك ساختمان اسمی از نوع «پیشوند + پایه» است یا از نوع «وابستهٔ پیشرو + هسته» مشکل است زیرا این موارد در بین دو قطب قرار میگیرند. در اینجا می‌توان میزانی (scale) را در نظر گرفت‌که دریك‌طرف آن ساختمانهای نوع اول و در طرف دیگرساختمانهای نوع دوم ودر میان آن‌دو، موارد بینابین قرار میگیرند. در میزان زیر «پسربچه» از نوع «وابستهٔ پیشرو + هسته» و «کارگر» از نوع «پایه + پسوند» است و موارد دیگر در بین این دو قرار دارند.

پسربچه	قهوه‌خانه	کاروانسرا	کارگر
×	×	×	×

وقتی یك گروه اسمی با ساختمان «ش ۱ س» (وابستهٔ پیشرو + هسته) را به «س ر» (هسته + وابستهٔ پی‌رو) تبدیل کنیم ممکن است تغییری در معناایجاد شود و یا تغییری ایجاد نشود. مثال (علامت ≠ یعنی از نظر معنا معادل نیستند):

دو شنبه (ش۱) شب (س) ≠ شب (س) دو شنبه (ر)

پیر مـرد = مـرد پیر
ش۱ س س ر

جوان مرد ≠ مرد جوان
ش۱ س س ر

۷ـ۵: طبقاتی که درجایگاه‌های ش ۳ و ش ۴ قرار میگیرند:

طبقه‌ای که در جایگاه ش ۳ قرار میگیرد طبقهٔ‌اعداد اصلی است که یك طبقه باز است. مثال:

این دو تـا دختر بچه
ش۴ ش۳ ش۲ ش۱ س

چون اعداد نامحدود هستند، این طبقه نیز بازمیباشد. علاوه براعداد اصلی، کلمهٔ «چند» نیز در این جایگاه قرار میگیرد. در حقیقت «چند» یك عدد نامعین است. مثال بالا را میتوان چنین تغییر داد:

ایـن چنـد تـا دختر بچه
ش۴ ش۳ ش۲ ش۱ س

طبقه‌ای‌که درجایگاه ش ۴ قرار میگیرد طبقهٔ بسته‌ایست که هفت عضو دارد: ایـن، آن، هر، کدام، چه، همین و همـان. غیر از «هـر»، شش عضو دیگر می‌توانند در جایگاه هسته نیز قرار گیرند. برای مثالهای این طبقه به شمارهٔ ۷ ـ ۳ نگاه کنید.

۷ـ۶: طبقه‌ای‌که در جایگاه ش ۲ قرار میگیرد:

طبقه‌ای که در این جـایگاه قرار میگیرد به چهار ریز طبقه تقسیم میشود: ریز طبقهٔ معدود، ریز طبقهٔ صفات عالی، ریز طبقهٔ اعداد وصفـی و یك ریز طبقـهٔ دیگر که دارای‌چهارده عضواست. دراین بخش خصوصیات هریك ازاین ریزطبقات بحث خواهد شد. این چهار طبقه مانعةالجمع هستند یعنی در یك گروه اسمی نمی‌توانند باهم بکار برده شوند و بهمین جهت در جدول صفحهٔ بعد در زیر یکدیگر قرار گرفته‌اند. علامت + درجدول زیر یعنی این جایگاهها میتوانند با کلمـات مناسب اشغال شوند و علامت ـ یعنی نمیتوانند اشغال شوند.

ش					س
ش ۴	ش ۳		ش ۲	ش ۱	
این	یك		فنجان	شیر	کاکائو
+	دو		عدد	+	+
+	سه	ریز	متر	+	+
+	چهار	طبقه	بطر	+	+
+	پنج	معدود	من	+	+
+	شش		تا	+	+
+	...		کیسه	+	+
+	چند		کیلو	+	+
			...		
+	—		بزرگترین	+	+
+	—	ریزطبقه	بهترین	+	+
+	—	صفات	ارزانترین	+	+
+	—	عالی	خطرناکترین	+	+
			...		
+	—		اولین	+	+
+	—	ریزطبقه	دومین	+	+
+	—	اعداد	سومین	+	+
+	—	وصفی	چهارمین	+	+
			...		
—	—		هرکدام	+	+
—	—		هرنوع	+	+
—	—		هرگونه	+	+
—	—		هرچه	+	+
—	—		همه گونه	+	+
—	—	ریزطبقه	همه نوع	+	+
—	—	بسته	چه‌نوع	+	+
—	—	چهارم	چگونه	+	+
—	—		هیچ	+	+
—	—		هیچ-نوع	+	+
—	—		خیلی	+	+
این	یك		چنین	+	+
کدام/آن/این—			همه	+	+
—	—		هیچگونه	+	+

ریز طبقهٔ معدود بسته است، یعنی افرادی که در آن قرار می‌گیرند نامحدود نیستند. اگر از طبقهٔ عدد در جایگاه ش۳ انتخاب شود، انتخاب از طبقهٔ معدود در جایگاه ش۲ اجباری نیست، ولی اگر از طبقهٔ معدود انتخاب شود، انتخاب از طبقهٔ عدد اجباری است. مثال:

یك	پیر	مرد
ش۳	ش۱	س

در مثال بالا ازطبقهٔ عدد انتخاب شده ولی از طبقهٔمعدود انتخاب نشده است.

یك	نفر	پیر	مرد
ش۳	ش۲	ش۱	س

در مثال بالا از طبقهٔ عدد و معدود هر دو انتخاب شده است. ولی یك چنین‌ترکیبی مثل «نفر پیرمرد» که در آن فقط از طبقهٔ معدود انتخاب شده باشد غیرممکن است. به بیان دیگر انتخاب از طبقهٔ عدد بدون انتخاب از طبقهٔ معدود ممکن‌است ولی انتخاب از طبقهٔ معدود بدون انتخاب از طبقهٔ عدد ممکن نیست.

ریز طبقه‌های صفات عالی و اعداد وصفی هردو باز هستند زیرا امکانات درون‌آنها نامحدود است. وقتی جایگاه ش۲ بوسیلهٔ طبقهٔ صفات عالی یا طبقهٔ اعداد وصفی اشغال شود، جایگاه ش۳ الزاماً خالی می‌ماند. بنا براین ترکیباتی از قبیل «یك بزرگترین کتاب» یا «یك اولین نفر» غیرممکن است، ولی ترکیباتی چون «بزرگترین کتاب»، «اولین نفر» که در آنها جایگاه ش۳ خالی است ممکن است.

کلمهٔ «آخرین» با آنکه عدد نیست، متعلق به طبقهٔ اعداد وصفی است و در همان جایگاه قرار می‌گیرد. مثال:

کدام	آخرین	واژه	نامه
ش۴	ش۲	ش۱	س

چون با اشغال شدن جایگاه ش۲ بوسیلهٔ طبقهٔ صفات عالی یا طبقهٔ اعداد وصفی، جایگاه ش۳ الزاماً خالی می‌ماند، بنا بر این با بودن این طبقات حد اکثر

سه وابسته پیشرو می‌توانند در جلو هسته قرار گیرد. مانند مثال بالا.

زیر طبقهٔ چهارم بسته است و دارای چهارده عضو می‌باشد که در جدول بالا همهٔ آنها ذکر شده‌اند. وقتی جایگاه ش ۲ بوسیلهٔ این زیر طبقه محدود اشغال شود، جایگاه ش ۳ و ش ۴ الزاماً خالی می‌مانند مگر در مورد «چنین» و «همه» که می‌توانند ترکیبات زیر را داشته باشند:

یک چنین جوان مرد ی
ش ۳ ش ۲ ش ۱ س ر

این چنین جوان مرد ی
ش ۴ ش ۲ ش ۱ س ر

کدام/ آن/ این همه جوان مرد
ش ۴ ش ۲ ش ۱ س

۷ـ۷ : اعداد اصلی، اعداد ترتیبی و اعداد وصفی:

برای توصیف این سه طبقه، نخست مثالهای زیر را مقایسه می‌کنیم:

۱ـ دوجلد لغت نامه ، کتاب دو ، کلاس دو
ش ۳ ش ۲ ش ۱ س ر س ر

۲ـ کلاس دوم کتاب دوم
س ر س ر

۳ـ دومین کتاب دومین دانشجو
ش ۲ س ش ۲ س

«دو» در مثالهای شمارهٔ یك، عدد اصلی است. اعداد اصلی در جایگاه ش ۳ و گاهی نیز در جایگاه «ر» قرار می‌گیرند. «دوم» در مثالهای شمارهٔ دو ، عدد ترتیبی است. اعداد ترتیبی همیشه در جایگاه «ر» قرار می‌گیرند. «دومین» درمثالهای شمارهٔ سه، عدد وصفی است. اعداد وصفی همیشه در جایگاه ش ۲ قرارمی‌گیرند.

۷ـ۸: عنصر ساختمانی «ر» (وابسته پی رو):

عنصر ساختمانی «ر» در قشر دوم بـه پنج عنصر کوچکتر تجزیـه می‌شود که پنج جایگاه را بوجود می‌آورد. این جایگاهها بوسیلهٔ طبقات مختلف بـر حسب قرابت آنها با هسته اشغال می‌شود، یعنی هر طبقه‌ای که به هسته نزدیکتر بـاشد جایگاه نزدیکتری را اشغال می کند. لازم نیست که تمام این پنج جایگاه در آن واحـد اشغال شود. وقتی جایگاهی خالی بـاشد، طبقات دورتر بـه هسته نزدیك می‌شوند ولی بالقوه جایگاه خالی وجود دارد و می‌تـواند اشغال شود. در جدول زیر مثالهائی با امکانات مختلف داده می‌شود و سپس هر طبقه جداگانه مورد بحث قرار می گیرد.

س	ر۱	ر۲	ر۳	ر۴	ر۵
رئیس	جمهور	فقید	امریکا	—	که‌چندی‌پیش به‌قتل‌رسید (کندی‌نام‌داشت)
بوف	کور	معروف	هدایت	را	که‌به‌چندزبان‌ترجمه‌شده‌است (تجدیدچاپ کرده‌اند)
هیئت	مدیرهٔ	نالایق	این‌شرکت	را	که زیانهای فراوان ببارآورد (ازکاربرکنار کردند)
خیر	مقدم	گرم	او	—	که بسیار دوستانه بود (ما را امیدوار کرد)
تاریخ	مشروطیت	مفصل	ایران	—	نوشتهٔ احمدکسروی (ازچاپ‌خارج‌شده‌است)
رفتار	—	جلف	ـای	—	که بسیار زننده بود (ازخود نشان داد)
شرکت	—	سهامی	ایران	را	با مسئولیت محدود (به ثبت رسانده‌اند)
اعلامیه	—	مفصل	دولت	—	راجع‌به‌ورودچای‌خارجی (چندی‌پیش‌صادرشد)
کباب	برگ	سلطانی	آنجا	—	که چندان‌هم خوب‌نیست (خیلی گران‌است)
مرد	رند	پررو	ـای	—	که رشوه می‌خواست (باز پیداش شده‌است)

۷ـ۹: عنصر ساختمانی «ر» یك:

افراد طبقه‌ای که در جایگاه «ر» یك قرار می گیرند معمولاً از نـوع اسم

هستند. بین هسته و عنصر «ر» یك معمولاً شکاف بردار نیست یعنی واژهٔ دیگری نمی‌توان بین آنها وارد کرد. معمولاً هسته و عنصر «ر» یك، یك واحد معنائی را بوجود می‌آورند و بهمین جهت پیوسته با یکدیگر به کار برده می‌شوند واغلب بر اثر کثرت استعمال آنها باهم، «اضافه» از بین آنها حذف می‌شود و تکیه (stress) روی آخرین‌هجای عنصر «ر» یك قرار می گیرد و به‌صورت یك‌کلمه جلوه می‌کند. با وجود این، چون امکان وارد کردن «اضافه» در بین هسته و این وابسته وجود دارد و اغلب نیز با «اضافه» به‌کار برده می‌شوند در این تجزیه و تحلیل دستوری، هسته و وابستهٔ پی‌رو شمارهٔ یك دو واحد به حساب آمده‌اند. برای مثالهای این وابسته، به‌ستون «ر» یك در جدول صفحهٔ پیش نگاه کنید.

۷ـ۱۰ : عنصر ساختمانی «ر» ۲ :

افراد طبقه‌ای که در این جایگاه قرار می گیرند معمولاً عناصری هستندکه بآنها «صفت» گفته می‌شود. اصطلاح «صفت» اصطلاحی معنائی است نه ساختمانی. از نظر ساختمانی در بسیاری موارد مرز مشخص و غیر قابل عبوری بین طبقات اسم، صفت و قید وجود ندارد و یك عنصر می‌تواند در شبکهٔ نحوی زبان هر سه نقش را بعهده بگیرد. مثال :

بلند: دیوار بلند (صفت)، او بلند می‌خواند (قید)، آن بلندهارا بیاور اینجا(اسم).

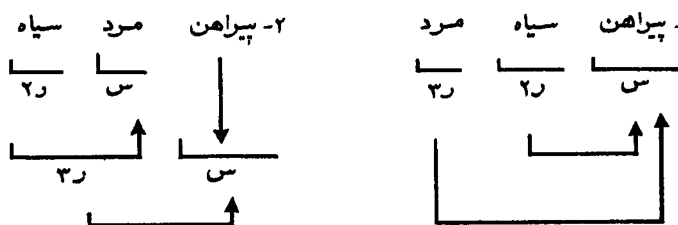
خوب: پسر خوب (صفت)، او خوب می‌دود (قید)، خوبان روزگار (اسم).

برای باز شناختن این سه‌طبقه از یکدیگر از ملاکهای صرفی نمی‌توان استفاده کرد زیرا صورت کلمه در کاربردهای مختلف یکسان است، مانند «بلند» و «خوب» در مثالهای بالا. ولی می‌توان با ملاکهای نحوی معین‌کرد که یك‌عنصر متعلق به چه طبقه ایست: یعنی چه نقشی را در بافت زبان بعهده دارد. ملاکهای زیر می‌توانند در شناسائی افراد این طبقه که در جایگاه ر۲ قرار می گیرند، از افراد طبقه‌ای که در جایگاه ر۳ قرار می گیرند و از مقولهٔ اسم هستند مؤثر واقع شوند.

۱ـ افراد این طبقه با افراد طبقه‌ای که در پی آنها می‌آیند و در جایگاه

ر۳ قرار می گیرند و از مقولهٔ اسم می باشند ارتباط محکمی ندارند بطوریکه ترکیب عنصر ر۲ با بقیهٔ گروه نمی‌تواند یك گروه اسمی مستقل بوجود آورد. در گروه اسمی « ریاست محترم شهرداری بخش پنج » ، « محترم» در جایگاه ر۲ می‌باشد و چون با آنچه در پی آن می‌آید ارتباط محکمی ندارد، بنا بر این نمی‌توان گفت «محترم شهرداری بخش پنج» ولی می‌توان گفت «ریاست محترم» .

۲ـ افراد این طبقه به عنصری که قبل از آنها قرار می گیرد و هستهٔ گروه اسمی است برمی گردند. با مقایسهٔ ساختمان دو مثال زیر مطلب روشن‌تر می‌شود:



در مثال شمارهٔ یك «سیاه» و «مرد» بـه ترتیب وابسته‌های شمارهٔ دو و سه هستند و مستقلاً به «پیراهن» که هستهٔ گروه اسمی است بر می‌گردنـد. در مثال شمارهٔ دو ، «سیاه» وابسته شمارهٔ دو برای «مرد» است و «مرد سیاه» بر رویهم یك گروه اسمی است که مجموعاً برای «پیراهن» وابستهٔ شمارهٔ سه می‌باشد، به شمارهٔ ۷ـ۱۱ نگاه کنید.

۳ـ وقتی گروه اسمی دارای ساختمانی مرکب از هسته و یك وابستهٔ پی رو باشد،مثلاً «پسر جوان» یـا « کتاب جوان»، در این صورت در ظاهر معلوم نیست که وابسته پی رو در جایگاه شمارهٔ دو یا سه قرارگرفته است. ملاکی که در اینجا می‌تواند برای بازشناسی مؤثر واقع شود اینست که به عنوان آزمایش بـه انتهای گروه اسمی یك ضمیر یا اسم خاص اضافه کنیم. چنانچه ترکیبی که حاصل میشود مـورد قبول بـاشد، وابسته پی رو در جایگاه شمارهٔ ۲ قـرار دارد و چنانچه آن ترکیب مورد قبول نباشد وابسته پی‌رو در جایگاه شمارهٔ سه قرار دارد. در مورد دو مثال فوق می‌توان این آزمایش را بکار بست: می‌توان گفت «پسر جوان او»

یا «پسر جوان فریدون» ولی نمی‌توان گفت «کتاب جوان او» یا «کتاب جوان فریدون». بنا بر این «جوان» در گروه اسمی «پسر جوان» در جایگاه شمارهٔ ۲ و در گروه اسمی «کتاب جوان» در جایگاه شمارهٔ ۳ است. توجیه این آزمایش این است که «جوان» به عنوان وابستهٔ پی‌رو، اگر صفت باشد در جایگاه شمارهٔ ۲ قرار می‌گیرد و اگر اسم باشد در جایگاه شمارهٔ سه واقع می‌شود. چون «پسر» از کلماتی است که می‌تواند صفت «جوان» را درجایگاه شمارهٔ۲ بپذیرد بنا براین می‌تواند از طبقهٔ سوم نیز انتخاب کند و بدین ترتیب ساختمان پسر جوان او

س ر۲ ر۳

ممکن می‌گردد. ولی بر عکس چون «کتاب» از کلماتی است که نمی‌تواند«جوان» را به عنوان صفت بپذیرد، بنا بر این «جوان» در مفهوم اسم و در جایگاه شمارهٔ سه قرار می گیرد. در این صورت چون جایگاه شمارهٔ ۳ بوسیلهٔ «جوان» اشغال شده است، نمی‌توان ضمیر یا اسم خاص یا اسم دیگری بآن افزود زیرا در این‌صورت از طبقهٔ سوم دو بار انتخاب شده است و انتخاب مکرر در جایگاه ر۳ ممکن نیست، به شمارهٔ ۷ــ۱۱ نیز نگاه کنید.

ولی وقتی هستهٔ گروه اسمی کلمه‌ای باشد که بتواند «جوان» یا کلمات نظیر آنرا هم به عنوان صفت وهم به عنوان اسم بپذیرد، ملاك فوق مؤثر واقع نمی‌شود. مثلا «درخت جوان» مبهم است زیرا «درخت» می‌تواند هردو تعبیر را بپذیرد. از نظر معنا، وقتی «جوان» به عنوان صفت درجایگاه ر۲ تعبیر شود، یعنی «درختی که جوان است» ولی اگر «جوان» به عنوان اسم درجایگاه ر۳ تعبیر شود، یعنی «درختی که متعلق به مرد جوان است» و هردو تعبیر قابل قبول است.

انتخاب در جایگاه ر۲ می‌تواند مکرر باشد، یعنی از طبقهٔ صفت بیش از یکی می‌توان انتخاب کرد. تکرار صفات می‌تواند یا از طریق «اضافه» باشد و یا با میانجی عامل پیوند «و». ما برای نشان دادن تکرار در وابسته‌ها، از اعداد فرنگی استفاده می کنیم. مثال برای تکرار از طریق اضافه:

کتاب	بزرگ	قشنگ	قرمز	بهمن
س	ر۲	ر۲	ر۲	ر۳
	1	2	3	

آدم	سخت	یك دنده
س	ر۲	ر۲
	1	2

مثال برای تکرار با عامل پیوندهٔ «و»:

جوان	مؤدب و	مهربان ،	آدم	سخت و	یکدنده ،	کاغذهای	سرخ و	سبز
س	ر۲	ر۲	س	ر۲	ر۲	س	ر۲	ر۲
	1	2		1	2		1	2

جابجا کردن افراد مکرر این طبقه، بدون اینکه تغییر محسوسی در معنا ایجاد شود، ممکن است. مثالهای بالا را میتوان چنین تغییر داد:

جوان مهربان و مؤدب، آدم یکدنده و سخت، کتاب قشنگ بزرگ قرمز بهمن.

اعداد ترتیبی به این طبقه تعلق دارند. وقتی اعداد ترتیبی با صفات دیگر بیایند، اعداد ترتیبی به هسته نزدیك‌تر قرار میگیرند. مثال:

کتاب	دوم	ابتدائی		نفر	دوم	ایستاده
س	ر۲	ر۲		س	ر۲	ر۲
	1	2			1	2

بعضی عناصر که معمولا متعلق به مقوله اسم هستند میتوانند نقش صفت را به عهده بگیرند و در این جایگاه مانند صفات رفتار کنند. از این جمله‌اند «شیر» و «طلا» در مثال‌های زیر. این عناصر را می‌توان بدون تغییر محسوس معنائی، مانند صفات مکرر، جابجا کرد.

لیوان بزرگ شیر او = لیوان شیر بزرگ او
س ر۲ ر۲ ر۳ = س ر۲ ر۲ ر۳
1 2 = 1 2

ساعت بزرگ طلای او = ساعت طلای بزرگ او
س ر۲ ر۲ ر۳ = س ر۲ ر۲ ر۳
1 2 = 1 2

ولی گاهی اوقات ابهام ایجاد میشود زیرا برای یك ساختمان دو نوع تعبیر ممکن میگردد، برحسب اینکه ساختمان گروه اسمی چگونه تجزیه شود.

تعبیر الف		تعبیر ب
بطری (س) شیر (ر۲) خشک (ر۲) — 1 2	≠	بطری (س) شیر (س) خشک (ر۱) — ر۲ ، س
جلد (س) کتاب (ر۱) من (ر۳)	≠	جلد (س) کتاب (س) من (ر۳) — ر۳ ، س
انگشتر (س) اعلای (ر۲) فیروزه (ر۲) — 1 2	≠	انگشتر (س) فیروزه (س) اعلا (ر۲) — ر۲ ، س

در تعبیر نوع الف، جمله‌های بالا چنین معنی میشوند: بطری شیری که‌خشك است (یعنی تر نیست)، جلد کتابی‌که متعلق به‌من است، انگشتر اعلائی که فیروزه است. ولی در تعبیر نوع ب، همین جمله‌ها چنین معنی میشوند: آن بطری‌که‌در آن شیر خشك است یا مربوط به شیرخشك است، جلدی که متعلق به کتاب من‌است، انگشتری که از فیروزه اعلا است.

صفاتی که در این جایگاه قرار میگیرند میتوانند از یك کلمهٔ بسیط یا یك عبارت تشکیل شده باشند. صفات ترکیبی در فارسی به‌طرق مختلف ساخته میشوند ولی بنظر میرسد که سه الگوی زیر از همه فعالتر باشند:

۱ـ اسم (یا صفت یا عنصردیگر) + ستاك حال (ازنظر معنا، این الگومعمولا صفت‌فاعلی میسازد)	۲ـ اسم (یا صفت یاعنصر دیگر) + اسم مفعول	۳ـ اسم یاصف+اسم
مردم دار	ناز پرورده	خوش لباس
خود دار	خود ساخته	خوش رو
بدآموز	سرخورده	شیر دل
بهره کش	واخورده	قوی بنیه
مردم آزار	وازده	بزرگ منش
چاره جو	دهن دریده	بد سلیقه
مهمان نواز	دل سوخته	خوش رفتار
	پر کنده	
	دل آزرده	
	سرافکنده	

۷-۱۱: عنصر ساختمانی ر۳:

طبقه‌ای که در این جایگاه قرار میگیرد به سه ریز طبقه تقسیم می‌شود: ریز طبقهٔ اسم یا (گروه اسمی)، ریز طبقهٔ ضمائر ویك ریز طبقهٔ یك عضوی دیگر. این سه ریز طبقه مانعةالجمع هستند، یعنی نمیتوانند باهم در یك گروه اسمی قرار گیرند. برخلاف طبقهٔ صفات درجایگاه شمارهٔ۲، انتخاب دراین جایگاه نمیتواند با اضافه تکرار شود ، یعنی محدود به یك عضو از یکی از سه ریز طبقه‌ایست که در زیر توصیف میشود. ولی انتخاب مکرر با میانجی عامل پیونده «و» امکان دارد، به شمارهٔ ۷ ـ ۱۶ نگاه کنید.

ریز طبقهٔ ضمایر:

ریز طبقهٔ ضمایر به دو ریز طبقهٔ کوچکتر تقسیم میشود که هر کدام دارای شش عضوهستند. بنابراین هر دو ریز طبقهٔ بسته میباشند. این دو ریز طبقه مانعة-الجمع هستند.

ریز طبقهٔ ضمایر الف:

این ریز طبقه شش عضو دارد و هرعضو دوگونه آزاد (free variants) دارد (گونه‌های آزادمیتوانند بدون تغییر معنا آزادانه بجای یکدیگر بکاررونند.) دو جدول زیر گونه‌های این شش عضو را نشان میدهند.

	عدد	
شخص	مفرد	جمع
اول شخص	من	ما
دوم شخص	تو	شما
سوم شخص	او، آن	ایشان، آنها

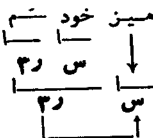
	عدد	
شخص	مفرد	جمع
اول شخص	ـَـم	ـِـمان
دوم شخص	ـَـت/ـِـت	ـِـتان
سوم شخص	ـَـش/ـِـش	ـِـشان

ریز طبقهٔ ضمایر ب :

این ریز طبقه نیز دارای شش عضو است که درجدول زیر نشان‌داده میشود[1] :

	عدد	
شخص	مفرد	جمع
اول شخص	خودم	خودمان
دوم شخص	خودت	خودتان
سوم شخص	خودش	خودشان

۱ـ این ضمایر را میتوان به «خود» + «ـَـم، ـَـت...» تجزیه کرد. در اینصورت هر یك از این ضمایر را باید یك گروه اسمی دانست که ازیك هسته و یك وابسته پیرو شمارهٔ سه‌ساخته شده است. مثلا «خودم» در «میز خودم» چنین تجزیه میشود،



ولی چون این ضمایر بطوریك پارچه عمل می‌کنند، تعبیرآنها به‌عنوان یك واحد، توصیف را ساده‌تر میکند.

مثال:

میز	تحریر	فلزی	من
س	ر۱	ر۲	ر۳
میز	تحریر	فلزی	تو
میز	تحریر	فلزی	او
میز	تحریر	فلزی	ما
میز	تحریر	فلزی	شما
میز	تحریر	فلزی	ایشان

میز	تحریر	فلزی	ـَـم
س	ر۱	ر۲	ر۳
میز	تحریر	فلزی	ـَـت
میز	تحریر	فلزی	ـَـش
میز	تحریر	فلزی	ـَـمان
میز	تحریر	فلزی	ـَـتان
میز	تحریر	فلزی	ـَـشان

میز	تحریر	فلزی	خودم
س	ر۱	ر۲	ر۳
میز	تحریر	فلزی	خودت
میز	تحریر	فلزی	خودش
میز	تحریر	فلزی	خودمان
میز	تحریر	فلزی	خودتان
میز	تحریر	فلزی	خودشان

(از نظر توصیف معنائی، طبقهٔ ضمایر در جایگاه شمارهٔ سه معنی مالکیت را میرسانند.)

ریز طبقهٔ دوم، اسم (یا گروه اسمی):

دومین طبقه‌ای که میتواند در جایگاه ر۳ قرار گیرد طبقهٔ اسم است.. ولی چون اسم میتواند هستهٔ یك گروه اسمی قرار گیرد و در دوطرف خود وابسته‌هائی بپذیرد، بنابر این، این جایگاه میتواند بوسیلهٔ یك گروه اسمی نیز اشغال شود، و چون گروه اسمی تازه نیز خود دارای یك جایگاه شمارهٔ سه‌است، آن‌نیز به نوبهٔ خود میتواند بجای یك اسم بوسیلهٔ یك گروه اسمی اشغال شود و این پیچیدگی تودرتو میتواند ازنظرساختمانی بطور نامحدود ادامه یابد. ولی چون این تکرار موجب پیدایش تتابع اضافات میگردد که در فارسی نازیبا شمرده میشود وباعث سنگینی گروه اسمی و فشار برخواننده یا شنونده میشود، عملا تکرار تو درتوی جایگاه‌شمارهٔ سه بیش از دویا سه‌یاچهار دور ادامه پیدا نمی‌کند. طبقهٔ‌اسم یا گروه اسمی که در این جایگاه قرار میگیرد باز است. (ازنظر توصیف معنائی، قرار گرفتن طبقهٔ اسم یا گروه اسمی در این جایگاه معنی مالکیت را میرساند.) در مثالهای صفحهٔ بعد جایگاه شمارهٔ سه بوسیله یك اسم اشغال شده‌است.

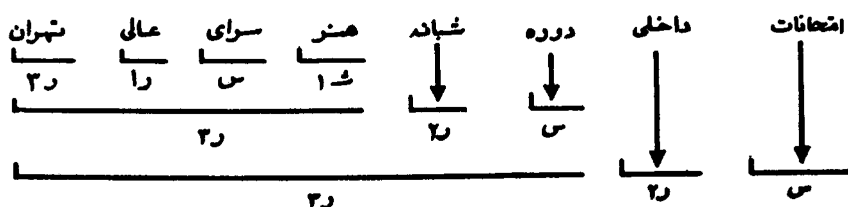
گوشواره‌های	سبز	شهلا
لباس	سیاه	هرمز
کیف	خالی	رضا
برق	منطقه‌ای	تهران
س	ر۲	ر۳

در مثالهای زیر جایگاه شمارهٔ ۳ بوسیلهٔ یك گروه اسمی اشغال شده است:

مسئول	قطعی	این واقعهٔ فجیع
گوینده	جسور	این دو شعر نو
س	ر۲	ر۳

رئیس	جمهور	کشورهای متحدهٔ امریکا
شــرح	حـال	این نویسندهٔ بزرگ
س	ر۱	ر۳

در مثال زیر جایگاه شمارهٔ سه بوسیلهٔ یك گروه اسمی اشغال شده و جایگاه شمارهٔ سه این گروه تازه نیز خود بوسیلهٔ یك گروه اسمی دیگر اشغال شده است: «امتحانــات داخلی دورهٔ شبانهٔ هنرسرای عالی». رابطهٔ این وابسته‌ها را می‌توان در روی نمودار بدو صورت نشان داد:



یا به طریق نموداری که در زیر منعکس می‌گردد:

ش — س — ر

ر۵ — ر۴ — ر۳ — ر۲ — ر۱

— — دوره شبانه هنرسرای عالی تهران — داخلی — امتحانات —

ش — س — ر

ر۵ — ر۴ — ر۳ — ر۲ — ر۱

— — هنرسرای عالی تهران — شبانه — دوره —

ش — س — ر

ر۵ — ر۴ — ر۳ — ر۲ — ر۱ — ش۵ ش۴ ش۳ ش۲ ش۱

— — تهران — عالی — سرای — هنر — — — —

درمثال زیر پیچیدگی گروه اسمی درجایگاه شمارهٔ سه از مثال بالا بیشتر است.

رئیس — دانشمند — مرکز — تجربی — انستیتوی — تحقیقات — سرطانی — دترویت — آمریکا که اخیراً بایران آمده است

س ر۲ — س ر۲ — س — س ر۲ — س ر۳ — ر۳ — ر۳ — ر۳ — ر۵

ریز طبقهٔ سوم:

این ریزطبقه‌دارای‌یك‌عضو است که‌به صورت واژك مقید(bound morpheme) ـای /i/ ظاهر می‌شود. این واژك علامت نا شناختگی (نکره) است ودرمقام تضاد با دو ریز طبقهٔ اسم و ضمیر در این جایگاه است. (از نظر توصیف معنائی، وقتی طبقهٔ اسم یا ضمیر که مفهوم مالکیت یا تعلق را میرسانند در جایگاه شمارهٔ سه قرار گیرند، گروه اسمی را شناخته (معرفه) می‌کنند. بنا بر این وقتی گروه اسمی ناشناخته باشد، بجای ضمیر یا اسم در این جایگاه واژك ـای انتخاب می‌شود.

مقایسهٔ مثالهـای زیر این مطلب را روشن می کند.):

شناخته				ناشناخته			
خیـر	مقدم	گـرم	او	خیـر	مقدم	گـرم	ای
س	ر۱	ر۲	ر۳	س	ر۱	ر۲	ر۳
پسر	ـ	بزرگ	او	پسر	ـ	بزرگ	ای
لباس	ـ	خوشرنگ	فریده	لباس	ـ	خوشرنگ	ای

این واژك می‌تواند از نظر توالی در پی هسته یا وابستهٔ شمارهٔ یك نیز قرار گیرد. مثال‌های فوق را می‌توان بدین صورت نیز بیان داشت:

خیـر مقدم ـای گرم

پسر ـ ـای بزرگ

لباس ـ ـای خوش رنگ

۷ـ۱۲: عنصر ساختمانی ر۴:

تنها عضو طبقه‌ای که در این جایگاه قرار می گیرد «را» است. وقتی گروه اسمی در ساختمان بند جایگاه مسند الیه را اشغال کند، جایگاه ر۴ در آن خالی می‌ماند، ولی اگر جایگاه متمم را پر کند، جایگاه ر۴ بوسیلهٔ «را» اشغال می‌شود.

مثال:

گروه اسمی در جایگاه مسندالیه				گروه اسمی در جایگاه متمم					
برادر	کوچك	او	ازسفرآمد	برادر	کوچك	او	را	دیـدم	
غذای	ـ	ما	آماده بود	غذای	ـ	ما	را	خورد	
نامـه	ـ	ـای	به صندوق افتاد	نامـه	ـ	ـای	را	بـه صنـدوق	
س	ر۲	ر۳		س	ر۲	ر۳	ر۴	انداخت	

۷ـ۱۳: عنصر ساختمانی ر۵:

طبقه‌ای کـه در این جایگاه قرار می گیرد از نوع جمله، بند و یا گـروه

قیدی واژگون مرتبه است: یعنی جمله، بند و یا گروه قیدی که در نقش یك کلمه به عنوان وابسته پی رو برای هستهٔ گروه اسمی به کار رفته است. مثال برای جملهٔ واژگون مرتبه در جایگاه شمارهٔ ۵:

اشعار نـو او را که سالها پیش سروده وشعر زیبای تف آه نیز جزو آنها است

س ر۲ ر۳ ر۴ ر۵

در این مجموعه منتشر کرده اند.

در مثال فوق جایگاه شمارهٔ ۵ بـوسیلهٔ جملهٔ واژگون مرتبه‌ای اشغال شده که از دو بند ساخته شده‌است. در مثال زیر جایگاه شمارهٔ ۵ بوسیلهٔ یك بند واژگون مرتبه اشغال شده است:

نکته تازه ای که بآن اشاره گردید بسیار جالب است

س ر۲ ر۳ ر۵

مثال برای گروه‌های قیدی واژگون مرتبه (برای ساختمان گروه قیدی به فصل هشتم نگاه کنید):

مبارزه دائم دولت با قاچاقچیان سیگار خارجی وارد مرحلهٔ جدی‌تری

س ر۲ ر۳ ر۵

شده است

تحقیق دلکش او در احوال جانوران اعماق دریا از شگفتی‌ها است

س ر۲ ر۳ ر۵

یکی از دانشجویان جایزه گرفت

س ر۵

او با دو نفر دیگر وارد شد

س ر۵

انتخاب از گروه‌های قیدی و بندهای واژگون مرتبه مانعةالجمع نیستند و هر دو می‌توانند با یکدیگر در گروه اسمی قرار گیرند. در اینصورت گروه قیدی مقدم بر بند قرار می گیرد. مثال:

انتقاد منطقی او از کار دستگاه که در نوع خود بی سابقه بود حسن

س ر۲ ر۳ ر۵ 1 ر۵ 2

اثر بخشیده است

وقتی گروه قیدی یا بندی که در جایگاه شمارۀ ۵ قرار می‌گیرد زیادطولانی نباشد، عنصر «را» که معمولاً مقدم بر آنها قرار می‌گیرد، می‌توانند در پی آنها نیز قرار گیرد. مثال زیر به هردو صورت ممکن است ولی الگوی اول فراوانتر و عادی تر است:

آخرین کتاب او را در زمینۀ هواشناسی نخوانده‌ام

ش۲ س ر۳ ر۴ ر۵

آخرین کتاب او در زمینۀ هواشناسی را نخوانده‌ام

وابسته‌های شمارۀ یك، دو، و سه که پس از هسته قرار می‌گیرند هر یك دارای یك «اضافه» هستند که در جلوآنها قرار می‌گیرد و به‌عنوان عامل پیوندۀ آنها را به عنصر قبلی متصل می‌کند. ولی وابسته‌های شمارۀ چهار و پنج «اضافه» ندارند، به مثالهای بالا نگاه کنید. از نظر ساختمانی، «اضافه» در گروه اسمی واژك مقیدی است که نقش رابط (linker) را بعهده دارد. وقتی یك بند یا گروه قیدی واژگون مرتبه اضافه بپذیرد، در جایگاه شمارۀ۲ قرار گرفته است[1]. مثال برای بند با اضافه:

قانون ـِ از کجا آورده‌ای ورد زبانها شده است

س ر۲

این طرز فکر ـِ ای بابا ولش کن ما خطر ناك است

ش۴ س ر۱ ر۲ ر۳

۱ـ ساختمانهای گروه اسمی که در آنها بند یا گروه قیدی «اضافه» بپذیرد در زبان فارسی، عادی نیستند.

مثال برای گروه قیدی با اضافه:

مبارزه ـِ با او بیفایده است
س ــ ر۲

تحقیق ـِ در متون ادبی کاری دل انگیز است
س ــ ر۲

از آنجائیکه تتابع اضافات در گروه اسمی سنگین و نازیبا جلوه می کند، گاهی این تتابع با بکار بردن یك گروه قیدی شکسته می‌شود. مثال:

با تتابع اضافات	با گروه قیدی
۱ـ استاد روانشناسی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران	استاد روان شناسی در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران
۲ـ مرکز درمانشناسی تجربی‌مؤسسهٔ تحقیقات سرطانی دترویت آمریکا	مرکز درمانشناسی‌تجربی‌درمؤسسهٔ تحقیقات سرطانی دترویت آمریکا

گاهی اوقات این تغییر ساختمانی، تغییر معنائی ضعیفی را نیز همراه دارد.

گروه اسمی درجایگاه مسند الیه ومتمم می‌توانند گسیخته شود وعنصر اسناد یا دیگر عناصر بند را دربر گیرد. دراین موارد، بیشتر وابستهٔ شمارهٔ پنج است که ازبقیهٔ گروه اسمی جدا می‌شود. مثال برای گروه اسمی گسیخته درجایگاه مسندالیه:

پاسبانی (س + ر۳) آنجاقدم میزد که بسیارخسته وگرفته بود (ر۵)

مس

مثال برای گروه اسمی گسیخته درجایگاه متمم (۱)

سگ (س) بزرگی (ر۲ + ر۳) را (ر۴) دیدم که بوی من میآمد (ر۵)

م

۱ـ گسیختگی گروه اسمی در جایگاه متمم منحصر به جدا شدن وابستهٔ شمارهٔ پنج نیست،←

۷ـ۱۴ : عنصر ساختمانی «س» (هسته) :

طبقه‌ای که جایگاه هسته را در گروه اسمی اشغال می کند معمولاً از مقولهٔ اسم است، ولی اکثر عناصری که در جایگاههای مختلف به عنوان وابسته پیشرو و پی‌رو بکار می‌روند می‌توانند جایگاه هسته را نیز اشغال کنند . بنا بر این ملاك شناسائی هسته صورت کلمه نیست، بلکه «اضافه» است که نقش کلمه را در شبکهٔ ساختمانی گروه اسمی نشان می‌دهد. به شمارهٔ ۷ـ۲ نگاه کنید. مثالهای زیـر را مقایسه می کنیم:

بزرگترین برادر آنها
ش۲ س ر۳

بزرگترین آنها
س ر۳

کدام کتاب من را (می‌خواهی)
ش۴ س ر۳ ر۴

کدام ـِ شان را (میخواهی)
س ر۳ ر۴

این دو نفر دانشجوی خارجی
ش۴ ش۳ ش۲ س ر۲

این خارجیها
ش۴ س

این دو برادر (شریکند)
ش۴ ش۳ س

این‌ها (شریکند)
س

همین دو دختر (بودند)
ش۴ ش۳ س

همین‌ها (بودند)
س

مرد بیچاره (مریض است)
س ر۲

بیچاره (مریض است)
س

چهار جلد کتاب
ش۴ ش۲ س

چهار (رفته است تو)
س

←مثالهای زیر نمونه‌های دیگری را بدست میدهد:

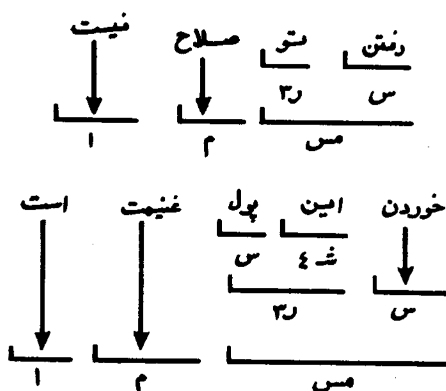
بطور گسیخته

او آدمی است دردسر ایجاد کن
او آدمی است از اجتماع رانده شده
او پدری است مهربان
او پسری داشت جعفر نام
(آنوقت) بعد از ظهری بود داغ

بطور ناگسیخته

او آدم دردسر ایجادکنی است
او آدم از اجتماع رانده شده‌ای است
او پدر مهربانی است
او پسر جعفرنامی داشت
(آنوقت) بعد از ظهر داغی بود

هسته گروه اسمی میتواند مصدر باشد - مثال :



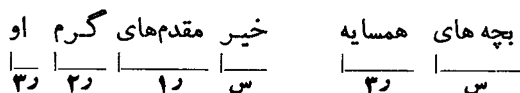
۷ـ۱۵ : دستگاههای گروه اسمی :

در گروه اسمی سه دستگاه در کار است: عدد، شخص و شناختگی. از این سه، دستگاهها عدد و شخص مستقل و همزمان هستند، یعنی از امکانات آنهادرآن واحد انتخاب میشود، ولی دستگاه شناختگی تابع دستگاه شخص است و انتخاب از آن بستگی به انتخاب از دستگاه شخص دارد. رابطهٔ این سه دستگاه در نمودار صفحهٔ بعد نشان داده شده است:

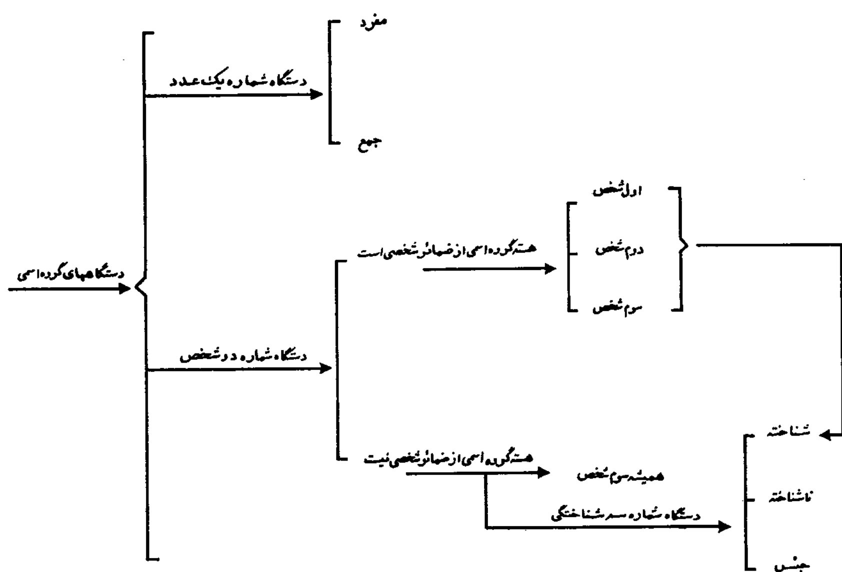
توصیف دستگاه شمارهٔ یك (عدد):

هر گروه اسمی در فارسی ناگزیریا جمع است یا مفرد. گروه اسمی جمع یکی از صورت‌های زیر را خواهد داشت:

الف ـ واژك مقید «ها» که علامت جمع است در آخر هسته یا درپی وابستهٔ شمارهٔ یك قرار میگیرد. مثال:



بـ واژك مقید «ان» (a:n) که علامت دیگری برای جمع است در آخر هسته قرار میگیرد. مثال:



پسران (س) همسایه (ر۳)   چشمان (س) آبی (ر۲)

ج- بودن عددی غیر از یك در وابستهٔ پیشرو، در اینصورت واژك «ها» یا «ان» در آخر هسته قرار نمیگیرد. مثال:

دو (ش۳) پسر (س) همسایه (ر۳)، پنج (ش۳) مرد (س) بزرگ (ر۲) تاریخ (ر۳)

د- اگر هستهٔ گروه اسمی، جمع عربی باشد. مثال:

مأمورین (س) ثبت (ر۳)، رجال (س) کشور (ر۳)، کتب (س) دبستانی (ر۲)

هـ- اگر هستهٔ گروه اسمی، اسم جمع باشد: یعنی اسم‌هائی که از نظر صوری مفرد هستند ولی از نظر معنی جمع میباشند. مثال:

مردم (س) ایران (ر۳)   گروه (س) ما (ر۳)

وـ اگـر هستهٔ گـروه اسمی یکـی از ضمایر «ما»، «شما»، «ایشان» باشد.

مثال:

ما گفتیم شما گفتید ایشان گفتند

آن گروه اسمی که یکی از صورتهای بالا نباشد، مفرد است. مثال:

پیر مـرد زنده دل نامه سرگشاده

۱ش س ۲ر س ۲ر

چون فقط هستهٔ گروه اسمی است کـه نمایندهٔ انتخاب مفـرد / جمع است، بنابراین فقط هستهٔ گـروه اسمـی است که در جایگاه مسندالیه با اسناد رابطه عدد برقرارمیکند. ولی وقتی عددی بزرگترازیك در وابستهٔ پیشرو باشد، دراینصورت هستهٔ گـروه اسمی به صورت مفرد خواهد بود ولی گروه اسمی جمع میباشد: بـه عبارت دیگر در این مورد، عدد با اسناد رابطه بر قرار می کند. وابستههای پیرو هر گز در این رابطه وارد نمیشوند. مقایسهٔ مثالهای زیر مطلب را روشن میکند:







در مثال شمارهٔ ۱ هستهٔ گروه اسمی (برادران) جمع است و «او» در وابسته پیرو مفرد، ولی اسناد به تبعیت از هستهٔ گـروه اسمی جمع آمده است. در مثـال شمارهٔ ۲ برعکس هستهٔ گروه اسمی (نشریه) مفرد است و «دانشجویان» در وابستهٔ

پی‌رو جمع، ولی باز اسناد به تبعیت از هستهٔ گروه اسمی مفرد آمده است. درمثال شمارهٔ سه هستهٔ گروه اسمی مفرد است ولی چون عدد بزرگتر از یك در وابستهٔ پیشرو قرار دارد اسناد به تبعیت از عدد جمع آمده است.

در فارسی بین عناصر گروه اسمی رابطهٔ عدد حکومت نمیکند، یعنی صفات و دیگر وابسته‌ها به تبعیت از هسته جمع نمیشوند[1].

توصیف دستگاه شمارهٔ ۲ (شخص):

هر گروه اسمی در فارسی ازنظرشخص ناگزیر یکی از این سه‌امکان است: اول شخص، دوم شخص، سوم شخص. هستهٔ گروه‌اسمی است که نمایندهٔ انتخاب از دستگاه شخص است و هستهٔ گروه اسمی است که ازنظر شخص با اسناد رابطه‌برقرار می کند. اگر هستهٔ گروه اسمی از ضمائر شخصی نباشد، گروه اسمی همیشه سوم شخص است ولی اگر هستهٔ گروه اسمی از ضمائر شخصی باشد، بسته بانتخاب از امکانات زیر، ممکن است اول شخص، دوم شخص یا سوم شخص باشد.

۱ــ مثلا در فرانسه بین حرف تعریف، صفت وهستهٔ گروه اسمی ازنظر عدد وجنس مطابقه برقرار است. مثال:

1- Le petit village	ده کوچك
2- La petite ferme	مزرعهٔ کوچك
3- Les petits villages	دهات کوچك
4- Les petites fermes	مزارع کوچك

در مثال شمارهٔ یك village مفرد مذکر است و حرف تعریف نیز به تبعیت آن مفرد مذکر انتخاب شده است. درمثال شمارهٔ سه villages جمع مذکر است وحرف تعریف و صفت نیز به تبعیت آن جمع مذکر انتخاب شده است. درمثال شمارهٔ دو Ferme مفرد مؤنث و درمثال شمارهٔ چهار جمع مؤنث است و حرف تعریف وصفت نیز به ترتیب مفرد مؤنث وجمع مؤنث انتخاب شده است. در فارسی تمایز جنس مطرح‌نیست، حرف تعریف وجود ندارد، و صفات نیزبه تبعیت از هسته جمع نمیشوند. در انگلیسی نیزبین صفت و هستهٔ گروه اسمی رابطهٔ عدد برقرار نیست ولی بین صفات اشاره و هستهٔ‌گروه اسمی این رابطه برقرار میباشد. در فارسی‌این نوع مطابقه نیز برقرار نیست. مثال:

1- This book	این کتاب
2- These books	این کتاب‌ها

در انگلیسی بین عدد در وابستهٔ پیشرو وهستهٔ گروه اسمی رابطهٔ عدد حکمفرماست، ولی در فارسی این رابطه برقرار نیست. مثال:

1- One book	یك کتاب
2- Five books	پنج کتاب

	مفرد	جمع
اول شخص	من	ما
دوم شخص	تو	شما
سوم شخص	او، آن	ایشان، آنها

در مواردی از نوع زیر که هستهٔ گروه اسمی غیراز ضمایر فوق است، گروه اسمی همیشه سوم شخص است.







بطوریکه در روی نمودار دیده میشود، دو دستگاه شخصی و عدد همزمان هستند، بنا براین تمام امکانات دستگاه شخص می‌توا ند مفرد یا جمع باشد. ازطرف دیگر دستگاه شخص با دستگاه شناختگی برخورد دارد که ارتباط آنها در زیر توصیف میشود.

توصیف دستگاه شناختگی:

دستگاه شناختگی دارای سه‌امکان است: شناخته (معرفه)، ناشناخته (نکره) و جنس. وقتی هستهٔ گروه اسمی از ضمائر شخصی باشد (اعم از اول شخص، دوم شخص یا سوم شخص ومفرد یا جمع) گروه اسمی همیشه شناخته است. اگر هستهٔ

گروه اسمی غیراز ضمائر شخصی باشد، انتخاب بین شناخته، ناشناخته وجنس مطرح می گردد. این انتخاب بستگی باین دارد که جایگاه شمارهٔ ۳ وابستهٔ پی‌رو درگروه اسمی چگونه اشغال شود : اگر عنصر « ـ ای » در جایگاه شمارهٔ ۳ وابستهٔ پی‌رو قرار گیرد، گروه اسمی ناشناخته است؛ اگر این جایگاه بوسیلهٔ طبقهٔ اسم یا ضمیر اشغال شود، گروه اسمی شناخته است؛ اگر جایگاه مزبور اشغال نشده باشد، گروه اسمی مبهم است: یعنی میتواند شناخته یا جنس باشد. مثال:

شناخته	ناشناخته	مبهم (شناخته یا جنس)
بچهٔ (س‌ر) شما (ر۳) گریه میکند	بچه (س) ای (ر۳) گریه میکند	بچه (س) گریه میکند
چراغ (س) جمشید (ر۳) روشن بود	چراغ (س) ـی (ر۳) روشن بود	چراغ (س) روشن بود
کارگر (س) آنها (ر۳) کارمیکند	کارگر (س) ـی (ر۳) کار میکند	کارگر (س) کارمیکند

عناصر «این، آن، همین و همان» به اعتبار معنی خود شناخته هستند. وقتی این عناصر در گروه اسمی قرار گیرند، عنصر « ـای » نمیتواند در جایگاه شمارهٔ۳ وابستهٔ پی‌رو قرار گیرد و در نتیجه گروه اسمی «شناختـه» میشود. وجود این عناصر در گـروه اسمی مانع از اشغال جایگاه شمارهٔ ۳ بوسیلهٔ طبقهٔ اسم یا ضمیر نمیشود. مثال:

این (۴ش) مستخدم (س) بی‌تربیت است	این (۴ش) مستخدم (س) شما (ر۳) بی‌تربیت است

بطوریکه در بالا گفته شد، وقتی جایگاه شمارهٔ ۳ وابستهٔ پی‌رو اشغال نشده باشد، اغلب ابهام ایجاد میشود : گـروه اسمی میتـواند شناخته یا جنس (یعنی در مفهـوم عـام) تعبیر شـود. در چنین مواردی اغلب از ضمیر «آن» در وابسته پیشرو استفاده میشود تا گروه اسمی را شناخته کند و ابهام را رفع نماید. مثال:

آن بچه گریه میکند

آن چراغ روشن است

در فارسی محاوره‌ای در این مورد اغلب واژك /e/ به آخــر هستهٔ گــروه اسمی اضافه میشود. مثال:

کارگره کارمیکند («ه» نمایندهٔ واژك /e/ در خط میباشد.)

وقتی عدد در وابستهٔ پیشرو باشد، عنصر «ـای» نمیتواند درجایگاه شمارهٔ۳ وابستهٔ پی‌رو قرار گیرد. دراینصورت اگر جایگاه مزبور بوسیلهٔ طبقهٔ اسم یا صفت اشغال شود، گروه اسمی شناخته است و اگر جایگاه مزبور خالی بماند، گــروه اسمی ناشناخته است. مثال:

شناخته	ناشناخته
دو کتاب شما روی میز است	دو کتاب روی میز است
ش۳ س ر۳	ش۳ س

تمام امکانات دستگاه شناختگی میتوانند مفرد یا جمع باشند، زیــرا این دستگاه تابع دستگاه شخص است و دستگاه شخص، بطوریکه گفته شد، با دستگاه عدد همزمـان است. در مثالهای زیر انتخاب‌های مختلف از این سه دستگاه صورت گرفته است:

مثال	نوع انتخاب
این آدم اذیت میکند	مفرد ــ سوم شخص ــ شناخته
او اینجا بود	مفرد ــ سوم شخص ــ شناخته
دانشمندان‌فیزیك‌براین‌عقیده‌هستند	جمع ــ سوم شخص ــ مبهم (شناخته یا جنس)
زعمای قوم چنین میخواهند	جمع ــ سوم شخص ــ مبهم (شناخته یا جنس)
من گفتم	مفرد ــ اول شخص ــ شناخته

اینها کجا میروند	جمع ـ سوم شخص ـ شناخته
دو کارگر برایش کار میکنند	جمع ـ سوم شخص ـ ناشناخته
دانشمند بزرگی سخنرانی میکند	مفرد ـ سوم شخص ـ ناشناخته
مرد جوانی را دیدم	مفرد ـ سوم شخص ـ ناشناخته
جوانان گمراهی ببار میآیند	جمع ـ سوم شخص ـ ناشناخته
بچه‌ها هم این کار را نمیکنند	جمع ـ سوم شخص ـ مبهم (شناخته یا جنس)
قلم می‌نویسد	مفرد ـ سوم شخص ـ مبهم (شناخته یا جنس)

۷ـ۱۶: تکرار همپایه درگروه اسمی:

عنصرهای ساختمانی وابستهٔ پیشرو، هسته و وابستهٔ پی‌رو در جایگاههای مختلف میتوانند با میانجی عامل پیوندهٔ «و» و «یا» از طریق تکرارهمپایه‌گسترش یابند: این تکرار را که از عناصر یك طبقه در یك جایگاه است با اعداد فرنگی نشان میدهیم. مثال:

بهترین	و بزرگترین	کنسرت	سال	پسر	خوب	و سربراه
ش۲	ش۲	س	ر۳	س	ر۲	ر۲
1	2				1	2

پست	و تلگراف	و تلفن	کشور	حساب	من	و تو
س	س	س	ر۳	س	ر۳	ر۳
1	2	3			1	2

وزارت	آموزش	وپرورش	داستان	سگ	و گدا
س	ر۳	ر۳	س	ر۳	ر۳
	1	2		1	2

فصل هشتم

ساختمان گروه قیدی

۸ـ۱: تعریف ساختمانی گروه قیدی:

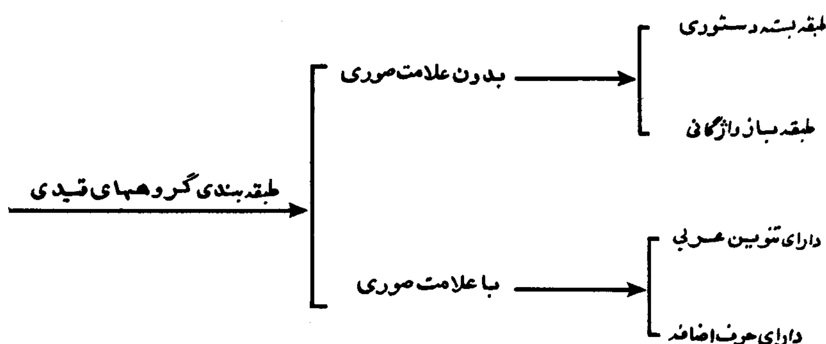
گروه قیدی فارسی از یك کلمه یا بیشتر ساخته شده است و در ساختمان واحد بالاتر، یعنی بند، جایگاه ادات را اشغال میکند. مثال:

کودکی	دراثر خوردن قرصهای سمی مادرش	مسموم	شد
مس	د	م	ا

علاوه بر گروههای قیدی که همیشه در جایگاه ادات در ساختمان بند قرار میگیرند بسیاری از گروههای اسمی نیز میتوانند این جایگاه را اشغال کنند. در این بخش نخست ساختمان گروههای قیدی مطرح می‌شود و سپس طبقه بندی آن گروههای اسمی که میتوانند در همین جایگاه بنشینند مورد بحث قرار میگیرد.

۸ـ۲: طبقه بندی گروههای قیدی:

گروههای قیدی فارسی را میتوان به نحوی که در نمودار صفحهٔ بعد نشان داده میشود طبقه بندی کرد:



گروههای قیدی با علامت:

این طبقه از گروههای قیدی دارای علامت صوری هستند که ساختمان آنها را متمایز میسازد. این طبقه به دو ریزطبقه تقسیم میشود: گروههای قیدی باعلامت تنوین و گروههای قیدی با حرف اضافه.

الف- گروههای قیدی با علامت تنوین:

بسیاری از کلماتی که در عربی درحالت مفعولی هستند و در آخرشان علامت تنوین وجود دارد (یعنی واژك an- بآنها اضافه شده است) در فارسی به‌عنوان قید بکار برده میشوند. ممکن است در فارسی کلماتی با تنوین به عنوان قید بکار برده شود که درعربی بآن صورت نیامده باشد. مثالهای زیر از جمله قیودی‌هستند که درفارسی بکار برده میشوند:

مثلاً، احیاناً، جمعاً، اتفاقاً، نسبتاً، فعلاً، بغتتاً، دفعتاً، روحاً، جسماً، عملاً، ظاهراً، باطناً، حضوراً، غیاباً، دائماً، محتملاً، اسماً، رسماً، تخمیناً، تدریجاً، تقریباً، اخیراً، کاملاً، و غیره.

براساس این الگو، گاهی کلمات فارسی را نیز با تنوین به عنوان قید بکار میبرند: زباناً، جاناً، گاهاً و امثال آن.

بعضی عبارات عربی نیز درفارسی به صورت قید بکاربرده میشوند، ازجمله: یحتمل، فی‌الواقع، فی‌الفور، حتی‌المقدور، من‌غیر رسم، بالاخره، لااقل، لابد و مانند آن.

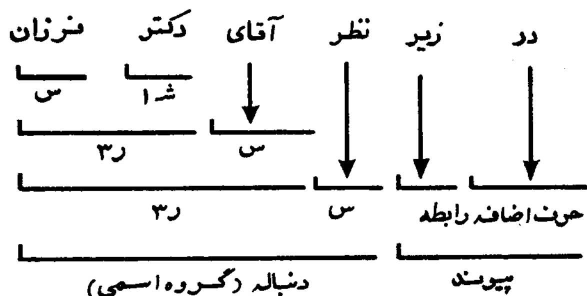
ب ـ گروههای قیدی با حرف اضافه:

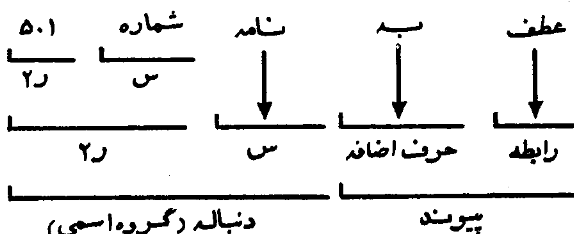
این نوع گروههای قیدی همان گروههای اسمی هستند که با اضافه شدن پیوندی به‌اول آنها می‌توانند درساختمان بند جایگاه‌ادات را اشغال کنند وکار کرد نحوی تازه‌ای غیراز مسندالیه ومتمم بعهده بگیرند. پیوندی‌که در اول این‌گروهها اضافه میشود از یك حرف اضافهٔ اجباری و یك رابطهٔ اختیاری تشکیل شده است رابطه میتواند یك کلمه یا بیشتر باشد ومی‌تواند پیش از حرف اضافه یا درپی آن قرارگیرد. بنابراین، فرمول ساختمانی این نوع‌گروه قیدی را درقشرهای مختلف میتوان چنین نوشت:

ساختمان گروه قیدی با حرف اضافه

پیوند	دنباله (گروه اسمی)		
حرف اضافه+(رابطه) یا	(ش)	س	(ر)
(رابطه) +حرف‌اضافه	ش ۴ ش ۳ ش ۲ ش ۱	س	ر ۱ ر ۲ ر ۳ ر ۵

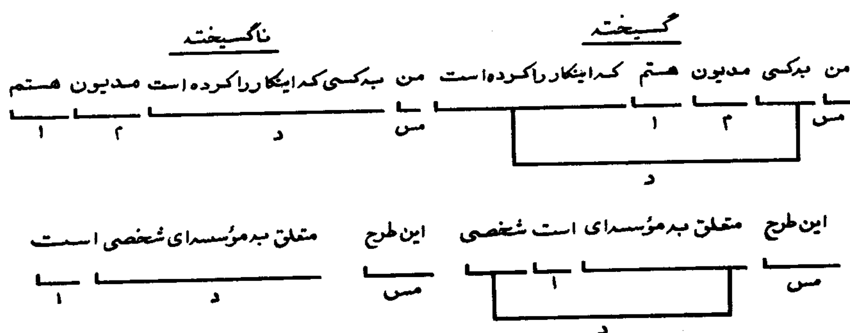
دو گروه‌قیدی «در زیر نظر آقای دکتر فرزان» و «عطف به نامهٔ شمارهٔ ۵۰۱» را در زیر طبق فرمول بالا تجزیه می کنیم.





چون جایگاه شمارهٔ ۴ در وابستهٔ پی‌رو گروه اسمی بوسیلهٔ عنصر «را» اشغال مـی‌شود که نمایندهٔ کار کـرد گروه اسمی در جایگاه متمم در ساختمان بند است، بنا بر این وقتی گروه اسمی بعنوان دنباله در گروه قیدی بکار رود ایـن جایگاه همیشه خالی می‌ماند و بهمین جهت جایگاه شمارهٔ ۴ در فرمول بالانشان داده نشده است .

گروه قیدی با ساختمان بالا، می‌تواند گسیخته شود و عنصر اسناد یا دیگر عناصر بند را در خود جای دهد. مثال:



ممکن است این تغییر ساختمانی با تغییر معنائی ضعیفی همراه باشد چنانکه در مثال اول احساس می‌شود.

در زیر مثالهای دیگری از گروه قیدی با حرف اضافه داده می‌شود. در این مثالها پیوند و دنباله با خطی از یکدیگر مجزا شده‌اند.

به علت / تنبلی زیاد	در پای / چوبهٔ دار	به / بخش مسمومین بیمارستان لقمان‌الدوله
از / این عده	با / خوردن تریاك	در نتیجه / خوردن غذای فاسد
در / هفتهٔ گذشته	به نام / زهرا اقبالی	در میان / ۵۲۰ نفر داوطلب
از / حمایت دولت	برای/ مقاصدعام‌المنفعه	به / ضرر مصرف کننده
در / این موردبخصوص	راجع / به‌ثبت زمین	به دنبال / گزارشهای‌ادارهٔ‌بهداری

ازطرف / این‌وزارتخانه   در بارهٔ / شهریهٔ‌این‌نیمسال   قبل از / کنفرانس

ترکیبات زیر نیز همه به عنوان پیوند در گروه قیدی بکار می‌روند:

غیر از ، بعد از، پس از، قبل از، پیش از، بیرون از، خارج از، دوراز.

حروف اضافهٔ فارسی را می‌توان بدو طبقه تقسیم کرد: (الف) آنهائی که «اضافه» نمی‌پذیرند و(ب) آنهائی که می‌پذیرند. مهمترین‌افراد طبقهٔ اول که اضافه نمی‌پذیرند از اینقرارند:

از، با، بر، به، تا (مثلاً تا شهر)، جز، بجز(مثلاً بجز او)، در.

مهمترین‌افراد طبقهٔ دوم که در دنبال خود اضافه می‌پذیرند از اینقرارند:

برای، از برای، بدون، برابر، بهر، بیرون، پائین، پس، پشت، پیش، نزد، جلو، عقب، پهلو، بالا، دم، دنبال، زیر، سر، برسر، از سر، کنار، گرد، دور، میان، نزدیك، همراه، پا، پی، تو، رو، از رو، بر رو، سو، جهت.

باید توجه داشت که نقش دستوری عناصر فوق منحصر به‌حرف اضافه نیست. بسیاری از آنها می‌توانند به‌عنوان صفت، قید، اسم و یا عنصر رابط در ساختمان پیوند در گروه قیدی که در بالا توصیف شد، بکار روند. علاوه بر این چون مانند اسم اضافه می‌پذیرند به‌آسانی می‌توان بعضی ازآنها را به عنوان هستهٔ گروه اسمی بشمار آورد.

گروههای قیدی بی علامت:

افراد این طبقه دارای هیچ علامت صوری خاصی که ساختمان آنها را متمایز گرداند نیستند. این طبقه به دو ریز طبقه تقسیم می‌شود: (الف) ریز طبقهٔ باز واژگانی و (ب) ریز طبقهٔ بستهٔ دستوری.

الف ـ طبقهٔ باز واژگانی:

در این طبقه گروههائی قرار می‌گیرند که صورت ظاهر آنها تمایز بخصوصی ندارد ولی به‌اعتبار معنی خود معمولاً جایگاه ادات را در ساختمان بند اشغال می‌کنند[1].

۱ـ یافتن ترکیباتی که بعضی از این عناصر در آنها به صورت صفت یا اسم بکار رفته باشند غیرممکن نیست ولی نادراست.

مثالهای زیر نمونه‌هائی از این طبقه هستند:

همیشه، همواره، هنوز، اکنون، ناگهان، فقط، هم، نیز، باهم، بس، هرگز، شاید، گویا، بارها، اینطور، آنطور، چطور، اینگونه، آنگونه، چگونه، آنگاه، گاهی، گاهگاهی، ناگاه، ناگهان، کمابیش، روی‌هم رفته. دست کم، هیچگاه، چرا، خیلی، بله، آره، خیر، نه، نخیر.

ب- طبقهٔ بستهٔ دستوری:

در این طبقه گروههائی قرارمیگیرندکه دارای کاربردهای دستوری ویژه‌ای هستند. این طبقه را میتوان به ریز طبقاتی تقسیم کرد، ولی در اینجا همه در یك طبقه قرار داده شده‌اند[1]. موارد زیر نمونه‌هائی از افراد این طبقهٔ محدود هستند:

بطوریکه، چنانچه، وقتیکه، هنگامیکه، اگر، هر گاه، که، چون، زیرا، برای اینکه، تا، والا ، مگر، و گرنه، چنانکه ، اما، ولی، لکن، بلکه، مادامیکه، و حالانکه، هرقدر که، درصورتیکه، هروقت که، همانطور که، ازآنجائیکه.

غیرازگروههای قیدی چهارگانه فوق‌که همواره جایگاه ادات‌را درساختمان بند اشغال می کنند ، این جایگاه میتواند بوسیلهٔ گروه اسمی و طبقهٔ صفات که ریز طبقه‌ای ازگروه اسمی است، نیز اشغال شود. ازآنجائیکه گروه اسمی‌میتواند نمایندهٔ سه عنصر ساختمانی دربند باشد، یعنی در جایگاه مسندالیه، متمم و ادات بنشیند، برای بازشناختن این سه عنصر ازیکدیگر باید از ملاکهای نحوی استفاده کرد زیرا صورت گروه اسمی نمیتواند نمایش دهندهٔ نقش‌آن در بافت زبان‌باشد. وقتی گروه اسمی نمایندهٔ هر سه عنصر در ساختمان بند باشد، با ملاکهائی که در شماره‌های ۵-۶ و ۵-۷ بیان شده، میتوان این عناصر را از یکدیگر بازشناخت.

طبقات زیر ازگروه اسمی میتوانند در جایگاه ادات قرارگیرند:

الف- عناصری که متعلق به ریزطبقه صفت هستند ودر ساختمان گروه اسمی بکار میروند اکثراً میتوانند جایگاه ادات را نیز اشغال کنند. موارد زیر نمونه-

---

۱ - مرز بین این طبقهٔ وطبقه‌بازواژگانی مرز قاطع و غیرقابل عبوری نیست و بعضی عناصر را می‌توان درهر دوطبقه قرار داد.

هائی ازاین عناصر هستند:

بسیار، تنها، زیاد، زیبا، خوب، بد، بلند، یواش، ملایم، بالا، پائین، کم، دور، نزدیك، تند، جوان (اوجوان مرد)، سخت، پر، پیوسته، هرساله، سالیانه، دیوانه‌وار، مجنون‌وار.

کلماتی که باپسوند «آنه» (a:ne–) ساخته میشوند، دراین کاربرد فراوانتر دیده میشوند:

روزانه، سالانه، ماهانه، کودکانه، عاقلانه، دانشمندانه، جاهلانه، بچگانه.

ب ـ گروههای اسمی که از نظر معنا بر زمان دلالت میکنند، مانند مثالهای زیر:

دیروز، امروز، ساعت ده، روز، شب، صبح، ظهر، نیمساعت از ظهر گذشته، سالیان دراز، یکروز، روزی، یك هفته پیش، صبح چهارشنبه، شب جمعه، تابستان، زمستان، هرروز وغیره.

ج ـ گروههای اسمی که از نظر معنا برمکان دلالت میکنند، اغلب بدون حرف اضافه و گاهی با حرف اضافه در این جایگاه قرار میگیرند. مثال:

او رفت شهر (یا به شهر) — برادرم خانه نیست (یا درخانه)

بچه‌ها رفتند مدرسه (یا به مدرسه) — او اینجا تلفن کرد (یا به اینجا)

فصل نهم

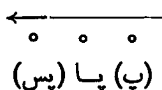
ساختمـان کلمه

۹ـ۱: تعریف ساختمانی کلمه:

کلمه بآن واحد زبان فارسی گفته می‌شود که از یك واژك یا بیشتر ساخته شده است وخود درساختمان واحد بالاتر یعنی گروه به‌کارمیرود. در سلسله‌مراتب واحدها کلمه پائین‌تر ازگروه وبالاتر از واژك قرار میگیرد.

۹ـ۲: عناصر ساختمانی کلمه:

در قشر اول تجـزیه، ساختمان کلمه را میتوان مرکب از سه عنصر دانست: پیشوند، پایه و پسوند. پیشوند و پسوند عناصری اختیاری هستند ولی پایه عنصری اجباری در ساختمان کلمـه است. هرکدام از سه عنصر پیشوند، پسوند و پایه می‌تـواند مکـرر، یعنی از یکی بیشتر، باشد. بنابراین فرمول ساختمانی کلمـه را میتوان چنین نوشت:



«پ» علامت اختصاری برای پیشوند، «پا» برای پایه و «پس» برای پسوند است. دو عنصر پیشوند و پسوند کـه بین دو هلال قـرارگرفته‌اند اختیاری هستند ولی

عنصر پایه که بیرون‌از دو هلال قرار دارد اجباری است. دایره‌های کوچك در بالای عناصر علامت امکان تکراراست. پیکان نمایندهٔ توالی است. طبقهٔ پیشوند و طبقهٔ پسوند که به ترتیب در جایگاههای «پ» و «پس» قرار میگیرند از واژك‌های مقید تشکیل شده‌اند، ولی طبقهٔ واژکی که در جایگاه پایه قرار میگیرد شامل واژك‌های مقید و آزاد هر دو میباشد: به بیان دیگر، واژکی که نقش پیشوند یا پسوند را به عهده میگیرد حتماً مقید است، درحالیکه واژکی که نقش پایه را به عهده میگیرد ممکن است مقید و یا آزاد باشد. ما برای نشان‌دادن تکرار در این سه جایگاه از اعداد استفاده میکنیم. در زیر به عنوان نمونه ساختمان چند کلمه تجزیه می‌شود. پایه‌هائی که آزاد هستند با دو خط و آنهائی که مقید هستند با یك خط در زیر آنها مشخص شده‌اند.

بزرگ + وار   چرخ + ـه (چرخه)   هم + سفر

پا   پس   پا   پس   پ   پا

خور + ـِش (خورش)   بار + ـِش (بارش)   وز + ـِش

پا   پس   پا   پس   پا   پس

ساز + گار   نـا + ساز + گار   نـا + ساز + گار + ای (ناسازگاری)

پا   پس   پ   پا   پس   پ   پا   پس۱   پس۲

نـا + هـم + آهنگ + ای   پرور + ـِش + گاه (پرورشگاه)

پ۲   پ۱   پا   پس   پا   پس۱   پس۲

د و + چرخ + ـه + ران + ا ی (دوچرخه رانی)   شرف + یاب + ا ی

پا۲   پا۱   پس۱   پا۳   پس۲   پا۱   پا۲   پس

سوار + کار + ا ی   ول + گرد + ا ی   پرخاش + گـر + ا ی

پا۱   پا۲   پس   پا۱   پا۲   پس   پا   پس۱   پس۲

پرده + در + ای   در + اید + ـِ (دریده)   بی + عرضه + گی

پا۱ پا۲ پس پا پس۱ پس۲ پ پا پس

سوخ + ت + ـَ + گی (سوختگی)   نا + خوش + آ + یند + ای

پا پس۱ پس۲ پس۳ پ پا۱ پا پس پا۲ پس

بر + خور + دار + ای   روان + کاو + ای   جامعه + شناس + ای

پ پا۱ پس۱ پس۲ پا۱ پا۲ پس پا۱ پا۲ پس

جلوه + گر + ای   فر + آور + د + ـِ (فرآورده)   پوش + ـِ ش

پا پس۱ پس۲ پ پا پس۱ پس۲ پا پس

بی + سواد + ای   دان + ـِ ش + مند + انه (دانشمندانه)

پ پا پس پا پس۱ پس۲ پس۳

نا + بین + آ (نابینا)   مر + د + ـُ ن + ای (مردنی)

پ پا پس پا پس۱ پس۲ پس۳

گرد + ان + ـَ نده + گان (گردانندگان)   ریش + او (ریشو)

پا پس۱ پس۲ پس۳ پا پس

ساختمان کلمهٔ فعل را نیز میتوان مطابق فرمول بالا تجزیه کرد. در این صورت ستاك حال در نقش پایه، عنصر قبل ازآن درحکم پیشوند و آنهائی که درپی آن میآیند در حکم پسوند میباشند. به شمارهٔ ۶ـ۵ نگاه کنید.

می + پر + ان + اید + ای (میپرانیدی)   خند + اید + ایم

پ پا پس۱ پس۲ پس۳ پا پس۱ پس۲

می + گو + یم

پ پا پس

کلماتی که عنصر پیوند «و» اجزائشان را با هم ترکیب کرده است مطابق همین فرمول تجزیه میشوند منتهی در دو قشر. مثال:

گیــر و دار   پــخ + ت و پــز (پخت و پز)   گف + ت و گو (گفتگو)

پا ۱   پا ۲   پا   پس   ↓   پا   پس   ↓

پا ۱   پا ۲   پا ۱   پا ۲

باید توجه داشت که آنچه در خط در این کلمات، به صورت «و» نوشته می‌شود در گفتار بصورت مصوت /o/ ظاهر میشود.

فهرست افعال نامنظم فارسی

مهمترین افعال «نامنظم» فارسی، یعنی آنهائی که ستاك حال آنها پس ازحذف علامت ت/ د/ اید/ آد (a:d/id/d/t) با تغییرات صوتی بدست می آید در جدول زیر داده شده است:

مصدر	ستاك گذشته	ستاك حال
آراستن	آراست	آرا (آرای)
آزردن	آزرد	آزار
آزمودن	آزمود	آزما
آسودن	آسود	آسا (آسای)
آشفتن	آشفت	–
افراختن	افراخت	افراز
افراشتن	افراشت	افراز
افروختن	افروخت	افروز
آفریدن	آفرید	آفرین
افزودن	افزود	افزا (افزای)
آلودن	آلود	آلا
آمدن	آمد	آ
آموختن	آموخت	آموز
آمیختن	آمیخت	آمیز
انداختن	انداخت	انداز
اندوختن	اندوخت	اندوز
انگیختن	انگیخت	انگیز
آوردن	آورد	آر (آور)
آویختن	آویخت	آویز

مصدر	ستاك گذشته	ستاك حال
باختن	باخت	باز
بردن	برد	بَر
بستن	بست	بند
بودن	بود	باش
بیختن	بیخت	بیز
پختن	پخت	پز
پذیرفتن	پذیرفت	پذیر
پرداختن	پرداخت	پرداز
پنداشتن	پنداشت	پندار
پیوستن	پیوست	پیوند
پیمودن	پیمود	پیما
تاختن	تاخت	تاز
توانستن	توانست	توان
جَستن	جَست	جَه (جِه)
جُستن	جُست	جو(جوی)
چیدن	چید	چین
خاستن	خاست	خیز
خواستن	خواست	خواه
دادن	داد	ده
داشتن	داشت	دار
دانستن	دانست	دان
دوختن	دوخت	دوز
دیدن	دید	بین

مصدر	ستاك گذشته	ستاك حال
ربودن	ربود	ربا
رُستن	رست	رو
رِشتن	رِشت	ریس
رَفتن	رَفت	رو (rav/row)
رُفتن	رُفت	رو (ru)
ریختن	ریخت	ریز
زدن	زد	زن
ساختن	ساخت	ساز
سپردن	سپرد	سپار
ستودن	ستود	ستا (ستای)
سرودن	سرود	سرا (سرای)
سوختن	سوخت	سوز
شتافتن	شتافت	شتاب
شدن	شد	شو (av/ ow)
شستن	شست	شور/شو (u)
شکستن	شکست	شکن
شمردن	شمرد	شمار
شناختن	شناخت	شناس
شنیدن	شنید	شنو(enav/ enow)
فرستادن	فرستاد	فرست
فرمودن	فرمود	فرما
فروختن	فروخت	فروش
فریفتن	فریفت	فریب

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
فشردن	فشرد	فشار
کاستن	کاست	کاه
کاشتن	کاشت	کار
کرد	کردن	کن
کِشتن	کِشت	کار
کوفتن	کوفت	کوب
گداختن	گداخت	گداز
گذاشتن	گذاشت	گذار
گذشتن	گذشت	گذر
گرفتن	گرفت	گیر
گریختن	گریخت	گریز
گریستن	گریست	گری
گزیدن	گزید	گزین
گسستن	گسست	گسل
گسیختن	گسیخت	گسل
گشودن	گشود	گشا
گَشتن	گَشت	گَرد
گفتن	گفت	گو
گماشتن	گماشت	گمار
مُردن	مُرد	میر
نشستن	نشست	نشین
نگریستن	نگریست	نگر
نواختن	نواخت	نواز

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
نگاشتن	نگاشت	نگار
نوشتن	نوشت	نویس
نمودن	نمود	نما
نهادن	نهاد	نـه
یافتن	یافت	یاب

معرفی کتاب

کتابهای زیـر حاوی اطلاعات وسیعتری است راجع به نظریـهٔ عمومی زبانی که اساس توصیف زبان فارسی در این کتاب قرار گرفته است.

1. Firth, J.R., Papers in Linguistics, London, Oxford University Press, 1957.
2. Firth, J. R., A Synopsis of Linguistic Theory, Oxford, Blackwell, 1957.
3. Halliday, M. A. K., Categories of the Theory of Grammar, Word. 17. 1961, pp. 241–292.
4. Halliday, M. A. K.; McIntosh, A.; Strevens, P., The Linguistic Sciences and Language Teaching, Longmans, 1964.
5. McIntosh, A. and Halliday, M. A. K., Patterns of Language, Papers in General, Descriptive and Applied Linguistics, Longmans, 1965.

واژه نامهٔ شمارهٔ یك

اصطلاحات زبانشناسی که در این کتاب بکار رفته است با معادل‌های انگلیسی آنها به ترتیب الفبائی فارسی

فارسی	English
آهنگ	Intonation
آهنگ افتان	Falling tone
آهنگ خیزان	Rising tone
اخباری	Indicative
ادات	Adjunct
ارتباط	Communication
اسناد	Predication
افعال ناقص	Modal verbs
التزامی	Subjunctive
الگو	Pattern
امری	Imperative
انسدادی	Stop
انشعاب	Branching
بند	Clause
بند کهین	Minor clause
بند مهین	Major clause
دولبی	Bilabial
بی جان	Inanimate
بی واک	Voiceless
سطح	Level
تاریخی	Diachronic
تأویل	Transformation
تجویزی	Prescriptive
تضاد	Opposition
تقابل	Contrast
تکرار	Recursion
تکرار ناهمپایه	Hypotactic recursion
تکرار همپایه	Paratactic recursion
توالی	Sequence
توزیع تکمیلی	Complementary distribution
توصیف	Description
توصیفی	Descriptive
جاندار	Animate
جایگاه	Slot
جایگاه اسناد	Predication slot
جایگاه مسند الیه	Subject slot
جمله	Sentence
خبری	Affirmative
خصوصیات ممیز (تمایز دهنده)	Distinctive features
خطی	Graphic
آوا شناسی	Phonetics
آوا شناسی عضوی	Articulatory phonetics
آوا شناسی فیزیکی	Acoustic phonetics
واجگونه‌ای	Allophonic
خودایستا	Finite
درنگ	Juncture
دستگاه	System
دستگاه خط (خط)	Orthography
دستگاه صوتی	Phonology

Persian	English
دستور	Grammar
دستوری	Grammatical
دسته	Set
دستهٔ مثبت	Positive set
دستهٔ منفی	Negative set
رابط	Linker
ریز طبقه	Sub—class
زبان	Language
زیر و بم	Pitch
ساخت	Morphology
ساختمان	Structure
ساختی	Morphological
سایشی	Fricative
سببی	Causitive
شخصی	Personal
شم زبانی	Intuition
صرف	Morphology
صوتی	Phonic
صورت	Form
طبقه	Class
طرح	Pattern
طرح بندی	Patterning
طرح ریزی زبان	Language Planning
طرح واژگانی	Lexical pattern
عطف بیان	Apposition
عنصر حالت	Aspect element
عنصر ساختمانی	Element of structure
عنصر سازندهٔ مجهول	Voice element
عنصر سازندهٔ منفی	Negation element
عنصر غیر فعلی	Non-verbal element
غیر شخصی	Impersonal
تکیه	Stress
تکیهٔ جمله	Sentence stress
دمش	Aspiration
فعل واژگانی	Lexical verb
کارکرد	Function
کلمه	Word
گروه	Group
گروه اسمی	Nominal group
گروه فعلی	Verbal group
گروه قیدی	Adverbial group
گفتار	Speech
گونه	Variant
گونه‌های آزاد	Free variants
لانه	Nest
لانه گیری	Nesting
لثوی	Alveolar
ماده	Substance
متمم	Complement
محور انتخابی	Paradigmatic axis
محور انتخابی	Choice axis
محور زنجیری	Syntagmatic axis
محور زنجیری	Chain axis
محیط صوتی	Phonetic context
مرتبه	Rank
واژک مقید	Bound morpheme
مسندالیه	Subject
مطابقه	Concord
معنائی	Semantic
مقوله	Category
مقید	Bound
ملاک	Criterion
ملاک صوری	Formal criterion
ملاک معنائی	Semantic criterion
مورد	Instance
مؤول	Transformed
میزان	Scale
میزان تحلیل	Scale of delicacy
میزان مرتبه (سلسلهٔ مراتب)	Scale of rank
میزان نمود	Scale of exponence

Unit	واحد
Morpheme	واژک
Lexis	واژگان
Vocabulary	وارگان
Rank-shift	واژگونی مرتبه
Voiced	واک بر
Vowel	مصوت
Diphthong	مصوت ترکیبی
Vowel harmony	هماهنگی مصوت‌ها
Context	بافت
Consonant	صامت
Synchronic	همزمان
Collocation	همنشینی
Norm	هنجار
Normal	هنجاری
Non-finite	ناخود ایستا
Syntax	نحو
Manner of articulation	نحوهٔ تولید
Syntactic	نحوی
General linguistic theory	نظریهٔ عمومی زبان
Theme	نکتهٔ اصلی پیام
Exponent	نمود
Tonic	نواخت بر
Writing	نوشتار
Type	نوع
Phoneme	واج
Phonotactics	واج آرائی
Place of articulation	واجگاه (مخرج)
Phonemic	واجی

واژه نامهٔ شمارهٔ دو

اصطلاحات زبانشناسی که در این کتاب بکار رفته است با معادلهای انگلیسی آنها

به ترتیب الفبائی انگلیسی

English	فارسی
Acoustic phonetics	آوا شناسی فیزیکی
Adjunct	ادات
Adverbial group	گروه قیدی
Affirmative	خبری
Allophonic	واجگونه‌ای
Alveolar	لثوی
Animate	جاندار
Apposition	عطف بیان
Articulatory phonetics	آوا شناسی عضوی
Aspect element	عنصر حالت
Aspiration	دمش
Bilabial	دولبی
Bound	مقید
Bound morpheme	واژک مقید
Branching	انشعاب
Category	مقوله
Causitive	سببی
Chain axis	محور زنجیری
Choice axis	محور انتخابی
Class	طبقه
Clause	بند
Collocation	همنشینی
Communication	ارتباط
Complement	متمم
Complementary distribution	توزیع تکمیلی
Concord	مطابقه
Consonant	صامت
Context	بافت
Contrast	تقابل
Criterion	ملاک
Description	توصیف
Descriptive	توصیفی
Diachronic	تاریخی
Diphthong	مصوت ترکیبی
Distinctive features	خصوصیات ممیز (تمایز دهنده)
Element of structure	عنصر ساختمانی
Exponent	نمود
Falling tone	آهنگ افتان
Finite	خود ایستا
Form	صورت
Formal criterion	ملاک صوری
Free variants	گونه‌های آزاد
Fricative	سایشی
Function	کار کرد
General linguistic theory	نظریهٔ عمومی زبان
Grammar	دستور
Grammatical	دستوری

Graphic	خطی
Group	گروه
Hypotactic recursino	تکرار ناهمپایه
Imperative	امری
Impersonal	غیر شخصی
Inanimate	بی جان
Indicative	اخباری
Instance	مورد
Intonation	آهنگ
Intuition	شم زبانی
Juncture	درنگ
Language	زبان
Language planning	طرح ریزی زبان
Level	سطح
Lexical pattern	طرح واژگانی
Lexical verb	فعل واژگانی
Lexis	واژگان
Linker	رابط
Major clause	بند مهین
Manner of articulation	نحوهٔ تولید
Minor clause	بند کهین
Modal verbs	افعال ناقص
Morpheme	واژک
Morphological	ساختی، صرفی
Morphology	ساخت، صرف
Negation element	عنصر سازندهٔ منفی
Negative set	دستهٔ منفی
Nest	لانه
Nesting	لانه گیری
Nominal group	گروه اسمی
Non-finite	ناخود ایستا
Non-verbal element	عنصر غیر فعلی
Norm	هنجار
Normal	هنجاری
Opposition	تضاد

Orthography	دستگاه خط (خط)
Paradigmatic axis	محور انتخابی
Paratactic recursion	تکرار همپایه
Pattern	الگو، طرح
Patterning	طرح بندی
Personal	شخصی
Phoneme	واج
Phonemic	واجی
Phonetic context	محیط صوتی
Phonetics	آوا شناسی
Phonic	صوتی
Phonology	دستگاه صوتی
Phonotactics	واج آرائی
Phrase	گروه
Pitch	زیر و بم
Place of articulation	واجگاه (مخرج)
Predication	اسناد
Predication slot	جایگاه اسناد
Prescriptive	تجویزی
Rank	مرتبه
Rank-shift	واژگونی مرتبه
Recursion	تکرار
Rising tone	آهنگ خیزان
Scale	میزان
Scale of delicacy	میزان تحلیل
Scale of exponence	میزان نمود
Scale of rank	میزان مرتبه (سلسله‌مراتب)
Semantic	معنائی
Semantic criterion	ملاک معنائی
Sentence	جمله
Sentence stress	تکیهٔ جمله
Sequence	توالی
Set	دسته
Slot	جایگاه
Speech	گفتار

۷-۰۵-۰۱۵۷-۱

توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی نخستین کتاب کامل است که بر پایهٔ زبان‌شناسی عمومی نوشته شده‌است و اساس آن «تجزیه و تحلیل ۱۱ هزار جملهٔ فارسی امروزیست که از کتابها، مجلات، روزنامه‌ها و نوشته‌های مختلف استخراج شده است»

این کتاب ۹ فصل دارد و در فصل نخست از تعریف زبان، کارکرد زبان، ساختمان و دستور زبان فارسی، توصیف و معایب دستور زبانهای موجود و رابطه صورت و معنی گفتگو می کند. در فصل دوم از نظریهٔ زبانی مقوله و میزان بحث می‌رود، واج‌شناسی توضیح داده می‌شود و در برابر اصطلاحهای انگلیسی معادلهای فارسی گذاشته می‌شود. در فعل سوم از مفاهیم محوری زنجیری، محور انتخابی، واحد، ساختمان، طبقه، دستگاه، میزان نمود و میزان تحلیل و روابط صوری در واژگان گفتگو می‌شود. فصل چهارم به‌ساختمان جمله اختصاص دارد و جمله های زبان فارسی به‌جملهٔ هسته‌ای و جملهٔ خوشه‌ای تقسیم می‌شود. در فصل پنجم به‌ساختمان‌بندی پرداخته می‌شود، در فصل ششم از ساختمان گروه فعلی گفتگو می‌شود و ازگروه وگروه فعلی تعریفی به دست داده می‌شود و از طبقه‌ها و انشعابهای آن بحث می‌شود. در فصل هفتم از ساختمان گروه اسمی، از عنصرهای ساختمانی، وابسته های پیشرو، طبقه ها و دستگاههای گروه اسمی گفتگو می‌شود وتعریفهایی به دست داده می‌شود. فصل هشتم به‌گروه قیدی اختصاص دارد و به‌تعریف ساختمانی گروه قیدی و طبقه‌بندی گروههای آن پرداخته شده است. فصل نهم ویژهٔ ساختمان کلمه است که تعریف ساختمانی کلمه را بیان می کند و عناصر ساختمانی آن را می‌شناساند.



ISBN 964-00-0117-1
9789640001172



بها: ۱۸۰۰۰ ریال